

مِفْتَاحُ النَّجَاةِ

از تصنیفات شیخ الاسلام والمسلمین قدوة الأبدال
ابونصر احمد بن ابی الحسن احمد النامقی الجامی قدس سره
وفات وی در سنة ۵۳۶ هـ.

ویلیه

مکتوب نود و پنجم از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی احمد فاروقی
سرهندي متوفى سنة ۱۰۳۴ هـ.



قد اعنتی بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

حسین حلمی بن سعید استانبولی

HAKİKAT
Darüşşefaka
P.K. 35 Te
Fatih-İS
TUR
19

3235

3235

مِفْتَاحُ النَّجَاةِ

از تصنیفات شیخ الاسلام والمسلمین قدوة الأبدال
ابونصر احمد بن ابی الحسن احمد النامقی الجامی قدس سره
وفات وی در سنة ۵۳۶ هـ.

ویلیه

مکتوب نود و پنجم از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی احمد فاروقی
سرهندي متوفى سنة ۱۰۳۴ هـ.



قد اعنتی بطبعه طبعة جديدة بالأوفست
حسین حلمی بن سعید استانبولی
یطلب من اللخبه . الحقیقة بشارع دار الشفقة بفتح ۵۷
استانبول - ترکیه
۱۴۰۴ هجری ۱۹۸۴ میلادی

تنبیه

من اراد ان یطبع هذه الرسالة وحدها او یترجمها الى لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل ومعني
الشكر الجليل وكذلك جميع كتي كل مسلم ما اذن بطبعها بشرط جودة الورق والتصحيح

(کتابخانه اسعد افند در نومبر ۱۷۷۸ استنبول)

مفتاح النجاة
فہرست در صفحہ ۷
۵۳۶

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا عدوان الا على الظالمين
والصديق والسلام على سوله محمد واله وان واجبه وزيارته واتباعه
واصحابه الصيبيين والطاهرين وعلى جميع الانبياء والمرسلين وعلى عباده
الصالحين وعلى سائر المؤمنين

این کتاب را در آخر شعبان سنه اثنی عشرین و خمس مائة شیخ الاسلام
قدوة الأبرار قطب العالم شیخ الحجة علی الخلوہ الداعی الی اللہ المحترم فی سبیل اللہ
عالم العدل فی ہر دالہ ابو نصر احمد بن ابی الحسن علی النامق الحامی
قدس اللہ روحہ وزاد فی حظائر القدس فتوحہ آثار کرد و توضیح
و مدد حق سبحانہ و تعالیٰ پارآمد اور اتا این کتاب با تمام رسانید
در اعتقاد اهل سنت و جماعت و در مسائل محققان و اهل و غوغ و زلفہ
و تقوی و سیرت راہ روندگان بحق و از ہمہ ریب و عیب و ہوا و
حیث و مخالفت و طریق اهل فتنہ و زینع ہویان دور و از
جملہ ضلالترا و بطلان و میل و کبابا و بیم شمنہ و سلطان و تقلید
قلدان زدودہ کہ از اهل معنی دور اند و ہر چہ این انواع است
بایکویزادہ و توحید و اعتقاد درست بیان کردہ نہ زندگ تطل
انبار

3235

دارد و نه زندگانی ^{هنگام} تشبیه بلکه همه نور هدایت و معرفت دارد
 و راه شریعت و سیرت محمد علیه الصلوٰة و التحیة شرح داده که
 نه انکار حقیقت دارد و نه غبار ^{از} غبار و بدعت بلکه همه عین ^{صفت}
 و صفات و نجاة و سلامت است و هر کسی از مسلمانان بدین
 حدیثا مدعی اند و میگویند ما بر راه حقیقت می رویم و نجاة خویش از
 میدانند که میگویند و میگویند اما راه راست راه محمد است صلی الله
 علیه و سلم و شرح است و سنت است و سنت است و نجاة در آنست که
 او صحابه او بران بودند و هر چه نه آنست همه غایت و کمال است
 اینست راه سنت موسی که درند که تا هر کسی از خود چیزی ساخته
 و آن همه خطاست حق سبحانه و تعالی ما را خبر فرمود در کتاب
 عزیز خود همانکه می فرماید لقد کان لکم فی رسول الله اسوۃ
 حسنة لعلکم تهاکون و النورم الاخر گفت بدستی که بود
 و هفت شما در رسول هدای عز و هیل ^{تایید} ی بردن نیکو که هر که
 از شما ی برد یعنی اقتدا کند رسول هدای اقتدا کردن نیکو و
 هر که او بخدای عز و هیل امید دارد و برتر است خیر ایمان دارد
 و هم هدای تعالی می فرماید و ما امر و الا لیعبدوا الله مخلصین

له الدين ويزلفت شرح لكم من الدين ما وصي به نوحاً ويزلفت
 ان اقيم الدين ولا تستقر قوافيه ورسول صلى الله عليه وسلم
 من فرمايد ستفترقا مني على ثلث وسبعين فرقة كلهم في النار
 الا فرقة واحدة قيل يا رسول الله من هم قال الذين تعلم ما انا
 عليه واصحابي يا سي خبير حسين بائنه كه رسول صلى الله عليه وسلم گفت
 كه زود بود كه امت من بصفتار و سه گروه باشند و ازان قطعاً
 و سه گروه بصفتار دو در آتش باشند مگر يك گروه كه خاة
 يابند گفتند يا رسول الله ان کدام گروه باشند كه از آتش دفع
 خاة يابند گفت آن گروه كه بر آن باشند كه من و باران من برانيم
 بكم اين آيترا و تكلم اين خبر بر مرد مؤمن مؤمنه فرزند با زهبتن
 اين طريقي كه رسول و باران او بر آن بودند تا خاة يابند اين
 بصفتار و سه فرقت كه گفت على ثلث وسبعين فرقة در ربعت
 و صلوات و لغوا و فتنه آخر زمان نيفتند و بر راه رسول صلى الله
 عليه وسلم و باران او بروند چنانكه رسول صلى الله عليه وسلم اشارت
 كرد قال يا ابا عمير عظم الناس سني يكن لك نوراً طعماً
 يوم القيامة يفيطك به الاولون والآخرون يا سي خبير حسين بائنه كه

3235

رسول صلی الله علیه وسلم مر ابو عمر یرہ را گفت یہ وز مرد ما زراستقا من
 تا آرا باشد نور کھوید او درخشندہ و تا بندہ روز قیامت چنانکہ
 همه خلق اولیق و آخرین تو پڑوشن برند و همه آرزو کنند کہ
 چنان بر رندی چون اشارت مر ہتر صلوات اللہ علیہ وسلم مر ابو عمر یرہ
 را چنین بود ما نیز برین اشارت بر قسم و آئیہ ما را ازین نوع خدای
 عزوجل دارہ بود میذول داشتیم و نصیحت برادران خویش و از جملہ
 علمانان نگاہ داشتیم از بہر دو چیز ^{مزا عات} التظیم لأمر اللہ و التفقہ
 علی خلق اللہ و مر ہتر میگوید صلوات اللہ علیہ وسلم الا ان الدین النبیۃ
 تا سہ بار این سخن گفت کہ بدستی کہ دین انصحت است ہون رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم میفرماید من کتم علماً عنده لجم یوم القیامۃ بلجام
 من النار گفت ہر کہ پوشد علم را کہ بنزدیک وی باشد از ہل آن
 روز قیامت ی آید و لگام از آتش بر سر وی کشیدہ پس اینجا
 واجب است بر ہر کہ چیزی داند بگفتن آن خاصہ آن علمی کہ امروزہ
 همه نجاستہا در دانستن آنست و همه لہلاکتہا در نادانستن آنست
 و این اعتقاد و این طریق سہ بار در خواب بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 عرضہ کردہ آمد است و اگر از لفظ دہ بار رسول صلی اللہ علیہ وسلم

نسیدم در خواب که او گفت خداوندی تا خدا را مسلمانان کرده ام
 اکنون آنه خدی عمر و هل ما را هدایت و کرامت کرده بود ازین نوع نصیحت
 شما نگاه داشتیم تا روز قیامت ما را بدین نگیند و برادران و عزیزان
 ما درنگند و در آنند سیدند و نصیحت دین خویش نگاه دارند و بدان
 کار کنند تا هم ما را شک افتد و هم ایشانرا و این کتابهای
 دید که بالرام و مدد و توفیق حق سبحانه و تعالی تصنیف کرده ایم
 هون کتاب انس التائبین و کتاب سراج السائرين و فتوح
 القلوب و روضه المذنبین و بحار الحقیقه و کنوز الحکمه
 شرح و بیان مشهورات مسائل تمامت در آنجا گفته آمده است
 اگر کسی را چیزی مشکل شود از آنجا معلوم کند اما هون ایرد
 سبحانه و تعالی بفضل و کرم ^{اهل بیت} خود فرزند ما خواهد بود غم الدین
 ابو بکر را لباسی توبه بپوشانید و راه درگاه خود بروک شده گردانید
 و توفیق رقیب وی کرد تا او بمجالست بر اکنندگان و اهل فساد
 بمجالست و صحبت عزیزان در گناه و اهل صلاح بدل گردانید
 و از مادر خواست و استعدا کرد تا آنه حال را بدان احتیاج
 افتد از مقدمات راه دین و حقیقت و مقدمات آن و طریقت

و اسباب دین وی هر چه بلفظ مویدتر و مختصرتر بنویسم تا بحکم کمتر باشد
 بنویسندگان و طالبان را در خواندن و نوشتن آن غنبت افزاید
 و در زبان دین و راهزنان حق بیجا گفته اند چنانکه یاد کردیم
 در میان اشخاص صافت دور بود هر وقت ملاقات میر نمی گشت
 تا آنکه روش راه بود و لایب ^{طرفه جوار} مشافه گفته آمدی و نیز جماعتی
 بودند متمنیان و تائبان ما بدان ناهیت و سررهای دیگر که در راه
 اقتدا بما دارند هر کسی را خواندن و نوشتن و فهم کردن کتابهای
 دیگر جمع کرده است معتراست میر نمی شد اما این کتاب را در اصول دین
 و سنت و حجای نماز و سیرت اولیا شوره سجانه و تعالی و روش تائبان
 و مخلصان و راهبان و طریق ابدالان و صدیقان و ارباب معانی
 جمع کردیم این کتاب را (مفتاح الجناة) نام نهادیم از بهر آنرا که
 هر که این کتاب را بخواند و بدین تمسک کند نجاة یابد و از همه
 ظلمات روزگار ^{بزرگ} و فتنه ^{بزرگ} آخر الزمان ایمن گردد و هر که این کتاب را
 معتمد و زکار خود سازد و اکتفا ^{ببین} بین عمل کند از جمله
 ریاهای فتنه آخر الزمان و امواج بدعت و سبیل زندیقان
 و الحاد بلکان و ازین هفتاد و دو آفت هائل ^{ضریح} بکلی یابد

و بدین زور حق این محور را باز تواند گذاشت انشا الله تعالی .

اما بدانید که ما این کتاب را بر درجه اختصار نهادیم اما در معانی کامل و وافق است و مجموع این مراتب را بر هفت باب نهادیم از هر باب هفتاد و هفت است که هر چه خدای عز و جل درین جهان و در آن جهان بیا فرید اغلب آنست که بنای آن بر هفت زاده است مانند بنای این کتاب بر هفت باب نهادیم :

باب اول در ایمان و توحید صفحه ۱۶

باب دوم در سنت و جماعت صفحه ۲۲

باب سوم در توبه صفحه ۲۴

باب چهارم در استقامت بر طاعت صفحه ۶۰

باب پنجم در مباح و حرام و کسب کما یغنی أهل صلاح و زهد

و ورع و تقوی و امثال این صفحه ۷۶

باب ششم در قناعت و تسلیم و تفویض و ضایعست قسام و جمع و منوع

باب هفتم در بیان راه صدیقان و ابدالان و صفت ایشان و حقیقت

۹۸

و فوائد این همه ابواب در باب اول مضمومت هر که در باب اول بگردد

ثابت ۴۰
 و قدم راستا زهد جمله این ابواب اورا مسلم و مسلک گردد
 اما بحقیقت می باید دانست که هر که در باب اول که توحید و ایمانست
 قدم نه راستا زهد بسیاری رنج بکشد و هرگز بمقصود نرسد
 اکنون اصل سخن گوشتی دار و نیک تأمل کن تا معلوم و مفهوم شود
 این کتاب را چرا بر هفت باب نهادیم و این هر بابی اصل است از اصول
 دین و تربیت و راه بندگی با این هفت اصل گردد و حق سبحانه و تعالی
 را اسلام و حکمت کامل قسیم نمود هر هفتی که بنای آن بر هفت نهاد است
 و آن هر یکی اصل است از اصول دین جمله دین و دنیا باز آن گردد
 و آن چهارده هفت است هفت هفت این جهانی و هفت هفت آن
 جهانی هر چه آن جهانی است باز آن هفت هفت گردد اما هفت اول
 هفت کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است که جمله توحید و ایمان
 باز این هفت کلمه گردد دیگر هفت سبع قرآن است که امر و نهی
 و حلال و حرام و جمله بندگی با این هفت می گردد و سیم دیگر هفت
 آیه سوره فاتحه است که بنای تعبید و نماز بندگان بر آنست چنانکه
 در خبر است لا صلوة الا بفاتحة الكتاب هر اسم هفت آسمان با هفت
 است که ماوی فرشتگان و بنیاد برشته است و عجایب را در آنست

پنجم هفت برهت است که در جهات انبیا و اولیا و صدیقان و بندگان
 بندگان است و برهت هفت است اما بی دارالسلام است که همان همان
 هدایت عزوجل ششم هفت روزی است که های دشمنان هدایت
 عزوجل بفتاب باوردان هفتم هفت اولیای هدایت عزوجل که اوتاد
 ایضا است که خدای تعالی این جهان و آن جهان از بهر ایشان آفریده است
 تا یکی از ایشان می باشد بر روی زمین خدای تعالی همه را ب فضل ایشان می دارد
 اگر همه کافر و مشرک گردند تا از آن هفت یکی می ماند همه تعالی همه را
 برکت ایشان روزی می دهد و بهر آنرا همچنان بر جای می دارد چون از
 ایشان هیچ کس نماند و برکت ایشان از روی زمین منقطع گردد
 یک ساعت نوزمانندند هفتده این هفت فلك دوار را و سیصد
 شستاکوه مجاور را همه برهم گوید و برهم زند و زیر و زبر گردانند
 در کتاب عزیز و کلوم مجید می فرماید اذ انزلنا الارض زلزالمها الی افراسوق
 اصیم بین هفت هفت که مدار دنیا و معیت خلوه بر آنست
 اول دریا هفت است که اصل همه آبها در آنست دیگر این هفت
 ستاره سیاره است که بر فلك می گردد و عدد ماه و سال و خشکی و تر
 و تنگی و فراخی از آن بر فی ایشان است هفت هفت اقلیم را

بیافرید و مسکنها نوران گردانید و کوه و بیابان و دشت و ^{صحرای} ^{صحرای} ^{صحرای} ^{شهر} ^{شهر} ^{شهر}
 دروی بنرها و عبرتگاه خلوه کرد چهارم هفت زمین بسط را
 بگسترانید و هفتین عجایب دروی بیافرید از امالین و معادن و زر و
 سیم و آهن و مس و هوا و نهرهای هرگونه و آبهای هر طعم و
 حالهای هر رنگ پنجم این هفت همچون مثل آنست که درین هفت اقلیم
 میگردانند منفعت آن آبها به بنندگان میسازند و درها زایدان زنده
 می دارند ششم این هفت اندام آدمی است که فرزندان آدم را
 از جمله اجناس و حیوانات برگزید چنانکه می فرماید و لقد اخرجنا
 نوحا آدم و حملناهم و هبای دیگر می فرماید لقد خلقنا الانسان فی
 احسن تقویم و هبای دیگر می فرماید و صورکم فاحسن صورکم این
 آدمی را که بدین هفت انتم را ساخت عمری کرد و بسیار است و گفت
 فتبارک الله احسن الخالقین هفتم این هفت روز را بیافرید
 و این هفت را سرمایه روزگار او گردانید قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم خلقتکم من سبع و رزقتکم من سبع فاسجدوا لله علی
 سبع بیافرید شمارا از هفت چنانکه می فرماید و لقد خلقنا
 الانسان من سلاله من طین ثم جعلناه نطفه فی قرار ما بین سم

خلقنا الطفة علقه فخلقنا العلقه مضغه .. الى اخر آيه

رايه از تصفت رزى دلهد فليظن الانسان الى طعامه انا صبينا لما
 صبياً تا آيا كه مى گويد متاعاً لكم وللانعامكم پس گفتاى فرزندان
 آدم بين نعمت ما را شکر کنید و در اصل و فايده ان خویش نگريد و در
 آفرينش من نگريد و روزى دادن من ترا و بين هفت اندام راست
 و با عيب و درين هفت سبار روز خدمت من بجای آريد تا چنانكه من
 نيده خداوند من شما بنيز نيده بنده باشيد مرا و اگر تن و طاقت آن
 ندياريد كه طاعت و خدمت من بجای آريد چنانكه مى بايد باري توحيد پاك
 بياريد و اعتقاد دست داريد تا اين همه نعمت هاى دين و دنيا بر شما نگاه
 دارم و زوال نيارم بلكه زيادت گردانم چون گفتم كه تركه اين كتاب
 بر خواند و بين انتفاع گيرد از جمله متعلمان و طلبه علم گردد
 بزرگوار كه رسول صلى الله عليه وسلم هين مي فرمايد لا خير في من كان من
 امتي ليس بعالم ولا متعلم و اگر کسی اين كتاب را تعليم دهد
 در زمره علماء و افقرها داخل گردد چنانكه رسول صلى الله عليه وسلم
 مي فرمايد من حفظ على امتي اربعين حديثاً ينتفعون به بعنه الله
 يوم القيامة فقيراً عالماً فاسى جو هين باشد كه رسول صلى الله عليه

علیه وسلم فرماید کسی که او نگاه دارد بر امت من هر چه از آن من
 تا بدان نفع گیرند خدای تعالی روز قیامت او را در زمره علمای و فقهای
 برانگیزاند و هم رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید که طلب العلم فریضه
 علی کل مسلم و مسلمة الا ان طالب العلم یبسط له الملائكة
 اجنحتهم ارضاً بما یضع و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا
 ان طالب العلم استغفر له حیث کان البحر و طیور السموی
 و نزلت من اراد الله به خیراً یفقره فی الدین حیث یسول
 صلی الله علیه وسلم فرماید هر که خدای عزوجل بدو چیزی شوالهد او را
 در دین فقیه گرداند و هم رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید خیر نیست
 کسی که نه عالم باشد و نه متعلم و نزلت حرکت هر چه در
 امت من آموزد و برایشان نگاه دارد از جمله علمای و فقهای باشد
 چون هر توصلوات الله علیه همین فتوای داد که جستن علم بر همه
 فریضه است ما درین کتاب از صحاح اخباری زیادت از هر چه
 حدیثی تفحص بگردیم تا هر که این کتاب را بر خواند ثواب معلمان و
 طلبه علم بیارد و اگر کسی آموزد ثواب معلمان بیاید و اگر بدین
 کار کند از جمله صدیقان و ابدالان گردد انشا الله عزوجل

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ^م اَعْدُ عَالِماً اَوْ مَقْتِلاً اَوْ مَقْتُماً اَوْ

محباً لهم ولا تلن الخاس فترتك يا سي خيرهتين بانده رسول صلى الله عليه وسلم او فرمايد كه چون باعداد گناه بر خيزي عالم باشيد يا مقلع باشيد واگر نه مستمع باشيد سخن علماء را واگر نه دستار ايتان باشيد ز نماز ازان و نجمن نباشيد كه از علل اشدگان باشيد يعنى منكر ايتان نباشيد

وقال رسول صلى الله عليه وسلم من جهاده الموت و هو يطلب العلم حتى يحيى به الاسلام والسنة بينه وبين الانبياء درجة في الجنة يا سي خيرهتين بانده كه رسول گفت صلى الله عليه وسلم هر كه مرگ بدو آيد و او در طلب علم باشد تا اسلام را بدان زندگى باشد ميان وي و پيامبران يك درجه باشد در بهشت وقال النبي صلى الله عليه وسلم من خرج من بيته يلتمس باباً من العلم ينتفع به قلبه اذ يعلمه غيره كتب الله له كل خطوة عبادة الف سنة يصيامها وقيامها وخصته ملكة باجنتها ورضي عليه طير السماء وحياتان البحر ودر باب البر و نزله الله بمنزلة سبعين صديقاً وكان خيراً له ان لو كانت الدنيا كلها له فجعلها في الاخرة يا سي خيرهتين بانده كه رسول صلى الله عليه وسلم فرمايد كه هر كه از خانه بيرون آيد

بجستن يك كلمه يا بين مسأله از علم تا بياصورد و تا سودمند گردد
 دل از بدان و تا بدنگری در آموزد بنویسد خدای عزوجل او را بهر قدری بخواهد
 هزار ساله که روز روزه دارد و شب نماز کند و باز گسترانند فرزندان
 بر تهار تا او بران می رود و درود می دهند بر وی مرغان دعوا و
 ماهیان دریا و جنندگان زمین و فرود آرد خدای عزوجل او را بمنزله
 هفتاد صدیق و آن يك مسأله او را از علم بهتر از آنکه همه
 دنیا آن وی بودی و وی از از بهر خدای عزوجل بکار آن جهان فرج
 کردی.

اکنون آمیسم با سر سخن و برتر حد این ابواب تا اگر کسی خواهد که سخنی
 این نوع که یاد در رسم بنگرد جمله کتاب را باز نباید هست و در
 خوانندگان و نگارندگان آسان باشد و همیشه ما داریم که هر که بر خواند
 ما بدعی خیر یا در دارد که مقصود از جمع کردن این کتاب دعای
 مسلمانان است تا باشد که در دست دعوا و بدعت نمانده باشد از آن
 دعای باید و دعای خیر در کار این گنا هفکار کند تا خود تعالی برود
 و بر رحمت کند انشاء الله تعالی .

باب اول در شناختن ایزد سبحانه و تعالی و بیان کردن توحید

باب دوم اندر بیان کردن سنت و جماعت و طریق آن از هر نوع که هست
باب سوم اندر بیان کردن توبه و طریق تابان و روشی نشست و خاستن ایشان
باب چهارم اندر بیان کردن آموزی و نگاه داشتن زینت و استقامت بدان
باب پنجم اندر بیان کردن بیاع بخت و کسب کار اعلی صلاح و عهد و تقوی
باب ششم اندر بیان کردن صناعت و تسلیم ضایقست قسم جمع و منع آن
باب هفتم اندر بیان کردن راه صدیقان و ابدالان و صفت ایشان حقیقتاً
اول شرط و نصیحت ما مر برادران ما را آنست که هر که این کتاب را
خواند ننگیست چنان باید که مذهب گری و خصوصیت گری و هر چه
بین انواع باز گردد همه بایست که ^{اجتناب} و بتأمل تمام درین کتاب نظر کند
اگر چیزی یابد بیرون شریعت و سیرت و سنت راه پیغمبر صلی الله علیه
و سلم و آن صحابه و وی رضی الله عنهم که نه باخبار مسند و آیات
قرآن و بعقل و معرفت مقیدست آنکه چون باخبر شد اگر چیزی
باشد نه راست اگر مذهب گری خواهد وی کند ما این کتاب را
بر مذهب صحیح کس ساخته ایم الا بر مذهب سنت و سیرت سید ولد
آدم کرد مصطفی صلی الله علیه و سلم و آن یاران وی رضوان الله علیهم
اجمعین هر که درین خلاف کند این ترا خلاف کرده باشد و ضلال

و مبتدع باشد و عوادار و گمراه نامعلوم باشد و بالله العز و التوفیق

باب اول

در بیان کردن توحید و ایمان و معرفت حق سبحانه و تعالی .

سید الاسلام قدوة الابدال مقبول العالم صیحة الله على الخلق بود
احمد ابن ابی الحس النعمانی الجامی قدس الله روحه العزیز می گوید

که توحید گفتن از ایمان جداست توحید گفتن بنقلید میتوان

گفت و ایمان بگفتار از علم میتوان آموخت اما شناخت همه سبحانه و

تعالی نبرهد این همه سبحانه و تعالی را شناختن نیاید که نور هدایت و چراغ

معرفت دل او را روشن گردانید و در آنچه شناختن سا کردند چنانکه در

کتاب عزیز خودی فرماید افمن شرع الله صدره للاسلام فهو على نور

من ربه وقال النبي صلى الله عليه وسلم اذا رهل النور الصدر انشرح

وانفتح قيل لعل كذلك من علم الله يعرف بها قال التجاني عن

دار الضرور والایابة الى دار الخلود والاستعداد للموت قبل النزول

پای این آیت همین باشد که حق سبحانه و تعالی می گوید افمن شرع الله

صدره للاسلام فهو على نور من ربه گفت هر که خدای عزوجل دل او را

شرح کرد چنانکه در باب سید علیه الصلوة والرحمة می فرماید المشرع

تجانی = اعراض ، تباعد

لك صدرك ای نه ما باز کشادیم دل ترا یا محمد اگر نه تو همه دانستی که
 ایمان و توحید و کتاب و شریعت همه باشد همچنین هر که را دل بالملاسی
 بی نیازی شرح کردند و از مایه ^{ماده} لطیفی خدا دادند و از فضل ازلی
 پرورش یافته اسبق او بنور و هدایت همه آراسته است چون
 آن نور در دل بنده آید آن دل فراخ گردد شرح و بسط در او
 پیدا آید که هر چه مخلوقات در و ناخیز گردد و خداوند آن
 دل بدان نور ^{عارف} شناسا و عارف اگر در قیل عمل عملت کذلک
 گفت نشان آنکس آن بود که این سرای غرور را دشمن دارد و
 ناهمواری اصل انظار و باز گردد بدان سرای شادی و جاوید و پیشی
 از سرت مرگ او را ساخته باشد و هر که بخدای شناسا و عارف گشت
 آن او ای نباشد و این نیز بفضل و کرم او نتوان یافت چنانکه می گوید
 رزق فضل الله یوثیه من یشاء و هبای رزق فرماید فضل من یشاء و یرزق
 من یشاء و هبای رزق من فرماید من یرزق الله فلا رزق له و من یرزق
 فلا رزق له و قال النبی صلی الله علیه و سلم بعثت داعیاً و
 نریناً و لیس الیه من الارض اول شیء بل الله یرزق من یشاء و یرزق من یشاء
 نه ناخفت خدای عز و جل آن بود که از سر این هدایت برهنزد و این

به تعلیم بصیرت علم راست نیاید مگر بدون ولهدایت خدای عزوجل را حرکت تعلیم
 علم شناسد هرگز از ایمان و بی سناخت نیاید و ایمان تقلید هرگز
 از ^ک خالی نباشد زیرا که یا علم بگوید یا تعلیم بماند که چنین است یا هفت
 است این متعلم نتواند گفتن که آری چنین است و هر چه گفت است
 از دیگری نشان است و هر چه نشان است شرک است نه توحید
 اما روا باشد که کسی لفظ توحید و ایمان بر کسی زم کند و او را بیاموزد
 و آنکس آن قول صحیحی نماند بلکه از وی شنید می گوید هرگز او را از توحید
 بصیرت خبر نباشد و لفظ نیز همچون آموختن توحید است اما بحقیقت
 بیاید دانست که ایمان بی هدایت خدای تعالی بنده را همچون ایمان
 ملحد است اما اگر هدایت باشد و تعلیم معلم با آن است ^{مراقت} آموختن
 آموختن خود دارد دیگر از ^ک سر ^{فرد عادت} نداشت و ناسناخت
 رین سخن بنگرید که این را شاخه های بسیار است اما هر چند در اصل ^ف
 را این مقدار بسند است اما بدانکه در توحید و ایمان و معرفت سخنهای
 بسیار است اگر بتأخرهای آن بیرون شویم آزاقتها نباشد اما در اصل
 بیاید دانست که سناخت هو ^{بجانه} و تعالی بنور هدایت است
 و آن هدایت بسبب بند نیست بلکه شرح دلست و عطای خدای

عزوجل و معرزه بنده بشکران نرسد ایمان اصلی و معرفت عطاى خداى عز و
 جل مى دان اما مقدمات آن نباید و زودى تا معرفت روى بتو نماید
 اگر هست و اگر نیست آنچه بر تو است بگفته باشی و مقدمات معرفت
 بدانکه هیبت متابعت عقل و نظاست بدلیل تعدایت معرفت
 پس آنکه همین این شرط صحیح افتاد تو بر کون معرفت آمدی اگر اینها
 بتعلم معلم حاجت افتد که ترا بگوید که لفظ ایمان همین تکرار
 می باید کرد و لفظ توحید همین می باید گفت و ترتیب آن همین است
 روا باشد که این را و مانند این را بتعلم حاجت افتد و بتعلم نیز روا باشد
 و رسول صلی الله علیه و سلم می گوید **بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ شَهَادَاتٍ**
أَنَّ لِلَّهِ الْإِلَهَ الْأَلَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَ
أَيَّاتُ الزَّكَاةِ وَصَوْمَ رَمَضَانَ وَحَجَّ الْبَيْتِ و این شهادت را بتعلم
 حاجت است اما خداى شناختن ازین دو راست و این با شناخت
 صحیح مناسبت ندارد و نه این چیزهای دیگر که گفته آمده است
 خدا را جز به هدایت خداى شکران شناخت
 و توحید گفتن از توحید دانستن جداست و ایمان گفتن از ایمان
 دانستن جداست و پس از شناخت ایزد سبحانه و تعالی اصل همه

کاملاً توحید است و ایمان با اهل صفت و اعتقاد درست زیرا که اگر کسی
 چند سال عبارت کند که توحید نه راستا گوید و ایمان نه با اهل صفت دارد
 در اعتقاد درست نباشد همه روزگار وی ضایع باشد چنانکه شنیدی
 که شناخت توحید و ایمان نیز استوارتابدانی اما بد آنکه
 اصل توحید و ایمان آنست که :

اقرار دهی که خدای عز و جل هست و یکی است و بی چون و بی چگونه که هیچ
 چیز بود نماید و او برای نماز همیشه بود و همیشه باشد و از همه
 چیزهای بی نیاز و همه چیزها بر نیازمند ^{تحتاج} توانای بر کمال پادشاهی
 زوال قدوس ^{تقوان} بی عیب و بی مثال و اهدی ^{شرف} تربت و بی نیاز غنی بی میزان
 و بی نیاز ^{معالیه} بیماری تره و بی نقصان قهراری عجز و بی انبوهان زنده
 بی طالب ^{راه و بیرون} و بی جهان صانع بی اعضا و بی ارکان ^{اعضا} خالق بی آلت
 و بی قدرت از قی بی بخل و بی رتبت ^{درجه} سلطان بی بدیم و بی وزیر
 ملک بی سوس ^{انوس} و بی مسو کریم بی طمع و بی ^{حیبت} خست ^{حیبت} بی همی و بی
 و بی وقت صمدی نقص و بی آنت و اهدی ^{بانی} تالیف و تخریب
 همه خلق را بدو ^{بیت} نیاز و آرام و او از همه بی نیاز همه از خرم تو
 آید که پادشاه تو همانست چنانست بلکه آنزید کار آنست

نعمه وصف و صافان و همه مع مداهان و همه توحید موقدان در کمال جلال
 او تا ^{اعتنا} بهر بنامند گفتنی ویرا از گفتنی باز ندارد و شنیدنی او را از شنیدنی باز
 ندارد و دیدنی او را از دیدنی باز ندارد خلق را بیافرید نه از بهر آنکه ویرا
 بنوعها حاجت بود و لکن از بهر اظهار قدرت را همه را روزی می دهد
 نه از بهر عبادت ایشان لکن از برای اظهار نعمت را در همه اسما و صفات
 هودی شبهه و مانند پس کلمه شعی و هو السمع البصیر
 دیگر همینانکه بخدای عزوجل اقرار داری بجمله سولان و پیغمبران اقرار
 دهی که ایشان همه بودند در استگویی اول ایشان آدم بود و آخر ایشان
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و اوفاضترین همه پیغامبران بود و
 پیغامبری بدو می رسد و ما استی دیگر پیغامبران بقول وی دانستیم
 که چنین کتاب چون قرآن بر خلق پیور و از دشمنان خویش درخواست که
 مانند این سورتی یاده آیت بیارید و ایشان همه دشمن وی بودند و
 سوپس بودند بر قرآن کردن وی و خون و خواستند ^{عرف} خویشی ببدگ می کردند
 بر عداوت وی اگر می توانستندی مانند این قرآن بیاوردندی تا او را ^{تذلیل} اقرار
 کردندی چون بیاوردندی نتوانستندی ^{تذلیل} دشمنی که این قرآن معجزه
 بود محمد اصلی الله علیه و سلم و وحی الهی بود عزوجل .

و معلوم باشد که همه کتاب برای خدای عزوجل هو بوده است بدون توریة و
 انجیل و زبور و دیگر صحیف پیغمبران علیهم السلام زیرا که قرآن گواهی
 دهد بر صدق دیگر کتاب برای چنانکه گفتم و مصدق الذی بین یدیه
 و مانند این در قرآن بسیار است و نیز درست شده باشد که فرشتگان
 خدای عزوجل صوم باشند و ایشان بندگان و فرمان بران و پند فرزندان و
 رهبران وی نیند و نیز درست شده باشد که قیامت حساب و ترازو و
 ثواب و عقاب و قصاص میان ظالم و مظلومان همه حق است زیرا که
 قرآن مجید گواهی می دهد بر صدق این همه چنانکه در کتاب عزوجل
 مگویند و لکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر و الملائکة و اللتاب
 و البینین . اینست شرط ایمان محمل که گفته اند هر چند که جمله را
 تفصیلات بسیار است و یاد کردن آن جمله درین کتاب ممکن نه گردد که مفلح
 گردد اما قول بنده که تجوید لا اله الا الله محمد رسول الله عبارت
 است از جمله که یاد کرده اند و هر که یکی را ازین انکار کند قول لا اله
 الا الله محمد رسول الله را انکار کرده باشد و یا از عهد مسلمانان بیرون
 زوده باشد تا رانید و بالله التوفیق و العصمة .

باب دوم

اندر بیان کردن سنت و جماعت و شناختن آن

سنتی الاسلام قدوة الابرار مقبول العالم ^{دلیل} صحیة الهیة علی الخلق احمد بن
 ابی الحسن الناصبی الجامی قدس الله روحه العزیز فرماید که شرایط سنت
 و جماعت را مایل بسیار است و دانستن آن فریضه است همچنانکه
 دانستن نماز و روزه و حج و زکوة این همه چنان فریضه است بلکه
 اگر در نماز و روزه و زکوة ای دیگر خلی افقد که نه بعد آید معفو
 عنه بود اما اگر در سنت و جماعت خلی افقد مرد مبتدع گردد و بتبع
 را خدای عزوجل نیاورد و عذاب بمبتدع الحکم واجب باشد
 و از بدعت هذر باید کرد چنانکه بتوانی و سنت و جماعت رغبت
 باید نمود چنانکه بتوانی و ازین اخبار اسناد پیفکندم تا مقول گردد
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حرم الله خلیفائی قبل یا رسول الله
 ومن خلفاءک قال الذین کیون سنتی و یعمونها عباد الله
 یا سی خیر هین باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید رحمت
 خدای بر خلیفتان من باد گفتند یا رسول الله خلیفتان تو که اند
 گفت آنکافان که زنده می دارند سنت مرا و در بندگان خدای عزوجل
 می آموزند و حرم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا ابا هریره علم الناس

حتی تکلن لک نوراً ساطعاً يوم القيامة يفيطك به الاولون والآخرون
 پاری خبر هین باند که رسول صلی الله علیه وسلم فرماید ای بو ضریره پیامور
 مردمان سنت من تا ترا باشد روز قیامت نوری رخشان و تابنده چنانکه
 خلق اولین و آخرین همه بتو آرزو برند و خوار شوند که چون توباستند
 رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا
 لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا منی دما و نهما و اسوا لهم الا حقها
 سایر هم علی الله (ا) پاری خبر هین باند که رسول صلی الله علیه وسلم میگوید
 فرمودند مرا که هر گاه کن با مردمان تا آنگاه که بگویند لا اله الا الله محمد
 رسول الله چون این قول بگویند خون و مال ایشان در بند آمد از من
 و صاحبان بر هدایت عزوجل که اسرار بنده گان بدانند هم قال رسول
 الله صلی الله علیه وسلم شفاعتی لمن شهد ان لا اله الا الله ثم صایق
 لانه قلبه و قلبه لانه پاری خبر هین باند که رسول
 صلی الله علیه وسلم میفرماید که شفاعت من مرا آنکس است که
 شهادت بگویند با اخلاص دل و زبان ایشان بادل است باشد
 و دل با زبان است ازین اخبار بسیار است در باب سنت و جماعت
 اگر بدان مشغول شویم در از گرد و دگر که بخدای و رسول ایمان دارد

(۱) در مدارج النبوه ص ۲۲۶ عبدالحق دهلوی میگوید

وَأَنَّكَ دَرَيْضِيٌّ إِذْ بَدَأْتَهُ آمَدَهُ هَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 الْتَفَاتُ بِمُزْوَرِّهِ وَأَعْظَمَ كَرْدَهُ أَنْذَرًا وَيَا أَيُّهَا لِعِظْ عِلْمٌ شَرِيحٌ هَسْتِ دَرَكِ كَلِمَةٍ
 اِسْلَامٍ هِنَا نَكَلَهُ فِي بَرَسِنْدِ هِهْ مِيخَوَانِي كَوِيهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَيَا أَلْهَمِ
 ذَلِكَ الْكِتَابَ مِيخَوَانِي بِرَبِّهِ امْرُتِ انْ اِقَاتِلِ الْفَاسِقَ هَتَّى يَشْهَدُوا
 اِنْ لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَيُؤْمِنُوا بِي وَبِمَا بَعَثْتُ بِهِ وَابْنِ سَنِي ظَاهِرِ
 مَكْتُوبِ هِنَا هُ وَكَلِمِ هَلْ رَأَيْتَ اِنْ اِقَاتِلِ اِمَامَ رَبَّانِي تَدْرِي كَرِهْ
 هَوَابِ اِنْ كَرْدِي دِلِ وَرَأَيْتَ دِلَ اِسْتَحْسَبُ دَرَأِ تَقْدِيرِي نَسِيْتِ
 لَيْكِنِ سَفَرَعِ اِسْتَبْرَانَ تَقِيْنِ بَعْدَ اِنْ هَوَلِ تَقِيْنِ دِلْمَا
 اَزْ دِهَالَتِ خَلُو نَبُو تَسْلِمِ وَ اِنْ قِيَادِ لُبُورِ مَبْرُومِنِ بِي اِيْحُوْدِ وَا نَا رِبْدَانِ
 دِعْلَامَتِ تَسْلِمِ وَ اِنْ قِيَادِ رِضَايِ قَلْبِ اِسْتَبْصَدَقْتِ بِهِ وَ اِنْ شَرَا حِ صَدَقِ
 بَدَانِ دِعْلَامَتِ حُجُوْدِ وَا نَا كَرَاهَتِ قَلْبِ اِسْتَبْصَدَقْتِ بِهِ وَ تَنَكُّرِ
 سِيْنِهَاتِ بَدَانِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ اَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ
 صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدِ اَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا
 كَاَنْ يَأْبَى صَعْدَهُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّهْبَانَ عَلَى الَّذِينَ
 لَا يُؤْمِنُونَ وَ هَوَلِ تَسْلِمِ وَ اِنْ قِيَادِ مَرْقَبِ وَا بَوْمِنِ بِي بَعْدَ اِنْ هَوَلِ تَقْدِيرِ
 وَ تَقِيْنِ بَدَانِ مَعْضِ مَرْصَدِ الرَّهَى سَتِ هَلْ سَانَهُ وَ مَرْقَبِ كَرَمِ نَامِقَاتِ هِي اَوْ سَتِ

ینا قدر یاد کردیم تمام است مرد سون سنارا و اگر بدین ایمان
 ندارد او را با سنت و جماعت چه کار است ایمان از سر باید گرفت
 اما بدانی که ما سئل سنت و جماعت بسیار است و تفصیلات دراز
 اما اسکی وقایع آن باده مسأله گردد و ازین ده مسأله
 هجده نیکو باید دانست چنانکه خبر بدان نا طقت
 قال ابو الحسن بن علی بن محمد القیمی قال حدثنا ابراهیم بن یوسف بلخی
 عن عبد الحمید بن عبد الفریز عن ابیه عن نافع عن ابن عمر قال
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من كان علی السنة و الجماعة
 كتب الله له بكل يوم ثواب الف شیء من الأشیاء و منی الله له
 بكل يوم مدينة فی الجنة و كتب الله له بكل تمیم یرخصها و
 یرخصها عشر سنات و من صلی فی الجماعة كتب الله له بكل
 ركعة أجر شهید قالوا یا رسول الله و منی تعلم الرجل انه
 علی السنة و الجماعة قال اذا عرف من نفسه عشر فضال
 ازله لا یرك الجماعة ولا یسب اصحابی ولا یرج علی
 لقصه الامة بالسيف ولا یكذب بالقدر ولا یثقل فی الایمان
 ولا یعمارنی فی دین الله ولا یرفع الصلوة علی من مات من

أهل القبلة ولا يكفوا أهدأ من أهل التوحيد بالذنب وإن علموا
الكبائر ولا ترك المسح على الخفين في السفر والظفر ولا ترك
الجماعة خلف كل إمام بتر أو فاجر غن ترك من هذه الخصال
خلة واحدة فقد ترك السنة والجماعة

یا سی خیرین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید هر که در
سنت و جماعت باشد بویید او را خدای عزوجل به روزی ثواب
نفتار بیجا مبراز بیجا بوزان خدای عزوجل و بنا کند او را خدای عزوجل
به روزی شادمان در بهشت و بویید او را هر قدمی که بردارد
و بفرود ده نیکی و هر که نماز کند در جماعت مسلمانان هر رکعتی
بویید او را خدای تعالی ثواب شهیدی گفتند یا رسول الله مرد
کی بداند که او بر سنت و جماعت است گفت چون گن فویس ده
ذلت بیاید او سنی و جمعی است اول آنکه دست از جماعت ندارد
دویم آنکه اصحاب مرابد نگوید سیم آنکه بر اهل قبله بشمیر
بیرون نیاید چهارم آنکه قضا و قدر را بدو رخ ندارد
پنجم آنکه در دین خدای ^{شهادت} شهیدی نکند و ششم آنکه از ایمان
خویش شک نباشد هفتم آنکه هر که از اهل قبله که میرد

بروی نماز کردن روا دارد ^{نهم} آنکه کسی را از اهل توحید
 بگناه کافر خواند اگر چه گناه کبیره باشد نهم آنکه مسح بر موزه کشیدن
 دست ندارد در سفر و حضر دهم آنکه نماز از بی طهارت مسلمانان روا
 دارد اگر نیک باشد و اگر به حرکت یکی از این فصلها که یاد کردیم
 دست باز دارد دست از سنت و جماعت باز داشته باشد این ده
 فصلها که بنیاد سنت و جماعت است اینست

بقول راویان معتقد از قول رسول صلی الله علیه و سلم قولاً و فعلاً دیگر
 آنچه ائمه دین و اهل سنت و جماعت بر آنند و پسندیده اند و از
 سلف ما رسیده است این ده قاعده است که یاد خواهم کرد هیچ کس را
 از اهل سنت و جماعت یا تو انکار نباشد :
 اول قاعده آنست که اقرار دهی که هر کس از بنندگان هدای از مرد
 وزن و از نیک دین که او بگفت لا اله الا الله محمد رسول الله
 او مؤمن است شاید که زن سوننه بدور لغی و از روی زن خواهی
 و میراث سونمان یابد و مؤمنان از روی میراث یابند و احکام سونمان
 بر وی بر آید و بر چهاره وی نماز کنند و ویرا در گورستان مؤمنان
 دفن کنند اگر این قول از دل گفته باشد و بدین با هدای رسد

جای وی باشد است و اگر نه از دل گفته باشد متفق باشد بظاهر
 احکام مؤمنان بر وی میرانند از بهر قول شهادت را اما اگر بدان نفاق
 باشد ای رسید جای اوردك اسفل باشد چنانکه می گوید
 ان المنافقين فی الدرك الا^{طبقه} اسفل من النار ما را در ستوری نیست که
 از هر که این قول بشنوم ^{ظن} در ^{خوش} بهر ^{صفت} صفتی یا تعصبی نامؤمن خوانیم چنانکه
 هدای عز و جل گفت ولا تقولوا لمن اتقى الله لم يست مؤمناً
 چنان باید که جمله گویندگان لا اله الا الله محمد رسول الله را مؤمن
 گوی و مؤمن خوانی و مؤمن دانی و بگناه کبیره رقم کفر و نفاق
 بر ایشان نگفتی و شك در ایمان خویشی و ایمان ایشان نیاری زیرا که
 هدای عز و جل کتا هکار را مؤمن خواند چنانکه هدای تعالی گفت
 و توبوا الى الله جميعاً ایها المؤمنون و معلوم باشد عاصی را
 توبه می فرماید و شاید خدا را عز و جل خلاف کردن و دران
 شك و دران رد و نشاید قول مؤمنان و گواهی ایشان رد کردن
 و ایشان را دروغ زن داشتن زیرا که هر مؤمنی که او از قول کبری
 یا جهرودی یا ترسای یا از جمله اهل ضلال رکفر و شك این قول
 شهادت بشنود و بران گواهی دهد که این قول از وی در وجود

جمله قضایه اسلام در اسلام آن بیگانه برای قول حکم کنند پس با هیچ
 حال نشاید گویند و این قول را نامرین خواندن چنانکه رسول صلی الله
 علیه و سلم می فرماید اُمرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله
 محمد رسول الله فاذا قالوها عقمونی دما ورحم و اموالهم الا بحقها
 هیهاتم علی الله

قاعده دوم آنست که همه چیزها را جمع داری در قضایه و وصیت بزد
 سبانه و تقای هم خیر و هم شر و هم نفع و هم ضرر ای خیر است با مرد
 رضا و محبت اوست بدان ثواب دهد و آینه شرست پشاهی اوست
 بدان لعاب کند برضا و محبت او نیست تا سفاک لازم نیاید اما جمله
 بقضایه و وصیت اوست تا قهر و عجز لازم نیاید

قاعده سیم آنست که جمله یاران رسول را صلی الله علیه و سلم جمع صدای
 در دوستی و نگو خواستن و نیک گفتن و هیچ کس را از ایشان
 بقلیل و کثیر بدنگوی و بد نه اندیشی و روا نداری که کسی دیگر
 گوید چنانکه هو تعالی گفت و الذین هبوا من بعدهم یقولون ربنا
 اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالايمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا
 للذین آمنوا ربنا انک رؤوف رحیم خدای عز و جل ما را استود که ایشان را

بدینگویم و بر بیان دعا و ستا گویم پس شاید ایشان را بد گفتن از جمله
 ایشان ابو بکر صدیق را رضی الله عنه فاضلتر گویم پس عمر را پس عثمان را
 پس علی را رضی الله تعالی عنهم اجمعین زیرا که ایشان نسبت به عفا
 رسول صلی الله علیه و سلم باتفاق جمله یاران و ایشان نعت کردند درین
 را و شریفی را و ایشان بگنجانند با طاسد سلام را در آفاق جهان
 بتوفیق خدای دهنده باینکه می فرماید الا تضروه فقد ضره الله اذا فرجه
 الذین كفروا ثانی اشین از عفا فی الفار و عمر آلفت یا ایها النبی
 حبلك الله و من اتبعك من المؤمنین و عثمان را آلفت امن عروقات
 آنا و اللیل ساجداً و قائماً و علی را آلفت رضی الله عنهم اجمعین انما و لیل الله
 و رسوله و الذین آمنوا و جمله یاران را آلفت السابقون السابقون
 اولئك المقربون و هبای دیگر فرماید و السابقون الاولون من المهاجرین
 و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و فوالله بیستم
 دین جمله اعتقاد باید داشت تا مواخف قرآن باستی و بیستم باستی
 از قاعده بیستم نیز آنست که جماعت را در جمعیه مسیح به برزده کینه
 رواداری مقیم را بدی بسیار در مسافر راسه بسیار روز از حدت
 تا وقت حدت

قاعده چهارم آنست که جماعت را و جمع برای مسلمانان از امور نوری و همه
 دای و از پی همه مسلمانان نماز و اداری چنانکه در خبر آمده است که
 رسول گفت صلی الله علیه وسلم صلوا خلف کل امام بر او قاهو لکم صلواتکم
 و علیهم ائمه و حرکه عذوق این گوید از سنت و جماعت دور باشد
 و اقتضای و هدای ^{القیات} افندن آورد باشد در باره اسلام و در سنت و
 جماعت و از آن قوم باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید من فارق
 الجماعة قد سیر فقد خلع رِبْقَةَ الاسلام من عنقه و نیز گفت
 ید الله علی الجماعة یعنی دست خدای تعالی بر اهل سنت و جماعت است
 قاعده پنجم آنست که همان صفات ستوده ملا را سبحانه و تعالی جمع دارد
 با اعتقاد درست چون علم و قدرت و کرم و بهر و هیات و علو و رفعت و عظمت
 و بیا و مثال این چنانکه همه سبحانه می گوید وله المل الاعلی مقرر گوید یعنی
 الصفات العلی و باید دانست که چون علم نباید عالم نباید و هیون
 قدرت نباید قادر نباید و جمله صفات همچنین است آنکه صافی را شایسته
 قاعده ششم آنست که اقرار حسن که صانع را سبحانه و تعالی بتوان دید
 اهل برکت خدای را عزوجل به بینند به چشم سری چهرن و چگونه
 و در صورت و کیفیت و لون و کیفیت نباید اما به بینند بی هیون و

86378

88878

و به گونه ای که سنی و صوابی بصیر اما به بینند چنانکه همه گمانه
 و تعالی می گوید و هوو یوسد ناضوۃ الی برنا ناطوۃ ^{قدرت}
 قاعده هفتم آنست که اقرار دمی که بندگاز است طاقت است تو آنست که
 فعل کنند و توانند که نکنند و لزوم امر مقید است بشرط وجود استقامت
 زیرا که تکلیف مالا یطاقه روان باشد چنانکه همه گمانه و تعالی می فرماید
 لا یكلف الله نفلاً الا و سعراً مفری گوید یعنی طاقتها در فریاضهای تعالی
 و در دین او کجای ^{عناد} و شرمیدگی کنی از بعد آنکه همه را معلوم شده باشد که
 همه خللها ازین است .

قاعده هفتم آنست که اقرار دمی که همه کتابهای خدای عزوجل خود است
 چون قرآن و توریثه و انجیل و زبور و صحف ابراهیم همه کلام خدایست
 عزوجل بلیقت نیافرید سخن وی است و سخن وی از وی جدا نیست
 و مخلوق نیست و محدث نیست بگفت بقدرتانه بآلت و مهارت
 گفتمی ویرا از گفتمی باز ندارد چنانکه شنیدنی از شنیدنی
 باز ندارد و دیدنی از دیدنی باز ندارد اما خدای عزوجل کلام
 ثابت است چنانکه گفت پریدون ان یتدلوا کلام الله و نیز گفت
 و کلام الله سوی تکلیما و نیز گفت فآهیره فتمی کلام الله .

قاعده نهم آنست که اقرار رحمی که آمرزش گناه کبیره از خدای عزوجل بی توبه
 روا باشد مؤمنان را وسیعاً از هر چه فواهد و عمرگناهای از مؤمنان که با
 خدای عزوجل رسد و توبه نکرده باشد کار و در صورت خدای عزوجل باشد
 اگر فواهد و ایرایا مرزد ^{اجبان} در فضل و کرم خود و اگر فواهد بضعی باشد و اگر
 فواهد بقدر گناه و ایرای عذاب کند پس با برشت آورد چنانکه گفت ان الله
 لا یغفران یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و روا باشد که خدای
 تعالی موهبتاً عذاب جاوید کند و هر موهبتی که از دنیا بیرون شود و در احوال
 بیاورد در اسئوال کنند اگر جواب بصواب دهد گوی و مرغزاری باشد از
 مرغزارهای برشت اگر جواب نه بصواب دهد روا باشد که در این عذاب کنند
 بمقدار گناه و نیز اقرار دهی که حساب و تراز و نامه خواندن و صراط
 و برشت و در ذریع همه هفت و حق استی بسک چنانکه در قرآن و
 اخبار آمده است .

قاعده دهم آنست که مشایخ که در قرآن است و اخبار بدان قرار دهی
 که چنانست و هر چه از آن حمل تاویل و تفسیر است و مفسران آنرا تاویل
 و تفسیر کرده اند و کلماتی هم از بیان فرموده اند و معنی آن گفته اند از قول
 ایشان ^{تجاوز} تفسیر و قول ایشان میفرماید و هر چه آنرا فرود گذاشته اند در آن

هیچ سخن نگوید بعقل رفهم خوبی تا در شبهه و تقطیل نیونی و در جمله
 اقرار در حق که همه قول خداست عزوجل و حق است و چنانست که او گفت
 نه بظالمه و نه بیاطن یک حرف را مگر نباشی زیرا که یک حرف را مگر بودن
 انکار است از جمله و هر چند در آیات متشابهه لم آری نه باشد زیرا که
 همه سجانه و بتعالی میگوید فاما الذین فی قلوبهم زینغ فیتبعون ماتشابهه
 ابتغاء الفتنه و ابتغاء تأویل و ما یعلم تأویل الا الله و اسخون فی
 العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا و ما یدکر الا اولوالالباب
 هدای عزوجل شانه اسخون علم آن زیاد که ایشان بمشابهات قرآن
 اتردهند و تأویل و تفسیر بخوبند و راه سلامت اینست زیرا که نادانی
 با خود هواله کنی به از آنکه در تشبیه گوی و در فتنه افتی اگر کسی گوی
 چه گوی درین آیه را که هدای عزوجل می فرماید خلقت بیبی و حیای
 دیگر گفت الرحمن علی العرش استوی و ان من شی الا یسبح بحمده و لله
 یسجد من فی السموات و الارض طوعاً و کرهاً و در اخبار آیه مانند اینست
 تویم که هدای عزوجل و رسول صلی الله علیه و سلم گفت و عبد الله این
 عباس گفت و اگر گفت تو می تشبیه گوی تویم من بدانچه هدای عزوجل
 گفت و بدانچه رسول او گفت اقرار دارم که چنانست ایشان گفتند

تسبیه نباشد اما اگر تو گوی که نه همین است تسبیه تو می گوی نه من
 من از همه تسبیحات بیزارم من بدانچه خدای گفت و رسول او گفت صلی الله
 علیه وسلم اقرار دارم که بر آن نه افزایم و ازان نه کاهم ^{خبر} از تسبیه رستم
 اما تو می گوی که نه همین است و نه شاید که ترهین گوی در تسبیه تو
 آورده باشی نه من و تا وی تو سر زها و بگفت ایشان اقرار زهمی تسبیه
 تو می زها از اقرار تسبیه نیاید اقرار بقول خدای عزوجل و بقول رسول
 صلی الله علیه وسلم ایمانست و انکار ازان کفرست پس همین من بر اقرار
 باکم و تو بر تا وی و تسبیه ترا بر من چه شفاعت رسد هر که عاقل
 و خردمند باشد رانده راه راست و اعتقاد پاک راه رسول است صلی الله
 علیه وسلم و آن یاران او رضوان الله علیهم اجمعین و آن اینست که گفته آمد
 رب الله التوفی

باب سیم اندر بیان کردن توبه

در ^{راه} تائبان و محققان ^{و عارفان}
 شیخ الاسلام ^{صید} قسوة الایمال قطب العالم حجة الحق ^{او بیا} علی الخوا ^{بها} الجبریدی فی
 سبیل الله الی اکمل العدل فی بلاد الله ابو نصر احمد بن ابی الحسن النعمانی
 الجاسی قدس الله روحه فرماید که توبه کار است که حرکت عاقل است از غیر

نوع مردم که هست چه از مسلمان و چه از مجوس و چه ترسار و چه مشرک
 و چه بت پرست هیچ کس نیست که نه او را توبه حاجت است زیرا که در
 کس و در هر راهی که هست هیچ کس نباشد که نه او را در آن راه
 و در آن طریق خلل باشد و او را از آن خبر نباشد هر که کاری می کند
 سیون خلل آن بپوشد توبه بر وی واجب آمد اگر توبه نکند خود ستم کرده
 باشد چنانکه همه سبحانه و تعالی می گوید یا ایها الذین آمنوا لا یستقیمون
 من توهم تا آنگاه می گوید و من لم یتوب فانه لکن من الظالمون
 ظلمه ابدین و کس بیرون آرد یا ظالم آمد یا تائب و هر که
 تائب است ظالم است هر چه ^{چند} است از اینجا که گشت
 و خلقان خود را در ظلم و فتنه افکنند که همه سبحانه و تعالی باما
 تبارتی و بی در پیوست و ما در آن سبب نه دست و نه راست
 آمدیم و عمره و فای آن بجای نیاوردیم تا سرشته از دست
 آدمی بیرون نشد و اغلب خلق ظالم باشند چنانکه حق سبحانه
 و تعالی میگوید (ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واسألهم بان
 لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله ویقتلون ویقتلون ^{حقا}
 فی التوریه و الانجیل و القوان من اوفی بعهده من الله فاستبشروا

بیعلم الذی با یقر به و ذلك نحو الفوز العظيم التائبون العابدون الحامضون
 الساعون تا آخر آية (این همه در بیان آن کسانی است که ایشان
 بدانشند که ما در بیع دست نیامدیم و نمرود و ابلیس که تمیز و ندامت
 آوردند هر که درین بیع و درین نمرود دست آمد آن گاه وی از ایشان
 است و این آیت که التائبون العابدون در ظهور وی دست آمد
 و هر که درین بیع و درین نمرود دست نیامد و توبه نکرد و من لم یب
 فاولئك هم الظالمون خطاب در آمد و توبه کاری است که آنرا
 برای چیزها نیست و همه خلوه را توبه ها جفا است برترین
 همه خلوه انبیاء و رسل بودند از جمله ایشان یکی کسی بود که در ظهور وی
 معلوم و سیداً و ظهوراً و در همه آنند که استغفار برایشان
 واجب آمده است پس چون کرد و سالار همه خلوه انبیاء و رسل بودند
 و ایشان را توبه ها جفا بود اگر از ^{جبارت} حضرت و پاری آن باشد که او گوید
 مرا توبه ها جفا نیست مگر صلوات الله علیه می فرماید لیفا ز علی
 قلبی لستی استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة و در خبر دیگر آمده است
 انی لا استغفر الله فی کل یوم مائة مرة و ارم صلوات الله علیه میگوید
 ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تنفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرین

و ساری صلوات الله علیه من گوید ای تبت الیهک و انا اول المؤمنین
 در حق سید الاولین و آخرین میفرماید لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
 و ما تأخر و یتیم نعمته علیک و یریدیک صراطاً مستقیماً و فرزند آن
 یعقوب را میگوید یا ابا ناسر استغفر لنا ذنوبنا انا کنا غافطین
 در حق جمله مؤمنان میگوید یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبةً
 نصوحاً و معاً تائبان از جمله مقامات خاصه و بلند تراست
 و تائب حقیقی از همه غلوه بزدلیک همی عز و جل عزیزتر و کرام تراست
 و دوست تراست در شان ایشان می آید ان الله یحب التوابین
 و یحب المتطهرین و توبه در جمله مؤمنان فرض است چنانکه میگوید
 و توبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون لعلکم تتقون و همه فلا هرها
 و نجائرها در توبه است در هر فرضی که هست هر یکی را فرض است
 معلوم چون نماز و روزه و وضو و غسل و زکوة و حج و امثال
 این همه بوقت و چیزی مقید است تا آن وقت در نیاید آن فرض
 بر کسی لازم نشود مگر توبه که هر نفسی که برزی توبه و استغفار
 بر تو واجب است در بظان هر و بیاطن مهر صلوات الله علیه فرمود
 یا ایها الناس توبوا الی الله و استغفروا فانی اتوب الی الله

فی الیوم مائة مرة و هر عملوات الله علیه از آن گفت من هر روزی
 صد بار توبه کنم زیرا که ^{بعضی} نفس از آدمی بر نیاید که نه آلاسی دارد
 خاصه از آنجا دنیا زیرا که اغلب دنیا دنیا دوست دارد و حرکت دنیا
 دوست دارد بر همه معصیتها باشد که سید سید علی الصلوة و التمه
 حب الدنيا رأس کل خطیئة و حقیقت بدانکه هر شب روزی
 بیست و چهار ساعت و در هر ساعتی آدمی هزار نفس بزند
 در هر شب روزی بیست و چهار هزار نفس از آدمی بر آید چون این نفسها
 در رغبت دنیا و دوست داشت وی بزند همه معصیت باشد بیست
 و چهار هزار معصیت هر روزی از دیوان او بر آید که وی آن
 معصیت نداند و از آن غافل باشد چون احوال چنین باشد می نگره
 یا استغفار می باید کرد یا بی چون مورد تائب گردد و آیه شرط
 توبه بود بای آورد و از خلوت توبه فراید این همه انقاس وی
 طاعت گردد اکنون این بضاعت اگر باین ^{سزایه} رنج می آید که شرط
 توبه بای آری بسوگن شرط توبه ^{اعتذار است} نیست شرط توبه سه چیز است
 پشیمانی است و عذر است بزبان ^{اعتذار است} و پشیمان باز استاری است از لغات
 اصل توبه در حقیقت این سه چیز است پس این را شاخهاست
 خود

اخلاص

هر که دست بساخرای این زند و با خلاص و راستی این بجای آرد این
مقام که یاد کرده آمد او را حال آید و او ولی گردد از اولسای خدای عز
وجل و صدیقی از صدیقان و ابدالی از ابدالان ^{اولیا} زیرا که طیبی همه
توبه است و در همه دستها توبه است بیانا نکه خبر بر آن ناطقت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من شیء اوجب الى الله من ثواب
ثابت یا رسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم فرماید هیچ
نیست دوستی خدای تعالی از هوان ثابت که پاید بر ^{آرزو} آرزوی خویش
و گام خویش را در زیر گام آرد و رضای خدای تعالی بر بهوی خود
اختیار کند اینست نگو سعادت و نگو سختی که در بر آمد
و اینست غم ز خلقی که اگر دیدم بزرگیک خدای تعالی و هم
بزرگیک جمله اجناس خلق و فرشتگان در آسمان و مرغان
در هوا و ماهیان در دریا و سباع در رشتا و صحرا و بحیر ریست و با
همه آرا در ست دارند و همه بدو تقرب و نزدیک می جویند و هر چه
او بخواهد خدای تعالی آن کند
حکایت آورده اند که فضل عیاض رحمة الله علیه توبه کرد
از راه زدن و مال را با خداوندانی داد هر چه درش ماند و همه

دیگرمانند که بوی دادی بپه در آگفت مرا بجل کن که هیچ چیزی نمانده است
 که ترا بخشود کنم ^{عجود} گفت من سوگند خورده ام که تا مال من
 چیزی ترا بجل نکم ^{فضل} گفت اگر من چیزی داشتمی با تو این سخن
 نلفتمی ^{عجود} گفت دست در زیر این جامه کن زیرا این جامه کیست ز راست
 بر دار و بین ده تا سوگندم راست شود و ترا بجل کنم ^{فضل} دست در
 زیر جامه کرد و مستی زیر پودن آورد و بوی داد ^{عجود} گفت اسلام گرفته
 کن که من در توبه فوائده ام که هر که از امت محمد صلی الله علیه و سلم
 توبه کند برستی و اخلاص ^{خالص} خاک در دست وی زگر در دمن فوایم
 تا بدانم که تودرین که میگویی ^{صمیمی} راست هستی یا بی درین زیر جامه هیچ ز
 نبرد با نستمی که دین محمد صلی الله علیه و سلم حقیقت و توبه ^{تو} حقیقت در
 دست وی ^{مسلمان} شد و همین بسیار بوده است و حقیقت و ازین چنین
 اوقات تا بنابر ^{ریشی} ما رفته است و بوده و ما را معلوم است
 و توبه نه ^{بیش} بضاعتی است که هر کسی قدر آن بداند و توبه
 بجات مردانست و هیات دل و ^{غدا} و ^{ریش} همانست و بلا آخرتت و
 سرور مؤمن است و شغای در دنیاها است و در جسم ریش در دستان
 و ^{بیل} افتادگانست و دلیل گم شدگانست و ^{مقتاح} کعب مستحانست

و صدق زلفی ناطقانتی و قدم استقامت مستقیمانت و نور بصیرت
 رویت گانست ^{سالك} و استراحت خوفناکانت و مبر امید را هیانت
 چنانکه هود بانه و تعالی در کتاب عزیز خود می فرماید **الذین آمنوا**
و کانوا یستقون آنکسای که بما ایمان آوردند و حرجیه نه کارها
 بود و نه رضای ما بود از آن پرستی که کردند و با ما گردیدند یعنی توبه کردند
لهم البری فی الحیرة الدنیا و فی الاخرة لا یشدیل لکلمات الله
و ذلک هو الفوز العظیم اکنون با سخن آیم که شرط توبه چیست
 و تائب را چون باید زیست و زندگانی چون باید کرد تا مقام توبه درست
 آید و بدین مقامها رسد که گفته آمده است و آن بگویم با باید
 انشاء الله تعالی .

فصل توبه گفته آید و زیستن تائب شرط آنست که اول باری
 فرمان خدای تعالی نگاه دارد ^{رعایت} و توبه چنان باید کرد که خدای عزوجل فرمود
در کتاب عزیز خود یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصوحاً
 گفت آنکه بما ایمان آورده اند و مرا بخدای بسفیدمانند یعنی با ما
 گرویده توبه کنید چون توبه نصوحاً و درین توبه نصوحاً
 قول گفته اند اما در تفسیر استاد امام ابوعلی سوربانی رحمه الله

علیه دیدیم که او گفته بود که این نوحها مردی بود که از راه زدن توبه کرد
 و نوحه مال بود که با هضمانی بایست داد باز داد و هر خصمی که می خشنود
 توانست که رخنه کرد تا چنان شد که ویرانستماع دنیاوی چیزی
 مانند کبی بیاید که ترا چیزی بنی می باید داد ^{بیشمال} میزری بر میان داشت از
 میان باز کرد و بری داد کوی آب بود در آن کوی آب نشست خدی
 عزوجل ما را گفت توبه چنین کنید که نوحها کرد و هر خصمی که می
 خشنود توانید کرد خشنود کنید با حق که بماند من از خزانه خود خشنود
 کنم اول باری بیاید داشت که در هر مقام جدا ^{صاحب} خانه توبه باید کرد
 عاصی را از گناه توبه باید کرد و مطیع را از طاعت دیدن توبه باید کرد
 و قرآن را از پنداشت توبه ^{عجب} باید کرد و عالم را از جهل توبه باید کرد
 و متصرف را از فحشیتن دیدن توبه باید کرد و ازین بسیار است اما
 هیچ توبه آسان تر از توبه ^{مقدان} نیست که از فساد ظاهر
 توبه کنند و زبان و چشم و گوش و دیگر اعضا نگاه دارند اما اگر
 کسی میخواهد که او را مقام تائبان و محققان باشد او را معامله تائبان
 بر دست باید گرفت و تائبان چنان باید بود که یک نفس از آن
 خویش ضایع نگذارد و قبله دل خویش کرد در بد خویش کند

نگردد که چه کرده ام گفتار و کردار من چه بوده است بچشم انصاف در آن
نگردد و حکم کند که هر بنده که با خداوند خویش ^{بشیرین} کند مکافات
وی چه باشد عذاب و عقوبت وی چون باشد همچنین ^{نظارت} سیاست ^{مملکت}
و هم قیامت و عذاب و ذریع حبله دل خویش کند تا آتش ندامت
در دل وی بالا گیرد دل سوختن آید و چشم گریستن آید و زبان
بنالیدن آید و تن فرآوردن آید چون چنین گردد چشم نگاه دارد
از ناری و گویی نگاه دارد از ناستیدی و زبان نگاه دارد
از نالفتنی قرین بد را بد روز کند بیای نرود هائی که نباید
رفت بست فکر رهبری که نباید گرفت ^و لغت اندام خود در ^{بسته}
بندگی کند و هر خصم که می شنود تواند کرد خشنود کند و بر گذشته
هری ندامت خورد و خوف تمام بر دل زهد که ای این خطاها
من و ^{تلاش} عفتها ^{عقوبت} ای آنکه با من چه خواهد
کرد بیامرزند یا عذاب کنند نفسی در سیم و نفسی در ^{اصد} می
گردد شب و روز بکار خدای مشغول گردد طعام خوردن ^و ^{بدر}
کند بر روز و هر همه اوقات زبان بذر خدای تعالی تر در خاصه
بامداد و شب نگاه که آنرا ^{صحت} است چنانکه همه ^{بجانه} و تعالی

می فرماید و اصبر علی ما یقولون و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل
 غروبها و نیز می فرماید سبح له فیها بالغدو و الاصل و نیز می گوید سبح
 و اطراف النهار لعلک ترضی نیک بهره باید کرد تا تن را از آتیه
 خوف راکرده است باز ^{و قاری} شایسته و از درگاه شیطان بادرگاه رحمان
 آرد نه بینی که همتی سجانه و تعالی رسول را صلی الله علیه و سلم بدین
 فرمود چنانکه گفتم فی اللیل الاقلیل رضعه او انقص منه کثیراً
 او زد علیه و رتل القرآن ترتیلاً و بجای دیگر گفتم و من اللیل فتم اجه
 به نافلة که چون رسول را صلی الله علیه و سلم به بیداری شد و نماز
 قضائی فرمود ^{بر وقت} و هالتی خواهد بود از آن سوی و از آن صحابه و
 فاضلت و مقام خواهد بود از مقام محمود تر بیشتر هر چه آن مقام را
 برای این کرد که شب و روز بیدار باشند و با سوره و سیرت و طریقی
 صلی الله علیه و سلم و آن یاران وی این بود کسی که بر بیداری این کند
 نه بر سیرت و راه ایشان باشد دیگر همان باید که فضائل نماز فریضه
 ناسی نباشی بسیار وقت باشد که کسی گوید من برهنم و نماز شب کنم
 آنکه چون صبح بر آید فرا خواب شود تا صبح وی شکسته گردد آنگاه
 بپذیرد و نماز فریضه را کردن گیرد آن از سوسوای دیو باشد و این

در روزگار بسین بود که ما نبوی در کار آمده بودیم و ایس
 علیه اللغه به نماز فضائل فریضه تا بنا را در تقصیری افکنند اما درین
 روزگار هجرات شدت که افخ را و افخ فریضه و فضایل از بیان
 برداشتند مکنید ای مردمان گوش با هوای هوس دارید که ایس
 علیه اللغه بیتر خلوه را از راه بیورد تا یب را چنان باید که
 در هر وقتی نمازی وضوی تازه کند تا دیوانوی رسیده گردد و
 در عبارت سبکت باشد و بقول پیغمبر صلی الله علیه و سلم کار کرده
 باشد که من حیدر وضوه حیدر الله له المغفرة و هجان
 باید که نماز جماعت صحیح نگذارد و در جمعه یقین نهد ننگد اگر چه
 دو فرسند باید رفت و مسکن وی در اغلب احوال سجد باید که
 باشد رهون بنشیند روی بقبله نشیند اگر حق ندارد در گردن
 یا مادر یا پدر یا فرزند یا زن دارد که حق ایشان در گردن وی
 نباشد در مسجدی باید بود تا با مدار هجرت که آفتاب بر آید آنجا
 بر خیزد و دروازه رکعت نماز کند نماز ابرار و اگر فریضه از روی
 فوت شده باشد بر نیت قضا گذارد پس آنجا یکس جلوس
 سغول شود اگر توکل ندارد و اگر بر نصیب غیری کند این کسب

برآوردند و اگر دنیا دارد خرج کنند بریشان و از همه بازندارد و اگر
 دنیا ندارد کسب همراست اما باید که بخت کند چنانکه حق سبحانه
 و تعالی از وی پرسد که چرا کردی و چه کردی جواب تواند داد و
 بکس دنیا جمع نکند و آنچه جمع کرده است در کارهای تعالی تفرقه
 کند و دل سفره را جمع کند و سخاوت پیشه گیرد و بخل دور کند و هون
 وقت نماز اندر آید باول وقت برخیزد و نماز کند چنانکه خدای
 عزوجل فرموده *ما اففوا علی الصلوة و الصلوة الوسطی باول وقت نماز*
بمسجد آید و نماز گذشته قضای کند تا جماعت فراجم آیند
چون نماز جماعت بکند اگر چیزی او را در پیش نیاید حرم در مسجد
می باشد و ذکرهای تعالی می گوید و با علم نداند نزدیک عالمی
نشیند و علم سخن کند و من اصول و بیشتر نشست و خفاست
با علما دارد و چون این بگذارد اگر فرض پیش وی آید که ویرا
از مسجد بیرون بآید آمد و اگر نه بیرون نیاید زیرا که مسجد بهترین
جای است و پانزدهم بدترین جای است چنانکه رسول صلی الله علیه و آله
لقت خیر البقاع فی الدنیا المساجد و البقاع الاسوانه
تایید نماید که بی گندری از بهترین جایها به بدترین جایها رود اما اگر

مخدوم باشد بر نصیب ایشان قرار و دانش و الله که خیر باشد و زبان ندارد
 اما اگر بیه سائله از علم که بر وی فریضه است فرآسوزد او را فاضلتر
 و برتر از کس برای همه دنیا که بکند و همه زرو سیم دنیا که بدست آرد
 و در راه خدای تعالی نفقه کند تا بیاو نایب را بصحیح چیز بهتر
 از علم آموختن نیست و همه کارها بعلم راست آید و بی علم هیچ کار
 نتوان کرد چنانکه رسول راضی الله علیه و سلم پرسیدند که ای الاممال
 افضل تا سه بار این می پرسیدند جواب می داد هر بار می که العلم
 گفتند یا رسول الله ما از کار می پرسیم و تو از علم جواب می دهی گفت
 زیرا که هیچ کار بی علم راست نیاید و هیچ قیمت نداشته باشد
 پس همان باید که تائب اول در دنیا در رخ برد تاریخ و بی ضایع نگردد
 پس بعلم مشغول باید بود و اصل علم و عبادت باد و چیز گردد بادل
 فارغ از غیر و شکم گرسنه و عبادت با اخلاص حکم با این خورد
 گردد و هرگز با خله طمع باشد هرگز از وی کار با اخلاص نیاید و هرگز
 شکم سیر باشد و کار دنیا برد هرگز ^{نیست} خواهی وی مقهور نباشد
 و او را بر درگاه خدای عز و جل آبروی ^{حقیقی} نباشد و مرد را خواهی آنگاه
 مقهور گردد که از جمله مباهات دنیا چنان اجتناب کند که دیگر

مردمان از هرام کنند و هر چه با راحت نفس گردد از آن دور شود و کار به
 و جای بد و یار به ^{تکراره} بد رود کند و اندیشه بد ^{ببین} و نخل ^{ببین} و نشستن ^{ببین} و بغض
 و حسد و حرص و کینه و حب و بغل از دل بیرون کند و حرکات را
 اصلی است و بنیاد این کار با چهار چیز گردد اول اهل کوتاه کردن
 دیگر بوعده خدای تعالی این بودن ^{و سه دیگر} است ^{فاسد} است دیدن
 و چهارم شکم از هرام نگاه داشتن و حرکت این چهار چیز نگاه دارد
 و جای آرد همه ما هدر با جای آورده باشد ^{اطاعت} و تن در بند ^{است} آرد
 چنانکه خوارند نفس را در کار توان کشیدن تا بسم چون از ^{ببین} نوزین
 است اگر ابرص او را بزین ^{و اللام} راست کند چنانکه می باید روزی
 در نگاه خطا کند ^{رؤیت تجلی} حکم نظاره ^{ببین} از آشناید و حم غنیمت را شاید
 و حم عزیز را شاید و اگر آب ریاضت نیافته باشد ^{و اللام} وزین
 ندیده با سر کشی کند آنجا که ^{ببین} با آید آمد ^{ببین} در خون خویش و حم
 در خون صبله سپاه شود چنانکه اسب فرعون ملعون کرد
 و مرد که مرد شود بر ریاضت مرد شود و ریاضت ^{ببین} هر صواب باشد
 و هر تعالی ما را بقره صواب فرمود آنجا که گفت ^{ببین} و زین النفس ^{ببین} الحوی
 فان الجنة هي المأوى مثل تن هوا پرست چون مثل سگ است چنانکه

همه تعالی گفت و ایستع هواه فقله کملی القلب تا آنجا که گفت لعلم
 تتفكرون و رسول گفت صلی الله علیه وسلم الناس عالم و متعلم
 و سایر الناس همگی را خیر ضیه گفت مردم عالم است یا متعلم و هر چه
 نه این هر دو است هر گس است آنگون رسول صلی الله علیه وسلم گفت
 هر که ریخ تعلیم نکتہ همچون هر گس است و خدای عز و جل آنرا گفت
 علم دانست و بعلم کار نکرد و کار بر او کرد فقله کملی القلب آن
 تحمل علیه یلریت پس خردمند و عاقل آنست که در اندیشه تا جبه
 می باید کرد تا این هر دو بیرون بود و درین خطاب مشرق نبود
 آنرا که علم نداند بیاید آموخت و ریخ آن بیاید کشید تا از آن
 رسول گفت صلی الله علیه وسلم که سایر الناس همگی بیرون آمده باشی
 و آنکه علم دانست بعلم کار باید کرد و متابع هوا نباید بود تا از آن قوم
 نباشی که گفت و ایستع هواه فقله کملی القلب تن هواه هواه
 بتر از سگ است و مجاهدت و ریاضیت کم از سگوان نیست
 چون سگوانی سگ بپیدا ریاضیت دهد روزی چند سگ ایست
 خوانند و روز شکار و تماشای او زوند و امیر شکار گاه همه
 سوی او نگرند تا او همه می کند و چون می دود و کشته او را زنده



بردارند و خطای او را به جواب بردارند اگر صید از دنیا بددند - او را
 باز نوال دهند و اگر صید را بیاید و بگیرد نواخت سلطان باید و سگوارا
 خلعت بگری و تازنده باشد خاصگان خود را فرا خدمت ایشان کند پس گوی
 که هیند روز ریاضت یافت و از علم هیندان بدانت چون فرادی گوی
 بر و بر و و چون گوی باز آید و دانند که صید چون می باید گرفتند
 چون سکی که پدیدین سباع بود بدین قدر علم هیندین در تبت یافت
 از نواخت سلطان و جهل دنیا و قلاده زرین در زمانه مؤمن مومدی که
 عمر بترین همه خلعت توبه کند و هوای خویشی قهر کند و مجاهدت علم و
 عبارت بکنه کنی روا باشد که همه سیمانه و تعالی او را از دریای لطف و کرم
 خویشی بهره گذارد تا یباید که مستحضر غفوانت و برگزیده رحمتی است
 و دلوی نظاره گاه خداوند جهانست او مللم آموزد در ریاضت کند و هوای خویش
 در باقی کند و رضای همه اختیار کند خلعت وی کم از آن گوان نباشد
 و نه رحمت و فضل و کرم خداوند در جهان از آن امیر نسیم کم باشد هینا که خدای
 عزوجل وعده می کند و نحو الذی یقبل التوبه عن عباده و یغفر لعیالات
 و هابی دیگر می گوید الا من تاب و امن و عمل عملاً صالحاً فأولئک یرید اللہ
 سیاتهم حسنات این وعده نیکو که خدای عزوجل تا بیا از کرده است

و ماهی نین در کار توبه و کار خدای عزوجل کما حلی نه علامت سعادت باشد
 هر که او توبه کند و آنچه شرط توبه بود بجای آورد و این سیرت که یاد کردم
 درست گیرد بر هر زمین که بگذرد آن زمین بر دیگر زمینها فخر کند و هر جای
 که بنشیند آن جای بر دیگر جایها فخر کند و اگر تایی بر هوی یا بر رودی
 یا بر دریای بگذرد و از سر اخلاص و توبه و صفات و صدق دل بگوید
 بسم الله الرحمن الرحیم آن آیه را تا قیامت جمله او را تسبیح و تزیین می کنند
 و از خدای عزوجل ایت را آموزش می خواهند و آفتاب و ماه و ستارگان که
 بروی می تابند او را آموزش می خواهند و حق تعالی او را در دل غلوه شیرین
 کند و فرشتگان آسمان و پادشاهان زمین و پادشاهان دریا
 گردانش و اگر دست فرخالی کند زگر گردد و بهر بزرگ باریت یابد و در
 گور او روضه بود و در قیامت سفید روی بر خیزد و بر صراط هوا راه کند
 و با وی حساب بلطف کنند در برتقت درجه اعلی یابد و توبه نه آن
 گوهریست که هر کس بدست تواند آورد و در سیم است هر کس قیمت آن نداند
 صد هزار گناهار جانی خاطر را بیمار زند و مؤمن مخلص را جان بر
 گیرند که بی رانوبه آرامت بکنند پسندار که توبه حقیق هر دو کاست و با سبک
 بغا عتیت کند هزار غلوه را به ایمان در آید که یکی را به توبه در نیارند

و در توبه بر ایشان ناید و این سزا هر کسی نیست و این آفتاب در صحرا و بحرینه
 ناید آزار دهد که خواهد آت را نخواهد که شایسته داند و آنکس که
 شایسته است کسی را بروی هر آن رسد هر که این سعادت نیافت و این نور توبه
 بروی نیافت از حضرت عمرت خطاب و این باشد که و من لم یتب فاولئك
 هم الظالمون اگر کسی بیین مقام نرسد توبه نباید بود توبه را تا بیازا
 دوست باید راست و شسته و غماست با ایشان باید راست تا سوا من قول
 خدای باشد که خدای تعالی فرمود ان الله يحب التوابين و يحب المطهرين قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم رأس كل طاعة لخبثي الله و هب ألباء
 الله تائب و عمله ثونا زانگه خواه باید بود و آیت زارعا باید کرد از بهر
 آنرا که رسول صلی الله علیه و سلم میگوید من استغفر للمؤمنين و المؤمنات
 في كل يوم خمسين مرة از هب الله من قلبه الفل والحسد و كتب
 الله له ذلك اليوم من الأبدال و كتب الله له حسنة من كل مؤمن و مؤمنة
 و لم يبق يوم القيامة مؤمن و لا مؤمنة الا قال يارب انه كان يستغفر لنا
 تا غفر له فارسی خبر همین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که
 هر مؤمنی که هر روز بیست و پنج بار بگوید اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات
 خدای عزوجل غل و غس و حسد از دل او ببرد و آنرا از جمله آباء

نویسند و بعد از هر تومی و مؤمنه نیکی در دیوان وی نویسند و روز قیامت
 هیچ کس نباشد از مؤمنین و مؤمنات گزینی گویند بار خدایا او در دنیا
 ما را آزرش میخواست از تو امروز ما او را آزرش میخواستیم خداوند
 او را بیامرز و در رحمت کن زیرا رسول می فرماید علیه الصلوة و الصیة
 ثم طاهر ان مت شهیدا و قر الصغیر و الکبیر می فرماید
 یا ک خب از گناه و از خصم چنین هفتی اگر میری شهید
 باشی و شکره دار مؤمنان را به بزرگی را و به خورد را زیرا که تو
 ندانی که سعادت در کدام بسته است حرکت بر توبه بگوشود همچنان
 بود که از مادر زاده بود چنانکه مرسل صلی الله علیه و سلم فرمود که التائب
 من الذنب کمن لا ذنب له بیون در میان صلحان و ثایبان باشی
 اگر هیچ چیز نباشد از ندانستی در توبه آید خویش را ملافت کنی و غیر المؤمنین
 علی ابن ابی طالب رضی الله عنه سگوید الغنمة توبة و الاستغفار زیارة
 حرکت در میان قوم باشد هم از ایشان بود چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم
 می فرماید من کثر سوار قوم فرسوسانم و هرگز نباشد که نه رحمت خدای
 تعالی بر هلقه تایبان و اهل صلاح و مصلحت علم بر ایشان نمی گردد
 در هر آن بدیشان می رسد و چون آن نسیم بدیشان می رسد ایشان بگایها

تأسف بخورند و در کار آن جهان را غم میسوزند و از کار دنیا دل ایشان سرد
 میشود و رسول صلی الله علیه و سلم می فرماید من اسفا علی الدنيا فانتهاه اقرب
 من النار مسيرة مائة الف سنة ^{در من اسفا علی آخرته فانتهاه اقرب}
 من الجنة مسيرة مائة الف سنة یا سید هاشمی باشد حرکت دنیا از وی فوت
 میشود و او بر آن تأسف خورد که افسوس که از من در گذشت صد هزار
 ساله راه بدو نرفی نزدیکتر شود و حرکت چیزی از کار دنیا او فوت شود
 و آنکس بر آن حسرت خورد که در هیچ که این همی از من در گذشت صد هزار
 ساله راه به پشتا نزدیکتر شود یعنی نباید کرد و عقل کار باید بست
 را صاف نباید داد که با خدای عزوجل مکر و خداع راستا نیاید جزا مجلس
 علم از ما فوت شود و صراحت کار خیر از ما در گذرد چند ^{چند} قول و غیبت بزبان
 گرییم و مجوسه بشنویم و بر یکی تأسف نوریم و ندانم نیایم و اگر مین
 گزیده نان از ما بدوش رسد یا درم سیم سیاه بزبان آید و اگر ماری
 سحر را ببرد که بیخ میوه از درخت ما فرو افکند یا آبی از ^{ریشه} ما
 در گذرد چند از حسرت و ندانم خوریم که ما تم آن چند روز بردارد
 یا چنین راه و چنین سیرت گویم ما اقل صلا رحیم و ایمان نمی آیم
 است بدان مانند که دنیا معبود ما گر آید بدستی این خبر فرستو تا بصیفت

بدانکه بر چه جملانت روی دل از قبله دنیا با خدای گردانی
 مَثَرُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى عَرَابٍ وَهُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فَقَالَ
 يَا عَرَابِي أَسْأَلُكَ مِنْ زُرْقَةِ الَّذِي قَدَرْنَا قَالَ نَعَمْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ مَنْ سَأَلَ اللَّهَ زُرْقَةَ الَّذِي قَدَرَهُ فَقَدَرْنَا لَهُ مِنْ آثَمِ رِبَةٍ
 فَقَدْ كَفَرُوا وَقَالَ سَلِّ بْنِ عَطَّانَةَ بِأَسِي خَيْرِ هَيْئَةٍ بَأَنَّكَ سَأَلَ عَنِ
 اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ~~عَلَيْكُمْ~~ بِأَعْرَابِي بَكَدَتْ وَوَدَى از خدای روزی میخواست
 رسول صلی الله علیه وسلم گفت یا اعرابی روزی میخواهی از خدای تعالی که
 ترا تقدیر کرده است گفت آری گفت هر که از خدای روزی خواهد که
 آن در آن تقدیر کرده است بدستی که او خدای را شرم داشت و هر که
 خدای را شرم داشت بدستی که او خدای را شرم داشت و هر که
 خواهد از خدای روزی خواهد اما ما کار آسان گرفتاریم و در نه اندیشیم که
 چه می گوئیم این بیخفت و سفاقت را عنان فراسر گذاشته ایم ما را
 او همه از قرنی بد می افتد اگر کسی بر خیزد و بخندد عوانی شود
 چندان بر روی نتا گویند که ننگی کردی که همین توانی نیست آخر
 ترا و خردندان ترا در پهلوی دی معیشت و فراخ دستی بود
 و اگر کسی از درگاه ایشان با حضرت هود سجانه و تعالی گردد و مویه

کند هزار ریب و ریبوردم بینی که ازهای بچهند که ای سلیم دل این چه بود که
 کردی خویشتن را در محنت افکندی حرم آنجا می بایست بود که فردا در مانی
 و اگر پای تو در سندان آید هزار شحات بر تو بکنند خود هیچ در نه اندیشی
 که ما را هدایت دارند ^{صاحب} روزی ده صده همه خلق است و و رای این
 روز که ما در آیم روزی دیگر است و همه دوست و دشمن آنها فرخواستند بود
 و محبت آن محبت و نواخت آن نواخت ^{تلخیص} و هرمت آن هرمت است که
 آنها خواهند بود امروز هینا پنجه هفت فراگذرد آخر ساعتی بیست و
 برین عمر گذشته بود و بر محالت آن روز که این جمله بر باید خواند
 از بیم فزای عمر و جهل و از شور حساب یک قطره آب که از پشت پیر
 آید را به از دنیا و هر چه در دنیا است هینا پنجه رسول صلی الله علیه و سلم می
 فرماید من بکت عیناه من مخافة الله ثم الله علیه نار و اذ غلله
 الجنة وله فی الجنة جناتان ثم قرأ هذه الاية ولین خاف مقام ربه
 جنات پاری غیر هین با شد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید هر که
 چشم او در شود از بیم فزای عمر و جهل فزای تعالی آتش روز رخ بر روی هرام
 کند و او را در بر هشت عدت فرود آرد و در بر هشت دو بوستان
 باشد که یکی بر هورا از دنیا است ^{تالیف} آیت بر خواند که ولین خاف مقام ربه

جنتان قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله تبارى موسى عليه السلام مائة
 الف واربعين كلمة فلما سمع موسى كلام آرمين مقترهم فكان فيما
 ناجاه انه لم تصنع المتصنعون بمنزل الزاهد في الدنيا ولم يتقرب المتقربون
 بمنزل الوديع عما هومت عليهم ولم تعبدا لم تعبدون بمنزل البلاد من
 حشيتي فقال الرهبان ما احدثت لهم قال اما انزاهدون فابيع لهم الجنة
 فيزلون منها هيت يشارون واما الوديعون فانما استحييتهم ان
 اها سبهم ادخلهم الجنة بغير الحساب فاما البلادون فلهم الرفيق
 الاعلى لا يشاركون فيه يادسى فهو حين بائنه خدای عزوجل بائوسی
 صلوات الله عليه صد هزار وچهل سخن بگفت پس ازان موسى عليه السلام
 هون سخن آدميان شنیدی دشمن داشتی و دران مناجات خدای
 عزوجل گفت یا موسی صبر کارکننده کار نکند بمن دوستر از آنکه در
 دنیا زاهد شود و هوساوس بمن تقرب بخوید از تقرب هوساوسان به از آنکه
 آیه من ایشان حرام کرده ام ازان برهنه کنند و هیچ عابدی عبادتی
 نکند دوستر از گریستن از بیم من پس موسی گفت الرهبان چه ساخته
 ایشان را گفت اما زاهدان را برهنه است مباح گردانم تا هرکی خواهد
 و در هر منزل خواهد فرو آید اما برهنه کاران را شرم دارم از گرم فروی

که با این حساب کتم ایسا نرود برشته نروا ریم بی حساب و بی کتاب
 اما اگر پندگانه است یا برهین و برترین و دوست برهین که صحیح کسی را
 در آن شرکت نباشد اما توبه باید کرد زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید
 یا ایها الناس توبوا الی ربکم فان التوب الی الله فی الیوم مائة مائة بارسی
 خبر حقیقی باشد که رسول صلی الله علیه و سلم میگوید ای مردمان توبه کنید
 و با خداوند خویش گردید که من هر روزی صد بار توبه کنم و با خداوند خویش
 کردم و بالله التوفیق والصون والعصمة والحمد لله شاکراً .

باب چهارم

در بیان کردن اُمر و زهی و نگاه داشتن رمضان هدی تعالی

و استقامت آن

سین الاسلام قدوة الابدال و طب العالم حجة الحق علی الخلق عالم القدر
 فی بلاد الله ابو نصر محمد بن ابی الحسن النعمانی الجالی قدس الله روحه الفویز
 گوید مستقیم طاعت کسی گردد که دست استقامت توبه در دست آید و آیه
 شرط توبه بود بای آورده برد همنانکه یاد کرده آمد و بایه عمله شرایط چه
 ظاهری و چه باطنی همه بای آری و در دل کنی که هیچ مصیبت کنی و هر چه فرمان

هذیت غزوہ آذامیان در بندی و روی فر اقبلہ قرمان کن و بید تمام حرکتہ ار

چین کتہ تم در استقامت طاعت زیاد و در استقامت طاعت گردید

و ہم کسی مستقیم طاعت نکرد مگر بعزم و استقامت غزوة الرجال گویند زیرا کہ

اگر کسی بی عبادت بکنند چون ^{توی نیت} تقویت نکند حرکت مستقیم نکرد زیرا کہ هر چنانہ

و تعالی در صحیفہ و قرآن کریم چنین فرماید لا خیر فی کثیر من نجواہم الا من

امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناکین ہون گفت در بسیار خوبی

نیست ہوا کہ با شفقت و صدقہ و امر معروف و النکت میان مردمان کردت

و امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ را مقرر علیہ الصلوٰۃ والسلام گفت تریستم ما ف

الف ساء اوست مائة ^{عنا الف} دينار اوست مائة ^{الف} كلمة فقال يا رسول الله

اوست مائة الف كلمة فجمع النبي صلى الله عليه وسلم مائة الف كلمات

في سة كلمة فقال يا علي اذا رأيت الناك يتفلون بالفضائل فاستغل

انت باتمام الفوائض و الثاني اذا رأيت الناك يتفلون بعمل الدنيا

فاستغل انت بعمل الآخرة و الثالث اذا رأيت الناك يتفلون بعبود

الناك فاستغل انت بعبود نفسك و الرابع اذا رأيت الناك

يتفلون بتزيين الدنيا فاستغل انت بتزيين الدين و الخامس

اذا رأيت الناك يتصلون بالملوء فاستغل انت بالخالق والدارك

و (۱) سورة نساء حزب ۴ آية ۱۱۳

از آریتا الناس یتظنون بکثرت العمل فاستغلت انت بصفت العمل پاری
 خبرهینین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب را
 رضی الله عنه گفت یا علی شصت هزار کوفتند خواهی یا شصت هزار
 دینار خواهی یا شصت هزار سخن خواهی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت
 یا رسول الله شصت هزار سخن خواهم رسول صلی الله علیه وسلم گفت شصت هزار
 سخن ریختن سخن جمع کردن این را نگاه دار اول گفتم یا علی چون در دنیا
 بینی که بعضی ^{نوائل} مشغول باشند تو بتمام کردن فریضه مشغول باشه دویم چون
 مردمان از بینی که بفعل دنیا مشغول باشند تو بتغلبیدن مشغول باشه سیم
 چون مردمان از بینی که بعیب دیگران مشغول شوند تو بعیب تن خویش مشغول
 باشه چهارم چون مردمان از بینی که با راست دنیا مشغول شوند تو با راست
 دنیا خویش مشغول باشه پنجم چون مردمان از بینی که بوسیلت جهنم خلق
 مشغول شوند تو بوسیلت هواجوی ششم چون مردمان از بینی که به بسای
 عمل مشغول شوند تو با خلاص و صفات عمل مشغول باشه قال النبی صلی الله
 علیه وسلم ان رجلین یقومان فی الصلوة کبر عظاما و کجودهما سواد و ان
 الصلوة الرجل علی الاخر ما بین السماء و الارض یا سی خبرهینین بود که رسول
 صلی الله علیه وسلم می گوید بدین حال که دو مرد در نماز ایستادند قیام و قرائت و ریح

و سجودتان هر دو یکی باشد و از نماز یک مرد تا بیک مرد چندان باشد که از زمین
 تا آسمان پس معلوم شد که کار نه بکثرت است و نه بآرینگی که کار بصفت است
 بی لایق ^{با لویق} قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتان یرکعهما الرجل فی جوف اللیل
 فهو له فی الدنیا و ما فیها و لولا ان استقی علی امتی لفرضت لهما علیهم
 پاری هجرتین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید که دو رکعت نماز کسی که
 بکنه در میان شب آن دو رکعت نماز او را بر هر وقتی که از دنیا و حریه در
 ریاست و اگر نه آنست که بر امت من دشوار آمدی و فو استی که بر ایشان
 فرض کرده ای از پس نیلوی و کرامت که ایشان را در است چون بدانتی که
 با خلاص و صفاوت و بر عزم دست کار می باید کرد این مقدار دانش ترا از
 بیاری کار کردن به باشد امروز کار سخت مشقت و فقرها و دستها
 نقاب هجوری بروی در کشیده اند و اغلب خلق من را منکر اند چنانکه رسول
 صلی الله علیه وسلم فرمود یا ای علی الناس زمان ینکرت الحق فی ذلك الزمان
 تعادلت لایحوا من شر ذلك الزمان الا کل مؤمن و مؤمنة ان
 من ورائکم ایام الصبر فالتحمل من هم یومئذ مجمل ما اتم علیه له اجر مثل
 ضمین عاملاً عنکم قالوا من هم با رسول الله قال بل عنکم لقیولها ثلث
 مرات پاری هجرتین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید روزگاری

در آید بر امت من باشند آزرده نه مندرجه باشند و از شر آن روزگار نرهنگد
 مومنی یا مؤمنه بدستی که آن روزگار صبر باشد حرکت در آن روزگار دست بدین طریق
 زند که امروز شما هستید او را به بیجا کارکنند از شما مزد باشد گفتند یا رسول
 الله از بیان گفت نه که از شما تا سه بار این سوال میکردند و رسول صلی الله علیه و سلم
 هم این جواب می داد پس هر توراتی که الله علیه گفت یا اتی علی الناس زمان المقبول
 فیها ناجر قالوا فاین العمل یومئذ یا رسول الله قال لا عمل یومئذ یا ایها الذمین
 بعد که رسول صلی الله علیه و سلم گفت روزگاری بر مردمان در آید که حرکت بجه مقو
 باشد نجات یابد گفتند یا رسول الله کاری شود گفت آن روزگار کار نباشد حرکت
 بحق مقربان باشد نجات یابد و رسول صلی الله علیه و سلم دانست که درین روزگار کار
 هون گردد حرکت کاپیتی و بطلان باشد بجه بر نمازنند و هر کجا که حق و حقیقتی
 باشد آنرا اندگرزند صد هزار کارکننده بی اهل برهنوند و هلق را بدین نماز و
 روزه بی اهل و بی کرمایه فرادست آرند و از راه صوم بگر دانند ای مسلمانان مکنید
 و بقول و عزای هر کسی نموده متوید که هر کسی را که المیس بغرای از راه ^{اعمال} بپورده
 هرگز هیچ پیغامبر را با راه نتوانند آورد عظیم حریت این قرای و مسلم
 در راه خدای عزوجل هون کسی را می بیند که شب و روز در نماز و روزه و بیح
 و بیمل و همامه پیمان پوشیده و بجای پیمان نشسته و کار پیمانان

می کنند اگر کسی را بیند که در روی تعرف کند گویند مردی پارس است عا در روی
 بعضی سخنی نگویم مردی که شب و روز در کارهای میان بسته است در روی
 چه توان گفت و او فویشن را همین نگاه دارد که ایلیس از و عجب فرودمان
 چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم گفت یاتی فی آخر الزمان قوم بعرفون
 بالعبادة یتبارهم و هم بمنزلة المنافقین کما نظر الله الیهم معترهم
 قیل منهم یا رسول الله قال نکرهم فی یتبارهم لا یعرفون الا بما طعروا
 لا یلون لهم حقیقه فی اعمالهم قلوبهم فربة الخراب البیت من سانه
 یتعجب الیسی بجایری من طاعتهم له پاری خبر همین باشد که رسول صلی
 الله علیه و سلم می گوید قوم در آخر الزمان پدید آیند که ایشان بعبادت
 کردن مشغول باشند و بلباس اهل صلاح بیرون آیند و ایشان بنفوس
 منافقان باشند حوا آنگاه که خدای عز و جل بدیشان نگر دیشم نگر
 گفتند یا رسول الله ایشان که اند گفت قوم باشند که نمایان ایشان در جهانه
 ایشان باشد و نمانند ایشان کسی را مگر آنرا که بدو طمع دارند بنانه
 مریتان حقیقت ایمان و حقیقت کارخان باشد دلای ایشان خراب باشد
 همچون خانه خراب که در و ضرر نتوان کرد ایلیس عیب بمانه از فرمان
 برداری ایشان را ایلیس را و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بکون قوم
 اطاعت

فی لفظه الامه عبادتهم قول و اعمالهم انحال المناقضین یدعون الناس الی سبی
 و هم اتروک الناس له و ینزهون الناس عن سبی و حرم افضل الناس به
 لیسوا من اولیاء الله ولا اولیاء الله منهم اذا نظر لهم شایسته اعمالهم بحال
 الانبیاء من حسن مآثری من اعمالهم اولئک لا یقبل منهم عمل ولا معذرة یحرمهم
 الله زرقاً کما یحرم الکفره فویل لمن عمل بعمل عملهم باسی هیزهین باشد که رسول
 صلی الله علیه و سلم می گوید که زود بود که قومی درین امت پیدا آیند که عبادت ایشان
 قول باشد و کار ایشان هون کار صافقان باشد می خوانند مردم ما را با هیزی که
 ایشان دست بدارنده ترین مردمان باشند از آن هیز و باز می زنند مردم ما را از
 هیزه که ایشان هیز کنند ترین آن هیز باشند از مردمان نیستند ایشان
 اولیای خدای عزوجل و نه اولیای خدای تعالی از ایشان هیز کسی که بدیشان
 نبرد مال ایشان است بحال انبیاءمانند از نگویی که ایشان با انبیاءمانند کرده
 باشد هرگز نپذیرد همه تعالی کار ایشان و نه عذر ایشان بر انگیزد از خدای
 تعالی از گوید ایشان را از رقص چنانکه کار خزان و ای بر انگی که کار او
 هیز کار ایشان بود این همه از بهر آنرا گفته آمد تا هیزی که میانی
 و می گوید بر اصل کن و هیزی که می گوید از معدن آن هیزی ابو بکر الصدیق علیه السلام
 عنه ربه صدقه یافت باول قدم یافت زیرا که در دل کرده بود که هر چه

مسلمانان است بجای آمدن تاج بوم باول قدم که ز یاد در کور صید نفس ز یاد و عبد الله
 بن ابی هبیبین سالها را اسلام و در دین مرا گفت قدم راستی من نام چون نه راست
 بود نه باول و نه با فوجی بر هیچ بود اکنون بدانستی که چه می باید کرد بر
 سر کار اول قدم است باید زیاد تا مقصود حاصل گردد اما بدانکه مثل
 طریقه استقامت طاعت چون مثل انگشتی است که بر احمی نخواهد رفت و
 فرود در پیشی گیرد چون باول کار عزم نکنند که بفلان شهر می روم
 اگر هر روزه فرسند یا هفت یا هفت فرسند رود چونکه عزم
 نکرده است هرگز نماز و روزه وی با نماز و روزه مسافران برابر نبود
 همیشه از شمار یقیمان باشد اگر چه هزار فرسند بود چون اول که از
 خانه بیرون خواهد آمد عزم منزل راه کرد اگر گوید بفلان شهر می روم
 یا بفلان ده و تا آنجا منزل بود چون مقام ^{از} بیک فرسند برفت اگر
 بیک سال آنجا بماند که او را عزم رفتن باشد حکم از شمار مسافران است نماز و
 روزه مسافرانه بایک کرد و آن دیگران که عزم نکرده است اگر هزار فرسند
 برفت یا زیادت نه مسافرت و نه کار مسافران تواند کرد اگر بیک نماز
 با دو کف در گردن وی باشد اگر بیک روز روزه بکشد باید دو ماه و بیک
 روز روزه بپاید راست طریق مستقیمان طاعت همچنین است چون مرد

در توبه راست آمد و روی فراتر قبله طاعت کرد و غمزدگانه دست کرد و این بود
 از فراتر و سنن آنرا اعلام ^{مداوم} گرفت و از جمله مناهج اجتناب کرد و استقیم
 طاعت گردید اگر چه هر روز چند بار در گناه افتد چون غمزدگانه معصیت ندارد
 همه از روی عطا افتد و همچون عطا افتد بخاطر آنکه در کتاب غیر ظهور
 می گوید ربنا لاتواخذنا ان نسینا او اخطینا تا آخر آیه و رسول صلی الله
 علیه وسلم می فرماید ما اضر من استغفر و ان عماره فی الیوم سبعین مرة
 پاری خبر همین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید چون کسی گناه کند
 نه بعد او آزار استغفار کند چون آن گناه از روی در ظهور آید که او نه
 خواهد آن بانه اگر چه روزی هفتاد بار در گناه افتد خدا می بخشد او را
 بیامرزد اما چنان بایچه غمزدگانه و نیت او چنان باشد که منکر گناه نکند
 تا این گفت است آیه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده
 لا یتقیم لسانه حتی یتقیم قلبه پاری خبر همین باشد که رسول
 صلی الله علیه وسلم می فرماید آن خداست که مرا بلطف و کرم خود پیا فرید که
 هرگز مرد مستقیم نگردد تا زبان و دل مستقیم نگردد چون مرد درین مقام
 دست آمد او هم طاعت باشد و معصیت او هم طاعت باشد
 زیرا که هر کسی که درین مقام دست آمد چون معصیت کند و آن معصیت

از وی در وجود آمد و بدانند که معصیت کرد و همین بدانند تا وقت آورد که
 انذام توبه چون توبه کرد فاد لعل یدل الله سیاتهم حسنات
 در پی می آید غموم در استقامت طاعت همچون کیمیاست که بر آهن و روی
 و مسو افکنند همه زر خالص گردد و استقامت طاعت در بسیاری کس نهفته
 است اما در اخلاص و صفات و همت و شفقت و سلامت دادن خلق را از
 ضوئیتن و از لطف انذام ضوئیس و کار بر بصیرت کردن و دل از هر دوی
 و غیبی بر کندن و پال داشتن و در وفا و عهد او بودن و با هر ناقلی
 ناستن و غریبت بر حقیقت دست کردن و خدا پر بو عده وی باوردن
 در گاه و بیگاه از و کم داشتن و در میان خلق و تنز با او بودن چون
 مرد همین گشت آن گاه مستقیم طاعت گردید بدین چیزها نه بسیاری لغت
 و کردار قال الله تعالی لا یخوف فی کتیب من یویام تا آخر آیه چون هو سبحانه
 و تعالی ما احواله از کبر بگردانید و گفت در آن غیر نیست قال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم ان الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم و لکن
 ینظر الی قلوبکم و نیاتکم ^{هذه} بر درگاه عزت کار که بالا گیرد نه بکثرت گیرد
 بلکه به اخلاص و صفات گیرد و چنانکه در کتاب عزیز خود می گوید
 حق کان یرهبوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یسرک بعبادة

ره احمد امیر بینم قوم را که توبه با خدای می کنند چون هیچ گونه خدای عزه
 هل ایستازانگیوی از زانی داشت لایبدهیزی در ایشان پیدا می آید و ایشان از
 خزان نمی دانند که راه بروند بنزدیک هر کسی می روند که گویند ایشان بر چیزی
 اند و اندکی ایشان ناپیرا سنگان اند نه راه شریفی می دانند و نه راه
 حقیقت و هرگز میدانند که بوی حقیقت بدماغ کسی رسد شریفی آن
 میور است که کسی گوید بحقیقت رسیدیم وای مرد بر شریفی کشد آن راه
 زندقست زعفران که از آن غرور خرید که بزرگ شیطان گردید و هرگز نیند
 باره نتوانید آمد همدکنید از چنین راه و همچنین سخن که ز بار ابلیس
 است این قوم که این سخن می گویند نه بر راه شریفی اند و نه در راه حقیقت
 و نه در راه سعادت خلوه و نه نیز در راه دنیا اند که بنا و بی خراسان توان
 شد گردان راه و گرد آن قوم نباید گردید که بدین صفت باشند زیرا که ایشان
 بزرگان شیطان اند و ابلیس ملعون ما را دشمن بزرگ است و دیرینه است
 و باید ما آدم صلوات الله علیه و سلم همچنین کرده است که گفت ای لکما
 لمن الی صحن خدایها بغرور سوگند بدروغ می خورد تا آنگاه که او را
 بفریفت و از بهشت بیفکند چه عجب اگر ما را از راه اولیای خدای عزه
 هل بگرداند او همواره قومی تا ایشان دارد تا کار او بر باری دارند و آن

ملعون بر ایشان پیری و استادی میکند و سخنهایش را گوید گوارا میزند در
 زبان ایشان می راند تا هر که آن بشنود بدان فریفته شود و بد دل و چشم خراب
 می آید پنهانکه با هوای ایشان ساخته ^{را} آید پنهانکه در کتاب غیرت خود
 می گوید فوین لرم الشیطان اعمالهم تا آخر آیه تا هر تابی که آن بشنود
 گوید که این بود چیزی است و در راه حقیقت و حقیقت مرد و تابی
 همه دانند تا او را سر از راه بر تابد و چون دیو و دیو مردم از پی او در می آیند
 و هر کجا که او را از آنجا خلاص خواهد بود هر کجا نوحصیتی بکنند که
 زنها گرد فلا نکی نگرددی که راه تو بزند و هر کجا اهل علم یا اهل حلیم
 یا ارباب حقیقتی یا فداوند وقتی باشد او از آن هذر فرماید و با نوحصیت او
 این باشد که گردانندگان نگرددید که راه شما نزنند که راه عارید است
 و راه دانشمندان دیگر ای دوستان و یاران و فرزندان و برادران و عزیزان
 من زینهار که این سخن در گوش نگذارید که اول قدم از نهاد ^{حقیقت}
 شیطان اینست که عیب اهل صلاح و اهل علم در چشم تو بیاریند
 و بی علم هیچ کار نتوان کرد و هر چه کنی همه تاوان آید راه هدای را
 غم و دل سه چیز بیاید تا راه هدای بتوان رفت اول تقوی و ورع
 و توکل تا بیاید و اگر نه زهد بالمال بیاید تا هدای غم و دل ترا از آن

زهد علمی رویانده که بدان علم راه هدای توای رفت یا محبت غالب که ترا
 از همه هیولها بستاند نه فراد نیاد دهد و نه فراموشی آنگاه هیچ هیولت
 نتواند زیرا که او دوستان خود را فراموشی ندهد و بدست ربه و دیو مردم
 گرفتار نکند راه هدای جزو جهل جز این سه طریق نیست و این را علم بیاید
 تا شب را و نایب را و در هر مقام که مرد باشد لابد بی علم راست نیاید هر یک که
 بنده رسد بجمله مقامات اولیا بعلم شریعت رسد چون بیک هیول یاد و چیز از
 دی ترا شریعت ربه از وی بر باید پرسید و اگر نه دانست بیاموزد و اگر
 گوید ای مرد های های گوش ترا کار خویش دار که استیغانت مگر که
 عقل از های بر خفته باشد آنگاه معذور باید دانست و اگر عقل بر های دارد
 و ای مرد بر شریعت است او خود بخوردی شیطانی است طریقی ضالی گرفته
 باشد که اولیای هدای را از راه می برد در آن مقام هرگز ابلیس آن نتواند
 کرد که این کسی کند که بدین طریق باشد زیرا که شیطان در میان حلقه
 در دستان تو اندازد آثار را این کسی گوید پیر حلقه در دستان او یا قوم
 زین را ای برادران و عزیزان و یاران من از همین قوم گذر کنید که
 فتنه ایشان در میان قوم در دستان بیتر از فتنه و فحش است در میان
 قوم وی و از فتنه دجال زیرا که فتنه دجال روز چند بر دارد و بگذرد و آن

این قوم هنوز دجال نآمده منگر که ایشان امت محمد را چه ننگه بر خاسته
 است و همچنین مسلمانان را در راه زنداقه کشیدند و جمله این قوم همه صلح
 بدام بسته اند که ما اهل صلاهیم مرددین دار و صلح کجاست که ما تم
 صلح بداد که صلح با چنین قوم افتاد در روزگار پیشین چنان
 بودی که بصلح زیستن مردمان از اجابت بودی اکنون چنان شد که
 این قوم که میگویند که ما اهل صلاهیم صلح را از صلح پیروان
 و صلح از صلح بر خاست و اهل علم نه اگر چه بران سرت می روند
 که رسول علیه الصلوٰۃ والسلام و صحابه او رضوان الله علیهم اجمعین و تابعین
 و صالح دین رفته اند آخر راه راست میگویند و تربیت در خلق می آموزند
 مثل علمای امروز با چنین قوم همچون مردی است که در قحط سال غموار بار دارد
 می فروشد اگر بسیار غمی خورد آخر چندان می خورد که هلاک نکند و در دنیا بود
 و اگر چه به بر پای فروشد هر که می خورد و می خورد سیوی گردد و جهان
 بکنار می آرد و مثل آن قوم چون دزدان و مردم خوران بود هر جا
 مردی که باشد که در وی هرستی باشد بهیزی که او را بتوانند فریفت
 می فریبند و جهان و سود او بزیادی بکنند و هلاک دین و دنیا و جهان
 او می خوانند و ایشان ازین بیخبر و این دزدان همچنین در راه دین

نشسته اند هر کجا که نوتاپی یا اهل صلاه یا کسی که در روی چیزی باشد
 بدان وطن و سکن خویش می کشند چون در وطن ایشان شدند اگر فواید
 که بازگردند به جهیم حال نگذارند که باز بیرون آیند لایحتم همان رفت
 و هم سود و هم زیان و هم ندامت بار آورد اما آن مرد که فروار بار دارد
 اگر در بار پیودن بار بر استند خیانت نه بین بردونه هلاک کند
 همچنین نه در فراع سال و نه در تنگ سال بی نان نتوان بود که مردم
 هلاک شود همچنین مرد مسلمان برای حال بی علم نتواند بود لایحتم باید
 در جمله مقامات همچنانکه تا مرد را جانست از نان باره نیستا همه بمانه
 و تعالی ما را گفت فاتحوا ما تیسر من القرآن گفت قرآن بر خوانید
 در نماز آنچه شمارا آسان تر آید نگفت کرد بر گوید آنچه شمارا خوشتر
 آید و تا شمار بر خیزد علم شریعت بر خیزد کسی هست که هزار بیت بزلف
 و قال وقد وبالاورغ و موی و لفظ مشکینی بر گوید و در کوی آن می
 کند که این همه سماع می کنم و اگر فراوی گوید که در دو رکعت نماز فریضه
 هیتا و سیتا و فضائل هیتا گوید ای مرد چون اقتاری بر من
 برو که من کرا این ندارم ای مسلمانان چنین اهل صلاح را چه گویم
 من چنین کسی را بجز الحق دیو برده ندانم و راه زنی دانم که

راه خدای فراب هر کند و مسلمانان را در روز ^{گناه} وبال من افلکند و محققتر
 از او آنکس را دانم که او را اهل صلاح دانند و گوئیم هر که ماقبل
 و بالغ است و در دایره اسلام است علم تربیت در وی فریضه است
 و اگر نداند در خدای معاصی است و اگر گوید نباید دانست کافر است
 اگر آنکس این می داند از دور بیرون نیست یا معاصی یا کافر است
 و من از چند تن دیدم که می گفتند که صاحب کرامت است بیرون
 بنگریستم نه الحمد راست بر توانستند خوانند و نه علم و هنر و نماز
 و روزه و اعتکاف و نه هیچ فریضه و سنت دانستند بیرون
 آموختن برایشان عرضه کردم ایشان را در آن هیچ چیزی ندیدم که
 کردند من در آن کار سخت فروماندم تا آن محققتر که گوید که صاحب
 کرامت است یا آن در موضع زن ترک که می گوید که من دیدم تا این
 چیست که در میان امت محمد صلی الله علیه و سلم افتاده است از
 عظیم فتنه که اینست بار خداوند با صلاح آروحه را
 توبه تصوع کرامت کن یا ارحم الراحمین و یا فیو الناصری
 و بالله التوفیق

باب پنجم

اندر بیان کردن مباح ^{دلیل} حجت و کسب و کارهای

أهل صلاح و زهد و ورع و تقوی و امثال این

شیخ الاسلام قدوة الأبدال قطب العالم حجة الحق علی الخلق ابو نصر
 احمد ابن ابی الحسن التامی الجامی نحس الله روحه الفریز گوید بدانکه
 مقام مباح حجت از درجه برپین و از مقام بلندترین است و هر که
 در مقام مباح حجت بتواند رفت درجه صدیقان یابد و زود که بمقام
 صدیقان رسد زیرا که در راه بندگی هیچ مقام از مقام مردان ازین
 مقام دشوارتر نیست از بهر آنکه بر نفس و چشم زخمی که بنده بهم زند
 از وی در فواقد فواقد که پراگندگی و بدین نگریستن همه فواید
 اگر حجت دارد دست و اگر نه پند ان بماندش که فواقدی که از عمار
 نزاری همه فلو را روز قیامت حساب بیم کنند آنکس که او را
 در مقام مباح حجت اخلافتند حساب روز قیامت می گویند اخبار است
 کن زیرا که هیچ کس را حساب دوباره نخواهد بود چون حساب اینها
 است کردی در آن جهان از حساب رستی چنانکه خبر بدان ناطقت
 قال النبی صلی الله علیه وسلم و لکفی فی ان یدخل الجنة من امتی سبعین
 الفاً لاهسان علیهم ولا عذاب مع کل الف سبعین الفاً و ثلاث

هشتمین من هفتاد و بی یاری هفتاد و بیست و یک که رسول علی لایه عهد و سلم می فرماید
 و عهد کرد مرا هفتاد و بیست من که در برهشت آیند از امت تو هفتاد و چهار هزار حساب
 و بی هفتاد و با هر هزار حساب هفتاد و چهار دیگر بفرستم در متابعت ایشان
 و سه فرج دیگر هر فرجی هفتاد و یک خدی دانند که ایشان و آن آن
 قوم باشند که هر یک را بیاری است کنند هر یک گویند بخت گویند و
 هر یک نگرند بخت نگرند و هر یک هوزند بخت هوزند و هر یک روند بخت
 روند و هر یک گیرند بخت گیرند و هر یک نرسند بخت نرسند و هر یک فرج
 کنند بخت فرج کنند و هر یک غنیمند بخت غنیمند و هر یک هوزند
 بخت هوزند و هر یک نشینند بخت نشینند و هر یک گیرند بخت گیرند
 و هر یک هفتند بخت هفتند و هر یک عمر درین فرسارزند هر چه کنند
 بخت کنند و هر چه نکنند بخت نکنند و سباهات را همی از پارسند
 از نا کردن آن همچنان پرسند از کرده آن چنانکه گویند هر اگر دی
 همچنان گویند هر اگر دی هر دورا بخت باید اگر کسی را از خواستی
 پرسند که هر از خواستی آن دیگری را پرسند که هر از خواستی اگر
 یکی را پرسند که هر از علم نیا موختی آن دیگری را پرسند که هر از موختی و هر
 یا موختی بدان کار تندی هر دورا بخت باید اگر کسی را از زن پرسند که هر

کردی آن دیگر را بپرسند که هر آنکس در دنیا تکلیف از خلیل بپرسند که حال
 هر آنچه گوی از سخن بپرسند که هر آنچه گوی و در چه جا بردی و بدانچه
 فرج کردی چه فوایدی طلب خدای من هستی یاری مردمان همچنین بدان
 بیک مویسند از رخل و فرج و از بد و نیک تا بدانچه فوایدش را
 خاری و اگر چه کن و بخاری بپرسند که مباح کرده بودیم هر آنخاری بپرسند
 و از هر چه دیدی و شنیدی تا باری که فراتر بپرسد و راحت آن وصفت آن
 با تو گردد بپرسند و همه را جواب می باید داد چنانکه خدای تعالی از تو پرسند
 راست باشد هر چه مرد در دنیا سرب ^{عالم} متعیر فرموده اند کی آدمی به این جای
 بتواند آورد آنگاه همیشه مرد در طریق تفویض رود تا آنکه از خدای من
 آید بدان هشود و فرستد می باشد آنگاه بجای رسد که چیزها باشد که در آن
 هشود و فرستد تواند بود فرموده اند بسیار هر چه بکنند درماند چنانکه
 و اخوض امری الی الله بر هود خوانند قال اسلمت لرب العالمین نیز بر هود
 خوانند و کار هود به تسلیم کند این مقام از وی رسد آید چون در دنیا مقام
 رسد آمد آنگاه کارهای دنیا کردن او را مسلم باشد و جمله از وی رحمت
 افتد زیرا که او را هر ^{شبه} دنیا نباشد و زیان که هفت از دوستی دنیاست
 نه از برون آن و دلیل برین که همین است آنست که صوره سجانه و تعالی در

کتاب عزیز خود را گوید زین لکن که حب الشهوات من النساء والبنین والقنابر
 المقنطرة تا آخر آیه همچنین این چیزهاست که هدای عزوجل هر یکی را چیزی
 فضل زیاد و ازین هر چه هدای عزوجل بر داد این چیزها را بدان دوستی هیچ
 عیب نیست عیب حب الشهوات را آمد نه عیب آن چیز را ما را احتیاج
 بقول هدای عزوجل باید کرد و بدانکه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است
 و هرگز نه هدای تعالی و نه رسول صلی الله علیه و سلم دنیا و نه کسی دنیا
 هرام نکرد و دوستی دنیا و کار هدای تعالی ^{بیشتر} در دادن هرام است
 و از آن جهت که در کار هدای عزوجل اختیار کردن هرام است
 مردی از اهل صفا فرمان یافت در پیش و در خانه چون جامه او بیرون
 کردند دو دنیا پار و درم از روی از جامه او بیافتند آمدندش رسول
 صلی الله علیه و سلم بگفتند که دو دنیا پار و پار و درم از جامه او بیافتیم چه
 ما فرمای رسول گفت **هَمَّا لَيْتَانِ فِي النَّارِ** گفت آن دو را گفت از آتش
 و عبد الرحمن خوف ازین جهان بیرون شد چندان ز رویم از وی بازماند که
^{همه} **سَيَكُنْ يَوْمَئِذٍ مِنَ الَّذِينَ كَانُوا يَتَّبِعُونَ** از حال او بیرون کردند چندان ز رویم ریختند که هر که
 از آن سوی ز بود آن دیگری را که ازین سوی بود نمی دید و عبد الرحمن خوف
 از عسره بود پس ریختند که نه ز رویم است که می زیان دارد بلکه

دوستی آنست و هب الشهوات است که زیان کار است چون کسی را از وی
 نفع و ضرر نباشد و او را بمصوبی نگیرد اگر چه هر آن از آن وی باشد زیان
 ندارد قیاس ازین رو چیز دیگری که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید یکی در زم و
 یکی در صاع هر دو در باب بازرگانی مگیرید التاجر الصدوق الاصلین مع
 الصدیقین والرهه اء یوم الیمه و در همه دیگری فرمود ان التاجر یبشون
 یوم القیامه مجاراً الا من بڑ و تقی و صدق یک بازرگانی می گوید که او
 روز قیامت با هدایان و شهیدان باشد و یکی دیگر را می گوید روز قیامت بر خیزد
 بد کار و زیان کاری در ستانده که عیب از چیز دیگر است دنیا خود در عمل
 ملعونست عزرا و من فوا حکم که خدای عزوجل فرموده اما خدایان کان
 منوا حکم که خدای عزوجل با ایشان چندان لطف و کرم و فضل کرده است
 که این ملعون چون بدست ایشان رسید همه سب و عمت و درجه گردد خاندان
 خبر بدان ناطقت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایما جالب طلب طعاماً
 الی الارض المسلمین بعد ان یکون الرفض والفضلا عنده سوا فی فری الحاین
 فی سبیل الله ثم قرأ و آخرون یربون فی الارض یتفون من فضل الله و آفرون
 یقاتلون فی سبیل الله پارسه خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید
 کسی که در راه خدا بود که او هزار بار یا چهار پای که مردمان را بدان حاجت باشد

از بهای بزین مردمان برده یا بشهراستان بردین از آنکه اورا تن سال و فراغ
 سال بی بود بدستی که همچنان کسی است که در راه خدا و تعالی کسری زنده و در غزوات
 پس این آیت بخواند و آفرین یفر بون فی الارض یتفقون من فضل الله و آفرین
 یقاتلون فی سبیل الله خاک فیهین بلکله لهره عاقل و فرزند است خود
 داند که چه می خورد یک خبر بنویسید یا رسول الله من المؤمن قال انبی علی الله
 علیه وسلم المؤمن اذا اصبح الی رقیفه من این یکسبه یطلب الحلال و یتروک الحرام
 و قال رسول الله علی الله علیه وسلم الطیب ما اکلتم من کسب ایدیکم فانما داور
 خلیفه الله کان یا کل من کسب یدیه یا مدی فیهین باشد که رسول صلی الله
 علیه وسلم بدستی که پاک ترین و عجلترین صلحا میهای نماز است که بخورید از
 کسب دست شما باشد بدستی که داد و خلیفه خداست او از کسب دست فرست
 همزدی مثل زینا با مرد همچون زینت هر مردی که مرد باشد او زن را دارد خانه زن
 او را و حرکه نامرد باشد در دست زنا اسیر باشد زن عزیزانی او را طلاق
 دهد و هر زنی نکاح کند و هرگونه که میخواهد میگرداند هر کس که دنیا
 او را می دارد او از عجلان شد گانست و حرکه او دنیا را می دارد خواهد
 دارد و خواهد طلاق دهد و خواهد بکسی بخشد و خواهد نگاه دارد
 هرگونه که کند او را مسلم باشد قال النبی صلی الله علیه وسلم غیر الثقی مالاً

یُطْفِئُهُ وَلَا يُعْوِلُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَقَوْلِهِ
 بِهَيْتَ لِي تَوَانُغِيهَا أَنْتَ كَمَا طَاعِي نَكُنْ وَبِرَاهِ وَرَيْفَةٍ نَكُنْ بِسِوَى
 حَقِيقَتِ بَدْرٍ صَمْعَةٍ غَمْرٍ وَغَرِيبٍ وَبَجَلٍ وَأَمَلٍ دَرَّازِ عَارِ أَفْرَاتِي دَارِدِ
 اِبْنِ يَلِئِ نَلِئِ بَشُودِي دَكِيزِ مَلِئِ بَشُودِي دُنْيَا هَمِچُونِ مَارِ سَتِ كِهَ بَا مَرْدَمَانِ دَشْمَنِ اسْتِ
 وَحَرِّ دَارِ دَوِگَشْتِهَ اسْتِ قَا حَرَكِهَ مَارِ افِ اسْتِ وَاصْوَعِ ^{عَلَانِ} اَدِ دَانْدِ اَوْرَا زِ عَرْمَارِ
 وَدَا سْتَنِ اَوَسِ زِيَانِ نَدَارِ دَبَلَاكِهَ دَشْمَنِ رَا دَرِ بِنْدِ كُنْدِ وَازِ فَوَئِزِ فَا رُدِهَ كَبِرِدِ
 اَوْلِيَايِ خُدَايِ غَمْرٍ وَهَلِ اِگَرِ دُنْيَا فَرَا دَسْتِ كَبِرِنْدِ هَمِچِينِ فَرَا دَسْتِ كَبِرِنْدِ كِهَ يَادِ كَرْدِ مِ
 وَكَرَسِ رَا اِبْنِ مَسْلَمِ نَشُورِ دَوِ هَرِ كَسِي اَنْ نَتَوَانْدِ كَرْدِ هَمِچُونِ اَنْ نَتَوَانْدِ كَرْدِ بَارِي
 دَشْمَنِ رَا بَدَسْتِنِي بَا پِيدِ رَا سْتِ وَدَرِ سَتِ رَا بَدَسْتِنِي وَبَا دِگَرِ اَنْ دَاوَرِي نَشَا كَرْدِ
 وَمِ بَا پِيدِ دَانَسْتِ كِهَ اَنْ كَسِ رَا دَرِ اَنْ عِلْمِي اسْتِ دِگَرِ اَنْ اَنْ اسْتِ وَابْنِ نَصِيحَتِ
 تَامِ اسْتِ كِهَ دَوَسْتَا زِ اصْلَانِمِ اَنْ زِهَرِ اَنْ زَا كِهَ رَسُولِ صَدِي اَلَا عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَقَوْلِهِ
 قَالَ اَللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى اَهْتِ مَا تَيْبُخُنِي بِهَ عَسْبِي النَّصِيحَةُ لِي هَمِچُونِ خُدَايِ
 غَمْرٍ وَهَلِ كَقَوْلِهِ دَوَسْتَرِي عِبَادِ تَرَا كِهَ مَرَا بَدَانِ بَرِ سَتِنْدِ بِنْدِ دِلِيهِ مَوْضِعِ
 اسْتِ كِهَ اَنْ زِهَرِ مَرَا كُنْدِ طَاعَتِ رَا سْتِنِ خُدَايِ تَعَالٰى فَرْمَانِ بَرِ دَرِ اِسْتِ اَوَسْتِ
 بَرِهَ وَتَرَا فَا صَدِ دِهِي زِ صَا دِ كِهَ اَنْ رَشَوَارِ تَرَا پِيدِ فَرَجِ تَرَا مَرَادِ
 اِگَرِ خُدَايِ تَعَالٰى نَقَرِ مَوْرِدِ اسْتِ مَارَا وَا تَرَا خُوْدِ اَنْ اَنْ بَا زِ شَتُوَانِ دَا سْتِ وَاَلْزَمِ

آن همه طاعت که از مُدبر بخت شقی بگرد اگر آن بی که نه برادر بود در میان
 کردی و از آن همه مضیدتر بودی طاعت همینان باید کرد که در خِلا و در یلا
 و در غلانیه هر کجا که باشی و از فراموش نستی چنانکه خبر بدان ناطقت
 قال النبی علیه الصلوٰة والسلام من اطاع الله فقد ذکر الله وان قلت صلواته
 وصیامه وتلاوته القرآن ویتعصی الله فقد نسی وان کثرت صلواته و
 صیامه وتلاوته القرآن پاری خبر همین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم
 می گوید هر که خدای را عزوجل طاعت دارد بدینکه او را یاد دارد اگر چه
 اندک باشد نماز او و روزه او و قرآن خواندن او و هر که بخدای تعالی
 عاصی شود بدینکه او را فراموش کند اگر چه بسیار بود نماز او و روزه
 او و قرآن خواندن او هر کاری که از اجحت نباشد اگر چه در اصل
 آن راست باشد همه بر ماست نه ما راست از همه نوع که باشد دنیا
 و اگر کاری بود که اصل آن نه راست بود همین صحت در آن راست بود خود را
 از آن سلامت باید و حجت همینان باید که با خدای تعالی راست بودند با
 مردمان هر حجتی که با مردمان راست کنی که با خدای تعالی نه راست باشد
 مرد در هلاکت افتد و هر چه با خدای راست باشد اگر چه با مردمان نه
 راست باشد مردنیات باید و هیچ کس را بر حجت کس اطلاع نیفتد

چنانکه بیقین بدانند که چنانکه آنکه او را گوید هرگز ترس بر نخورد پس
 دل در حجت باطلوه نباید بست همه منافقان بحجت باطلوه است می کردند
 که ایشان نومنانه و لیکن چون باخداوند است بود درکت اسفل باز آورد
 و جمله دنیا همه مباح است و مباح از دو بیرون نیست یا ترا باشد یا بر
 تو باشد فرج از دنیا طلب کنی که حلال باشد و حجت گیری صحیح مؤذ و ثواب
 باشد چنانکه خبر بیان ناطقت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب
 الدنيا هلاکاً استغناءً عن المسألة وتعطفاً عن عیاله وطلافاً
 علی جاره لقی الله یوم القيمة و خبره کالقمر لیلة البدر یا سی خبر حسین
 باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید هر که دنیا طلب کند از حلال
 از هر آن تا هجرت از سوال کردن باز دارد و بر عیال خود مهرمانی کند و
 صما یگان از نزدی کند روز قیامت می آید روی او چون ماه شب هر بار ده
 می تابد و این حجت از روی خدای داند پس و آواز نوشتن نبرداند و هیچ کس
 دیگر نداند و هم در خبری می آید از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت من طلب
 الدنيا هلاکاً مفاهراً تکاثراً لقی الله یوم القيمة و هو علیه غضبان
 یا سی خبر حسین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید هر که دنیا طلب کند از
 حلال از هر بسیاری مفاهوت را از روز قیامت باخداوند رسد و خدای تعالی بر وی

پنجم باشد پس این شهر دوسر در همان پیک کار کردند و هر دو هلال کوشیدند
 و این جهت یکی با خدای تعالی راست بود خدای از روی خشنود گشت و آن در
 جهت نه راست داشت خدای تعالی بر روی خشم گرفت با خلق ساز که هر
 با خلق سازی نه ساخته است و درجه بیابان بحجت با درجه صدیقان
 مناسبتی دارد همچنانکه کسی از شهری بشهری خواهد رفت
 چون بدان شهر نزدیک رسد از دور کوشکهای آن و منظرهای آن
 می بیند فویستن را از آن شهر شمارد اگر چه هنوز در آن شهر
 نرسیده است مقام بیابان بحجت همچنین است مقام بیابان بحجت
 مقام سخت بلند و درجه بس عظیم است اگر کسی را از کسی
 این مقام معلوم گردد که وی در آن است و او نه چشم تو عظیم و
 هرمت در وی نگردد مرجع آن تمام تر برین فویستی و بر روزگار
 فویستی ششم کرده باشد اما اگر ندانند بر شهر همد هم زبان دارد
 اما نه همدان در جمله فوق را همه چشم صورت و اعزاز باید نگریست
 تا در دو جهان از استگاران باشی و بالله العون والتوفیق

باب نهم

اندر بیان کردن قاعده و تسلیم و تقویض

و رضا بقصد قسام و جمع وضع آن

شیخ الاسلام تبیة الأبدال قطب العالم صیحة الحق علی الخلق مقبول و
 مقتدای جهان ابونصر محمد بن ابی الحسن النعمانی الجای قدس الله روحه
 العزیز می نویسد که جمیع کاری نیست که آنرا ابتدا و انتها نیستند و هرگز ابتدای
 آن کار با انتهای آن است ^{اعلی} بناست و مناسبت ندارد همچنانکه ازان رسول
 صلی الله علیه و سلم جمیع کار ازان فراتر نخواهد بود و ^{عزیز} ابتدای آن با انتها
 آن جمیع مناسبت ندارد مگر صلوات الله علیه نخست ^{عزیز} حیرا ایل می رسید
 می گفت نمی دانم این چیست مرا بجهت می دارد دیوانست یا فرشته یا خود
 چون است که بر من غالب گشته راه فرا کار خود نمی دانست و چون بدانت
 که چیست طاقت بر حیرا ایل نمی دانست هرگاه که حیریل علیه السلام بیامدی
 گفت دروف زملونی تا چنان شود که از مقام حیریل ^{اعلی} فراتر کنی حیریل گفت
 یا محمد اگر از بنیال که تقسم بک قدم فراتر زهم و حال سویم و رسول صلی الله
 علیه و سلم رسید آنجا که رسید و دید آنچه دید و شنید آنچه شنید و طاقت آن
 همه داشت زمانی از رستگرسکان می گرفت و بگوه و غار می شد و
 می رسید از سرانسان و زمان در اعلی علیین قدم بر مخلوقات می نهاد و

در شان و در آمد که مازایع البصر و ما لطفی حرکت این حال با آن بر این نکته
 اما آن راه که رسول صلی الله علیه و سلم بر آن رفت بر هایت حرکت
 بر فواصد که راه اولیای خدای تعالی و مقامات ایشان برود و بدان پس که
 اولیای خدای تعالی سینه برودند راه انبیایا باید رفت و قدم بر قدم ایشان
 باید نهاد خاصه بر آن محمد عربی خریستی لها شمی که سر و رسمه سالکان
 راه و مقم همه انبیایا و اولیای اوست و بهترین همه راهها نیز راه او
 باشد و خداوند عزوجل او را چنین فرمود که یا ایها المرسلین قم الی الاقلید
 نصفه الی اخرایه و در دیگر سوره می گوید یا ایها المرسلین فانذرو
 ربکم فکم و هبای دیگر می گوید فترجمه به نافلة تلك عسی ان یبعثک ربکم
 مقاماً محمدا و هبای دیگر می گوید و اهر علی ما یقولون و سبح حمدا ربکم فی
 طلوع الشمس و قبل غروبها و هبای دیگر می گوید و اعبد ربکم حتی یأتیک
 الیقین و اینست راه و منزل و مقامات اولیا و بدین مقامات که
 درین ابواب یاد کرده آمد و حرکت نه بدین راه برود و جنالات است
 و شایسته از بدعت کار دیوار متابعت نیاید کرد و رنج دین بیاید کشید و
 گنج بیت آورد و در فریته نهاد آنگاه خود دانی که چه باید کرد و بدایه
 گنج نامه کسی بر خوی گنج دار نشوی این صد هزار حکایت آرزو کار نیاید

بیک تربه نخرند اما از آن همه گنج و خزینه بیک داند که تو بایستی چیزی فرا
 دهند و اگر نه غم در کس محزون کسی را غمور مده که هر هسرت و ندامت
 باز نیاید و آی دوستان نصیحت برادران خوبی نگاه دارید و به هر کسی
 فراهم شود که در پناه نگاه دارید و سودمند دارید و هر چه را بستانم باید
 درین جهان و در آن جهان بن و فرزندان من یاد و مدینه و مدنیای من یا ننگند
 ای عزیزان و برادران من که شما را درین بس تجربه بیفتاده است نگاه
 و اند سالت تا ما را در کوی افکنده اند و چند از شو و شر این راه بر ما
 کشاده اند که بصیر کسی را هر دو آن باور نباشد هیچ از ائمه و
 چه از مشایخ طریقت با شما می گویم و پرده فحش می درم نصیحت برادر
 فحش نگاه دارید که این کار بدین راست نیاید که کسی از سر دعوی فحش
 نبرد بزند و یاد در میان خلقه آستین زدافتند میا سری در جنبانند
 یا ای بر زمین زند یا عا و دعوی چند بکنند یا کرم و کرم چند بکنند این
 هرگز نه رسول صلی الله علیه و سلم کرده است و نه صحابه اولیا و اولیا
 را نکر نیستیم اما این نه حالت اولیا و خدایست این زهاد کفر بود
 دعوی مردم است حالت اولیا و خدای همچون باران رحمت بود بر هر که
 باران را از آن رحمت نصیب باشد اگر بر زمین بار دهند آن نبات و

و بنده همیشه پیر آید که حرکت فرار است آسوده و خوش روح باز گردد
 و بجای آن بدوی ایشان پدید آید و نور هدایت در کار ایشان پدید آید
 چه در کار دینی و چه در کار دنیا دست و پای دشمن و زبان ایشان همه در
 بند عظمت خود بماند و هیچ کار نزد ایشان که نه چنان باید چنانکه
 یاران رسول صلی الله علیه و سلم بودند هر جایی که بودند از شست و
 خاست و گفتار و کردار ایشان همه ملک را نیک افتادی و سود
 داشتی چون در حلقه درویشان نگریم گویند ما راه ایشان میروم
 حرکت از مسلمانان که می بیند حرکتی زنااری بر می بندند و این راه ایشان
 بسیار است که می افتد حرکت روی حلقه ایشان زنااری او از تبلیغ
 و ترلیل و تسبیح قرآن خواندن شنیدی امروز حرکت روی حلقه
 ما می زهد و آزدور فرامی نغوی و راست بدان مانند که گویند فرماییمت
 که همه سرمتاگشته اند .

روزی در مشهد نیشابور بودم در رویشی درویشان از ادبوت کرده بود
 ما را نیز خوانده بود چون درویشان جمع آمدند و هر یک با کار بردند و
 دست فراسماع کردند من بر فواستم تا وضوی تازه کتم این منو باز ایدم
 در میان سزای می گریست گفتم ای درویشی چرا می گری گفت پس چنگاه بود

تا من برین خرابایان امر معروف می کردم که در صحابگی من بودند امشب یکی ازین
 خرابایان مرا آواز داد و گفت بیا من بیرون رستم از دیگر سینه کوی خرابات
 بود آن مرد خراباتی گفت بیا و فرستو و انصاف من بده تا سماع این
 رویتان که در ساری تواند گرم تر و خوشتر است یا از ان این خرابایان
 سوگند من داد که و ایستاد هر دو را فراموش تا کدام بهوا نزدیکی است
 مینا نفوسیم آنچه درین ساری من است پیش از ان خرابایان بهتر و بهتر
 نزدیکی است این گریستن من اینست گفتم خاموشی که ابلیس در
 پیش تو زارده است این عزیزان سوگند عظیم بر من داد که فرار در ساری آی
 تا چیزی به بینی چون فرار در ساری ختم همچنان بود که او گفت و چند های
 دیگر گوسه فرار است همان رنگ داشت بلکه این بسیاری بران فرید دانست
 که طریق آن قوم و اسباب ایشان راست تر بود اگر می دانید که کسین است
 که بین راه عقده مرگ را باز نتوان گذشت و توشه قیامت بر نتوان
 داشت فراد تو آن کرد که این در ساری کنی و خاک در دو جهان گردی حال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم اللیس من ران نفسه و عملی لما بعد الموت
 و الفاهر من اتبع نفسه سواء و معنی علی الله المغفوة پاسی خبر پسین
 باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم سگوید هر چند وزیرک آن باشد که

تن خود را در بند آورد و هر کاری که کند پس مرگ را کند و بدکار و ضایع است
 کافراً
 هوای هوسا کند و نمی بردی عز و شرف کند تا مرزش در روز قاریشین آنکس ای که
 طاعت کردند شصت هزاره ترسان بوزند اکنون روزگار چنان گردید که بهر
 پرستی بی رحمت چشم داریم مهر صلوات الله علیه این غیر بار داشت
 ان اول سنی ترفع من هذه الامة الامانة والجنوع هنی لاری
 تکاد خاسراً گفت اول چیزی که این امت بردارند امانت و ترسکاری
 بردارند تا چنان شود که ترس نیابد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 یمنع قوم فی آخر الزمان من استی قردة و خنازیر فقیل و هم یهدون
 ان لا اله الا الله و انک محمد رسول الله قال نعم و یومنون و یصلون
 و یحجون قبل فبا بالهم یا رسول الله قال اتخذ المقنیات و المعارف
 و الدفوف و شربوا لفظه الا شربة و باوا علی لهر حکم و شربوا هم
 فاصبحوا قد سحوا قردة و خنازیراً یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
 صلی الله علیه وسلم میگردد اند قوم را در آخر الزمان از امت من
 بعزته و فوک گفتند ایان شهادت می گویند که لا اله الا الله
 محمد رسول الله گفت آری روزه بیدارند و نماز می کنند و حج می گذارند
 گفتند یا رسول الله ایان از اجهه که گفتند فرایند تو الون و کرد

گویند از کینزگان و غیر ایشان و زردیها از هر نوع می زنند چون در صورت
 زردیست و می آسافه ازین شراب مسکه و شبا گندارند بر صوابی هوشی چون زرد
 و آسافیدن و لاهو و طب بدستی که با مداری بود که ایشان بوزنه و هوانی
 گردیده باشند شبا گند استن بر همین بیان این بار آورده که می گوید بسیاری
 بنامیستم تا در هیچ کتابی چیزی نیست که حرکت کرده بود یا چیزی ازین
 که می زنند بزنند یا پای فرو کوبند چند ثواب است هیچ ندیدم اما
 بسیاری دیدم که حرکت خدای را یاد کند یا یلبا بگوید سبحان الله الحمد لله
 و اگر بگوید لا اله الا الله و الله اکبر و اگر استغفار کند بسیار ثواب
 یا بد اما اگر مارانه هوا و بذر گرفته است پیرانه آن کنیم اما چون صواب
 از ما این صواب است و متابعت هوا سببیم لا بد همین باشد اما اگر متابعت
 فرمان خدای و رسول کنی خالصاً رسول الله صلی الله علیه و سلم ذکر الله
 بالفداء والعقی فیروز من عظم السیف فی سبیل الله یا سبی خبر همین
 باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید یاد کرد خدای عزوجل در بامداد
 و شبانگاه بر هفتاد و شش هزار مرتبه در روزی کافر خبری که همه مفسدان
 بدان مفسد می شوند و همه خراباتیان بدان خراباتی می گردند ما بدان
 زاهد و ابدل شویم بیت و فرات شمیم کنته حمار کاتبی من

نمی گویم کما ع در روایتان هرام است اما این که می کنند نه کما ع در روایتان
 است بلکه کما ع مفسدان است و حرکت کما ع همین دانند او نه در روایت
 است و حرکت کی شنیدی که در روایتان اهل صفه این بیت گرفته
 و سب و روز دین فرا سر آورند و ابود که در روایتان از چیزها
 کما ع افتد که دیگر از اینفتد و این مسلم است و ابیات و اشعار
 هست که آن توهید و حکمت است و آن حم مسلم است و از شعر برهنی
 هست که حکمت است و آن هم نیز مسلم است زیرا که رسول صلی الله
 علیه و سلم که گوید ان من السع الحکمة و قال النبی صلی الله علیه و سلم الحکمة
 الحکمة یسمع الرجل فیعمل بها او یعلمها غیره غیر من عبادة سنة
 اکنون آمدیم بادل سخن حرکت را در راه گرفته است و میخواهد که بر
 سیرت رسول صلی الله علیه و سلم و صحابه او برود قناعت و تقوی
 و سلیم و ضابطه قسام و دایم با اخلاق سامان و بر وضو و تلاوت
 قرآن و نماز و روزه و بیداری شب و در یاد کرد خدای بودن و راست کاری
 و راست گفتاری و امانت نگاه داشتن و زبان از خلق بدی کوتاه داشتن
 و حرص دنیا و جمع و متع از دل بیرون کردن و بقبض و همه و عبادت مصلحان
 از دل دور کردن و خود را از مسلمانان کم داشتن و همه اهل اسلام را در دل

جای دادن و خصومت و مزه‌بگری و تعصب ناکردن و بر این طریق استادن
تا مرگ آنکه اگر کسی را آن حمای صحابیون از بالای سعت در برد و او را این
روزگار و ظلمات آن ^{خلیص} نشانند چنانکه دل وی ازین نوع که خلق در اند
قانع شود و او را محبت غالب بید آید که همه او را ببیند آنگاه سماع
این ابیات او را ^{بسیار} مستم گردد و اگر داند که چه می‌شود اما چون این
سخن بردم بندد و زند بقی خویش در این بیان تعصیب کند بنگار اگر دنیا
روستی دارد همه زرقه ^{هیله} و دروغ و نفاقند و همه هالک و محالست
و اگر در دل حب دنیا ندارد و بقیست قسام قانع است و از گفتار کردار
تو قانع است حال پای وی سره چشم کن که لغز به ایزد اما
اندین راه درویشان قومی ناهو نمردان در آمدند و اهل صلاح را بدنام
کردند و اباحت گری بردست گرفتند و هود را در میان امت محمد ^{صلی الله علیه و سلم}
پرالفتند و هود را در میان این قوم افکندند تا راه شوشی کردند اگر نه
همه های آنست که از دروشی محقق کسی سخن گوید نه بحرمت که زیادت
در امت لال کرد و در پیش زوال آمد اما در میان قومی از مسلمانان گروهی
ناهو نمردان در افتادند که خرابی دین و دنیا از ایشانست درست
بیش است ازین قسم که تجربه افتاده است باین سخن نه پوستین

کسی می‌دردم که تجربه برده است که پیدا شستم از آن حرکتی چون زاهدان
 کوه لبنا نند چون یک چندی برآمد نتوانم گفت آنچه دیدم زیرها
 ای برادران و عزیزان من که هرگز نیازموده باشید نه بدین و نه به دنیا
 بر نیاز هیچ تکیه ^{اعتماد} نکنید که هر دو بر باد رفته و دست از شریعت باز
 مدارید اگر چه بیک چیز باشد و حرکت از وی ترک شریعت به بینید با وی صحبت
 مدارید اگر چه بیک بار به بینید حرکت امروز ازین قوم کمی را اعتقاد نیاید کرد
 و ایشانرا در ساری راه داد دین و دنیا بزبان آورد و گفته انصیبه اگر فردی
 این پسنده است اگر نیستید این و مانند این فائده نخواهد بود حرکت
 بقول خدای و رسول راه نخواهد برد برای چیزی همراه نبرد هوای او بر عقل او
 غالب است از و بهی نیاید قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من
 مؤمن الا هو یعاض فی کل صباح عقله و هو اه فان غلب عقله
 هو اه فیومه یوم صالح وان غلب هو اه عقله فیومه یوم شر
 و ای چیزی همین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می‌گوید هیچ مؤمن نباشد
 که نه هر روز با مدارستی بر ند عقل او با هوای او اگر عقل او هوای او را
 غلبه کند آن روز او را اصلاح و خیر باشد و اگر هیمان باشد که هوای او
 عقل او را غلبه کند آن روز بر و نه نیاید باشد اکنون می‌نگر با خود هرگز

بلی روزی که علم و عقل تو بر هوای تو غلبه کرد دست اگر نه آشتی که
 هوای ما بر علم و عقل ما غلبه کردستی چرا قرآن و انبیا ^{سول} و حکمت ^{هکما} و
 وعظ و اعطاف ^{راست} بیاید ^{راست} و دروغ و زلف و حال جانان باید
 کرد و گفت که ما را ازین راه ^{مسکنا} است اینست تمام ^{الحقانی} که ما اینیم که
 این ^{لنم} و این ^{هریم} و این ^{خشم} و این ^{فرشتم} و بین ^{پی} بریم ^{این} خبر ^{فرا} شنو
 تا بانی که ترا افتد ^{که} می باید کرد ^{قال} سول الله ^{صلی} علیه ^{وسلم}
 انا ^ب کتاب ^{فی} کتف ^{فقال} کفی ^{بقوم} صحقا ^{ان} پرغبوا ^{اعمال} جاو ^{به}
 بفرهم ^{الی} شی ^{غیره} او ^{کتاب} غیر ^{کتاب} برهم ^{فانزل} الله ^{اولم} یفهم ^{انا}
 انزلنا ^{علیک} الکتاب ^{تلی} علیهم ^{یا} سی ^{خبر} حین ^{بود} که ^{سول} علی ^{الله}
 علیه ^{وسلم} می گوید یا مدین و یا در دین کتاب در کتفی پس سول ^{صلی} الله
 علیه ^{وسلم} می گوید تمام ^{بود} قوم را از حماقت ^{که} ^{گرددند} از آن ^{که} آمد ^و ^{داد}
 بپیشانی ^{بر} ایشان ^{کتاب} دیگر ^{از} کتاب ^{او} سیرت ^{اول} ^س ^{له}
 خدای عزوجل این آیت فرستاد اولم یفهم انا انزلنا ^{علیک} الکتاب
 این بسند است ^{از} آن ^{که} ما بر تو فرستادیم یا محمد این کتاب
 چون قرآن نامی خوانند بر ایشان این عظیم ^{تا} ^{باز} ^{باز} ^{است} که ما از ^{ده} ^{اند}
 خاصه این قوم ^{را} که دعوی می کنند که ما را ازین ^{ایات} ^{هیز} ^{هاروی} ^{غایب}

در راه خدای که از قرآن می‌نماید همان ای هجو خوردان محمد باشید که نمی
 دانید که چه می‌کنید و چه می‌گویید قال النبی صلی الله علیه و سلم الناس جبارون
 مؤمنون و جاهل فلان تو ذی المؤمن و لا تجاور ای اصل جباران الا حق قرآن عنده الله
 پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می‌گوید مردمان دو آند
 مؤمنانند و نادانانند مؤمنان را می‌آزاید که آزار مؤمنان عظیم است و
 نادانان ^{تقریب} می‌پوشند و مجاورت مکنید که از نادان دور شدن و از اهل حق
 بریدن سبب قربی باشد نزدیک خدای تعالی هر که او بخود نشاید بتو نعم
 نشاید چه نشینی با قومی که دین و دنیای خود بر حواری داده باشد
 و هر که با این قوم نشیند همچون ایشان باشد که من تشبه بقوم فهو
 منهم ما آتیتم و انتم بکفتم و عهده آن از گردن خود بیرون کردیم
 هر که کار ^{استاد} بد سلامت یابد و هر که نه بند او خود را نداند انشاء الله
 تعالی که خدای تعالی بر ما رحمت کند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علامة حب الله حب ذکر الله و علامة بغض الله بغض ذکر الله
 پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می‌گوید که علامة
 دوستی خدای دوستی یاد کردن او باشد پس ای ناهو خورد بی ریانت
 زلف و خال و سیم بر و بادام چشم بر راه خدای چه ماند سر که این و

مانند این بر خدای سماع کند بر فنی کفر است و بر فنی تشبیه کردن از کفر گفتن
 و تشبیه کردن می خدای ای از آنست که چندین یانته و بمنزل سیده
 یکنمیدای مسلمانان که در زمان دین دین هود را زیر و زبر کردند و این
 قوم مداحان بایشان یا گشتند تا دین و کار دین را زیر و زبر کردند و
 هذو النصیحة وباللّٰه العون والتوفیق .

باب هفتم

اندر بیان کردن راه صدیقان را بدلان و

صفت ارباب حقیقت

بِسْمِ الْاِسْلَامِ قُدُوۡةُ الْاَیْمَةِ الْقَطْبِ الْعَالَمِ صِحَّةُ الْمُحَمَّدِ عَلٰی الْاَلْوٰهِ الْحَاكِمِ الْعَدْلِ فِي
 بِلَادِ اللّٰهِ ابُو نُوْرٍ مُحَمَّدِ بْنِ ابُو الْحَسَنِ النَّصَافِيِّ الْجَامِي قُدْسِ اللّٰهِ رَحْمَةً الْفَرِيذِ كَرِيْمٍ كِه
 راه صدیقان را بدلان و زاهدان بحقیقت نه اینست که قومی میگویند می
 یازند زاهدان را مقام است و جمله ملما و مردمان که در زهد سخن
 گویند از مقام اولی گویند و بدان مانند که ایشان از دیگر مقامات خبر ندارند
 در کسی را که هر مقام از زهد بداده اند او هم صدیق است و هم ابدال
 شرح این مقامات در کتاب انس الثانیین یاد کرده آمده است هر چه

در بندگی و راه خدای می بیاید و را براده اند و او هوشیورانه هوش است
 همچنانکه ماه و جملا ستارگان نور از هوشیور گریزند جمله اصل عمر اهل
 نور آن قوم نورانی گردد و صحنه بر کتلهای روی زمین از ایشان باشد و صحنه عذاب
 و قضا خدای عزوجل از برکت انعام ایشان برگرداند و این به بیاری علم و
 عبادت نباشد بلکه بفضل و کرم خدای عزوجل و بدوستی او و هدایت ایمان و سنت
 و صحاح و هدایت ذکر خدای عزوجل باشد چنانکه خبر بدان ناطقت قال النبی
 صلی الله علیه و سلم یخرج قوم فی آخر الزمان انا سنرم و حسمتی وان عاقبتهم اولیاء
 الله یقل لهم عیلة قال لهم لیسوا ببلوثة العلم و لیسوا بحکم من کتبت
 الله کثیراً ینعلمون القرآن علی کبر سنهم و ینعلمون بالحیلة من هدایة القرآن
 وان الایمان والسنة اثبت فی قلوبهم من الجمال والرطاسی بعضهم الله
 بالبشری و رضی باهم فیهم و یسرم بهم بوم القیامة فی زمرة الانبیاء و یرتق
 العباد بهم و یرفع البلاء بهم یا سی خبر چنین باشد که رسول علی الله
 علیه و سلم می گوید بیرون آیند قومی در آخر الزمان که ایشان از من اند
 و من ایشان بدستی که عماره ایشان اولیای خدای عزوجل باشند گفتند
 یا رسول الله صحیح نشان باشد ایشان زلفت باشد نه علم بسیار باشد
 و نه قرآن نبردانند پیامورند قرآن را بزرگی یعنی بر آموخته باشند و کتاب

خدی عزوجل می آسوزند بحیث از بس شهادت که ایشانرا از قرآن
 خواندن باشد و ایمان و سفت در دلای ایشان چنان باشد که چون
 کوههای بلخ و سرافراشته خدا تعالی برانگیزاند ایشانرا بشارت
 و بفرستد بر دمان ایشانرا بشارت دادن در هر چه ایشان در آن باشد
 خدای تعالی بدان ایشان خوشنود باشد روز قیامت ایشانرا برانگیزاند
 از صوره پیغامبران و بندگازا روزی دهد بسبب ایشان و بپلاها
 از میان خلوه بردارد بسبب ایشان قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ان بدلاء امتی لم يدخل الجنة بكرة الصوم ولا صلوة ولكن دخلوها
 برحمة الله و خاوة النفس و الرحمة بحسب المؤمنین یا سی خبر حسین
 باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید بدستی که ابد الانامت من
 در برشت شونده به بسیاری نماز و روزه بلکه در برشت شوند
 برحمت خدای عزوجل و بپراغردی که درین آیات زیاده باشند و
 برکت و شفقت که ایشانرا بر خلق خدای عزوجل باشد
 خاصة بر مؤمنان و قال النبی صلی الله علیه و سلم ان الله عباده
 کذلک الله لرؤیتهم و رحم اولیاء الله الذین لا خوف علیهم ولا هم
 یخزنون یا سی خبر حسین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید

بدستی که مرقدی را عزوجل بندگانشند که چون کسی ایشان را به پند خدای عزوجل
 یار آید بیدار ایشان و ایشانند اولیا و خدای عزوجل آنکسانی که ایشان را
 میگوید نیستی ایشان همی گرانند همی از روز قیامت و نه از هیچ چیز دیگر
 و قال النبی صلی الله علیه و سلم ما عبد الله بشی اوفل من الزهد فی الدنیا
 گفت هیچ کس عبادتی نکند خدای عزوجل فاضلتر از آنکه در دنیا
 زاهد شود زهد در دنیا کار بزرگست و سخت مدوح همین آنکه دوستی
 دنیا بغایت بدوم است زهد نیز بغایت مدوح است حرکه او را
 این سه مقام از زهد حاصل آمد بعد از پیغمبران هیچ کس بی فضل
 و درجه وی نباشد زیرا که همه اینها او را جمع باشد چون این
 سه مقام او را جمع آمد مرد درجه ابدالان و صدیقان یابند که
 همه را از وقوع باشد و هیچ فریبناشد و او آفتای گردد که بر
 سر که تا به او را بر نیک خویش گرداند و بگرورد که مردار او همه
 لعل باشد و جانوران او همه از عجایب باشند ظاهر او همچون باغ
 و باطن او همچون ظاهر او همه بر در قیمتی باشد اما کرانه آن همچون لعل
 باشد آنجا منزل نشاید کرد که رفون خویش سعی کرده باشی و آب آن
 از کراف نباید خورد و در آن تصرف نباید کرد و این نباید بود و بی زور
 حاصل

و بی کشتی در وی بناید رفت و اگر لابد بر دریا گذر می باید کرد بی علاجی ^{مخدوم}
 راه دای راه بناید رفت و راستی و صدقه و دعا و با تضرع باید بود تا باشد
 که سلامت بگذری و با این کم کسی باشد که در دریا رود و بیای هوشی
 باشد و با طبی نگردد و یا رنگش نگرند بر همه حال اثری در وی پیدا آید
 مگر کسی باشد که نیز دریا دیده باشد و بر آن فکر کرده ^{اعتقاد} برد آن نگاه او را کم زیان
 دارد برادران و عزیزان من بدانید که مقصود ازین فصل آن بود که
 هر نادان و هر ناپایسته ^{که} غنی چند بیای بویستند و در راه خدای عزوجل
 دوگانها بر ساختند که نه از خدای عزوجل خبر دارند و نه از کار خدای
 بر صبح خبری اند و هر جای که ازین نوتائی قصد راه خدای کند از آن
 چند روزه ^{بیایند} و به پیری بنشینند بای قطعی نام کنند و یکی را خورشیدی
 یکی را ماهی که از ظلمت این همه راه خدای عزوجل تاریک گردد
 در همه راه روزگاران از کار خدا بقتالی ^{بشیر} گردند مگر از همین قوم در راه
 اولیا خدای تعالی ننگرید که آنگاه زبان کنند این همه که تمامی ببینند که
 قومی می کنند آن همه از نادانی و بجزیری می کنند و فرمان شیطان می کنند
 کسی که چندان با هم نکند و هیندان سخنان سیم اند و بگویند گفت و
 در وقت نماز نماند کرد و الحمد راست بر نتواند خواند و در خانه هوشی

لهذا به عبت

ندانند که چون میباید زیست و هیند ان را تو از خدا پیدا و پای سربند
 دینار زر در نتواند زیاد این کسی او را متابعت کند هزار بار از او محترم
 است و غافلتر است اکنون این فصل بشو ننگی از این همه که گفته آمد
 و مقصود اینها خواهد بود بدانند برادران و عزیزان و دوستان من که
 راه خدا را عزوجل نشانهاست که لابد بیاید دانست تاراه خدای عزوجل
 هل درست آید اگر کسی را میخواهی که بدانی تا در راه خدای تعالی درست
 هست یا نه آن نشانها از روی طلب کن اگر باز پای آنگاه مرد در راه
 خدای عزوجل درست است و اگر نبود خواهی رفت در راه خدای عزوجل
 فوئستن راندانست کردن از عقل نباشد هر کسی این نشانها از خود
 باز بگری اگر باز پای در ره ^{لا اله الا الله} ^{بیاک} ^{عبادت} ^{تعالی} از آنکه بان تو صحبت
 دارد اکنون اول باری هینان باید که خدای را برای خدای پرستی
 باخلاص و صداقت ^{جان آوری} ^{خلوص} چنانکه در کائنات که می کنی بجمع ریای باشد زیرا که
 هر چه در آن ریای باشد خدای عزوجل نپذیرد چنانکه خبر بدان ناطق
 است قال النبی صلی الله علیه وسلم قال الله عزوجل انا غنی الشکاء
 عن الشک فمن عمل لی عملاً و اشک فیہ خیر فانا منه بری و
 هو الذی اشک یاری خبر حسین بانه که رسول صلی الله علیه وسلم میگوید که

مستفی
 افعال ^{شریک} شریک
 خدای عزوجل فرمود من بی نیازترین شریک انم از کارهای با نیازی پس
 هر که کاری کند مرا از کارهای من که او در آن نیاز کند کسی دیگر را با من من
 از آن کار بیزارم و آن کار آن شریک راست پس چون همه سمانه و تعالی
 از کار با نیازی ^{شرکت عجل} بیزارست در کار وی شریک شرط نباشد چون کار با خدای
 کردی همان باید که آن کار بفرمان خدای و رسول باشد نه بفرمان دیور
 دیوردم و از حریم ترازی کرده اند از آن بر حقیر کنند تا از آن قوم باشد که
 می گوید انّ المتقین فی جنات و زیر فی مقعد صدقاً عند ربهم یستقرون
 و هنّ نسی که خدای عزوجل وعده کرده است نه ناپاکان را و هر جا نیان را
 زیرا که هر که او با هر کسی نشیند و از هر هوی آنچه خورد هرگز احوال او
 راست و پراشته نباشد و متقی نباشد دیگر همان باید که با هر که
 نشینی بدی او افتد آنکس به نسی او افتد آنکس هیچ کس نباشد که
 نسی بدی در وی نباشد هر صلوات الله علی من یرید خیر ما حیضی
 و درع مالک دیگر از دنیا و کار دنیا و طلب دنیا بدون قناعت کنند
 و در کار دین بر ترفع گریند و بدون قناعت کنند دیگر با مردمان خلوت
 نگو و زبید و معاملت همان کنند که اگر ایشان با تو کنند و اداری
 دیگر چون در راه خود روستی دنیا و مدعی و نغای خلهه بینی زیرا که در

میل

هجرت نمود و پنداشت خود توی که هم بران بمانی و هرگز بر هیچ مقام
 نرسی از مقامات راه دین و درستان خدای عزوجل دیگر گفتار زبان
 با حرفم دل راست باید کرد زیرا که چون این دو راست نباشد هیچ کار راست
 نباشد دیگر دست و پای و خرج و شکر و هلق و چشم و گوش از
 ناسایستیا نگاه باید داشت که هر یکی در راستی است که فتنه در آید
 ازین درها و بدار الملک شود و دار الملک را بهم بر آرد و منوش
 گرداند و دار الملک در دنیا دل اولیای اوست چنانکه می فرماید
 قلوب الهیائی دارالملکی و اگر چه این همه اندامها بر هر جای می روند
 چون دل بجای باشد تدارک توان کرد اما چون دل تباه باشد هیچ فایده
 ندهد چنانکه خبریدان ناطقت قال النبی صلی الله علیه وسلم ان
 فی الحب لمضغه اذا صلیت صلح المجد کله و اذا خدت فی الحب
 کله الا وهی القلب یا رسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم
 می فرماید بدستی که درین هر کسی پاره گوشتی است چون آن پاره
 گوشت بصلاح باشد هفت اندام او بصلاح باشد چون پاره گوشت
 تباه باشد همه تن وی تباه باشد و آن پاره گوشت دل است و پاسبانی
 دل فریضه است زیرا که دل نظاره گاه حق است نظار گاه حق را

ازها سال و سوا سال هالی باید داشت تا حرفت نظاره گر نگاه داشته باشی
قال النبي صلى الله عليه وسلم اهدب آية الله اليه ما رقت من اوصافا و
آية الله في الارض قلوب عباده الصالحين يارسى خير هينين باشد که
رسول صلى الله عليه وسلم می گوید بدستی که مرقد ابراهیم عزوجل آیتهاست و
دستر آینه هدای عزوجل بدو آنست که تیکر و صفاتی تر باشد و آینه هدای
عزوجل در روی زمین دلی دوستان اوست که ایشان صلحان باشند در راهی
ایشان بنزد هدای عزوجل قدری و منزلی تمام دارد و آن صفات و وقت
از آن باشد که در آن دل نه حسد باشد و نه کینه و نه دوستی دنیا و نه
حرص و نه دوستی خلق و نه فضول و نه اعل و نه طلب جاه درین همه
زاهد باشد و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تحب الله بشئ افضل
من الزهد في الدنيا يارسى خير هينين باشد که رسول الله صلى الله عليه وسلم
می گوید هیچ کس خدا را عزوجل عبادت نکند فاضلتر از آن که در دنیا زاهد
شود و لایب هینین باشد چنانکه رسول صلى الله عليه وسلم می گوید راس
کل طاعة الحب في الله و حب اولياء الله و البغض في الله دنیا دشمن
ندایت و هرگز با دوستی دشمن کسی و دوستی آنکس است نیاید
بس برهه عدال هر که دعوی دوستی هدای عزوجل می کند باید که هر چه

حق دشمن دارد او دشمن دارد و هر چه او دوست دارد آنکس هم
 دوست دارد و مردمان در مثل گویند بیعت: حرکت با دشمن من
 دوستی آغاز کند در وقت که فرایسته بود باز کند
 قال النبي صلى الله عليه وسلم: انزلت في الدنيا تحبك الله وازهد في ما آوى الناس
 يحبك الناس يا سيدي خير مني بانك رسول الله صلى الله عليه وسلم مني كويده اهدك الله في الدنيا
 تا هدای غمزد هل ترا دوست دارد و تا اهد کرد از آنچه در دست مردمانست تا ترا
 دوست دارند قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا اراد الله بعبده خيراً جعل فيه
 ثلاث خصال يفقهه في الدين و زهادة في الدنيا و يبصره بعبودته
 همین باشد که رسول الله صلى الله عليه وسلم می گوید خردا نگاه که هدای غمزد هل به
 بنده خیر و خردا اهد سه چیز به بعد اول فقه در دین و زهد در دنیا و بینا
 گرداند او را بعیب او و یقین می باید داشت که أهل علم خیرها و خیرات
 و طاعات و کرامت و صفات و علم ناخ و حکمت و سعادت در زهد دنیا
 بسته است حرکت خدای را غمزد هل باشد و تمام باورند است مگر هر چه را هم
 هیوی باورنداری که همه با دست و غمزد قال النبي صلى الله عليه وسلم ما من
 عبداً زهد في الدنيا الا انبت الله اكمامه في قلبه و انطق به لسانه و يبصره
 بعين الدنيا و دارها و دوارها و اخرج منها سالماً الى دار السلام يا سيدي خير مني

باشند که رسول الله علیه و سلم میگوید هیچ بنده نیست از بندگان خدای عزوجل که
 او در دنیا ناله شود که نه خدای عزوجل حکمت در دل او برود باند و آنرا از زبان
 او می راند و او را بنیادگر داند بعیب دنیا و در آنرا و در او از آنرا بدو نماید و
 او را از آن بیرون آورد و می برد تا بهشت ای دوستان و عزیزان ما بنده بدین
 روز هفت که در دنیا می باشد بدین سبزه او غوره مشوید که او چون من و چون
 تو بسیاری یاد دارد و بر بار داده است و بر هوا دهد داد

ای دل پی زهره فواستی یاریرا کوچون تو بیاد داده بسیاری را
 عاقبتاً و اسباب دنیا که ما بساخته ایم و کار خدای عزوجل بر دام بسته ایم
 که ما دوستان خداییم و این همه بر خلاف قول خداست حره بر او خورده قول
 خدای و رسول نباشد آن نه راه باشد همان که خبر بدان نا طقت
 قال النبی صلی الله علیه و سلم ان الله اذا ابغض عبداً بعث الیه ملكاً
 فقال فلا حر علیه نعمتی فانی ابغضه و ابغض صوتہ و ابغضوا ن یسألنی
 و یعونی و اذا احب الله عبداً بعث الیه ملكاً فقال تابع علیه الصیبات
 و اتا هبة و اهد صوتہ و اهدت ان یسألنی و یعونی

همین باشد که رسول الله علیه و سلم میگوید که خدای عزوجل بنده دینی
 دارد بفرستد سوی او فرشته را و گوید که نعمت من برین بنده ظاهر

گردان و عرصه می خواهد بدوی ده که من اورا دشمن می دارم و آواز او دشمن
 می دارم که ازین هنری خواهد و چون خدی غزوه ای بنده دوست دارد فرشته
 را بفرستد و گوید پیوسته کن برین بنده من براهای ستوار تا او بنی می ناله
 و مرا میخواند که اورا و خواندن اورا دوست دارم قال رسول الله صلی الله علیه
 وسلم اذا احبب الله عبداً ابتلاه و اذا اهل به الحب الباطح افتاه قلی یا
 رسول الله و ما افتاه قال لا یرک له مالاً ولا ولداً یا ربی هنو چنین
 باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می فرماید چون خدی غزوه ای بنده دوست دارد
 اورا به بلاها مبتلا کند چون آن دوستی بحکم کمال رسد و باطنی که در افتاه
 کند گفتند یا رسول الله افتاه به باشد گفت اورا نه مال ماندونه فرزند
 نشان دوستی واقعی اینست که گفته آمد اگر امروز کسی را که در کوی توبه
 آمد لیه تالی نان زیان شود ازین صدمه عینی بینی که بیایند که سلی فلان است
 که صغوری و دیگر آید که این ققای برهان است که منجوری چون راه رو بنگان
 همین شدند و راه بری با همین قوم افتاد لاجرم بر سیرت اولیا و بر
 طریقت و شفق و هاست و وقت و مهال و احوالهای ایشان پیدا می آید
 ازین صدهزار مهال محال در قیامت و در حلقه در رویشان و محققان سید
 هو نخوند و هیندان نمود بگردن زنند و آنجا در قیامت ز داغ آتشین بگردن

ایشان افکنند پس پندارند این قوم که این راه گداشته است غلط کرده اند و
 لیکن مرد کور و کور و ^{اهم} مبرسم ^{هم} صبح نیز نتواند کرد و کرد در هیچ نوع و کور با هیچ حال
 فرق نکند میان آواز خوشی و ناخوشی و کور میان سیاه و سفید و سرف
 وز در فرق نتواند کرد و مبرسم تلخ و شیرین و سود و فرق نتواند کرد لاجرم
 کما چنین گردید که قضا از عطا بازمی نماند و هلا از آوا و راه
 از بی راهی و هر یکی هیزان در مواد آنکه لا تسأل نزل را ای برادران
 و غمیزان و دوستان عا که قدم اول در راه ایمان دست دارید و توبه با خدا
 کنید در کارهای تعالی بقول هر کسی کار کنید و از راه شریعت دست
 باز دارید و بقول خدای و رسول کار کنید تا زود بنزل رسید و در راه هیز
 و زخیر گرفتار نیاید و بقرای هر نا اهل و بی علمی و بی معرفتی فریفته
 شوید قال النبی صلی الله علیه وسلم اکثرنا فقی هذه الامة قران با برسی
 خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گفت بیشتر از امت من که منافق
 باشد قران باشد و قال النبی صلی الله علیه وسلم استعینوا بالله من جهة
 الحزی قبل یا رسول الله و ما جیب الحزی قال و اد فی جهرنم اعدت للمقر و المرئی
 یا ای خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید باز داشت خواصید
 از خدای عز و جل از آن چاه خواری گفتند یا رسول الله آن چاه خواری

هیبت گفت وادی است در جهنم ساخته اند قراین در میان راه کار بود
 و برای مردمان کنند و قرایی می کنند و هود را بقرای برهمن می بندند آن
 کاهای آراسته و آن سمرهای نظام داد چهره از کار دنیاست نه از کار
 دین بیضا مبر علی الله علیه و سلم می فرماید انا و اتقبا ی امتی بر آئین من التکلف
 من و پرهنز کاران امت من اجعه تکلفها بر آئینم و قال النبی صلی الله
 علیه و سلم لتأ تینکم من بعدی دنیا مولیة تأکل ایمانکم کما تأکل النار
 الخطب پارس خبر همین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید زود بود که
 باید پس مرگ من دنیا های آراسته و در چشم شما بزرگ و آن
 ایمان را بخورد همانکه آتش همینم را بخورد اما این همه اخبار و روایات
 علم و تجربه بیان کردیم تا مکه بیک نیازمند ^{محتاج} برین راه بود و مقصود او
 ما حل گردد و بحقیقت می دانم که هر که را ایس از راه برده است
 کی باز نیاید و بدین سخن خنده و لکن این از ان کفر ریزهای دیگر است
 قال النبی صلی الله علیه و سلم اتدرون ای اهل ایمان افضل ایمانا قالوا لا
 قال حکم لذلك بل غیر حکم اقوام یا تون من بعدی حکم فی اصلاب الرجال فیونوزی
 ولم یرد فی و یجدون الورق المعلمه و یملون بما فیه فهم افضل اهل ایمان
 ایمانا پارس خبر همین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم بر سید از یاران
 قالوا ما ندوی قال هم

مهاجر را نصرت گفت شما را نیت تا از اصل ایمان ایمان که فاضلت است گفتند
 ایمان فرستگان گفت این نمود هست بجز از ایمان می گویم گفتند ایشان که اند
 یا رسول الله گفت ایشان روحی اند که از پس ما بیایند و ایشان حضور در دست
 پذیرا شوند چون بیایند با ایمان آرند ما را نادیده و بیایند کتاب خدا را جزو هل
 و رق معلوم که هر کسی خبری می گویند ایشان از ایمان آن و ورق را فرا گیرند
 و بدان کار گفتند ایشان اند از اهل ایمان که ایمان ایشان فاضلت است
 التون اگر برادران و دوستان ما می خواهند که این زمره باشند دست
 بقرآن و اخبار زنند و بدین کارها و گفتا همان با بکار و بدین آهنگهای کم
 اند و دیگره سوید که آنرا هیچ اصلی نیست ما ازین بسیار تجربه کردیم بجز
 حسرت و ندامت حاصل نیامد در هر کاری که کسی می کند که در آن نشست
 و فاسد شریعت و حرمت نباشد آن همه از نزد اهل هوا و بخت و ضرورت
 در بود و دیو بر دم باشد از آن همه باید کرد که در آن هیچ فایده نباشد نماید
 و لیکن نباید بداند که خود بماند و تقالی می گوید قول الله هل ذکره کسر اب
 بقیعة یکسبه الظلمان ما اذ هتی اذا جاده لم یحده شیئاً
 هر که میخواهد که از عمر و روزگار خود برخوردار گردد او را در همه
 ایام خود عمرها می کند حرمت و شریعت و ادب نگاه باید داشت تا از

روزگار خود بر خود داری یا به و آنچه اصل است تالی هند یا کرده آید
تا باند و کار کنند و از توبه و عبادت و عمر خود بر خود را گردانند
الله تعالی.

فصلی اکنون بدانید برادران و عزیزان من که صبح کار و صبح
هر سیت که نه آن کار و آن چیز را از رحم باز ندانند هرگز نفع آن
نیاید و این کار را چون یار و قرین نیت ^{سعادت} اخذ فرآور باشد
و زود بمقصود رسد و بدین نشست ^{فاقت} و هاست که قوم باید بگر
می نشیند که آدمی را از رحم نفسی چهاره نیست زیرا که پدر ما آدم
صلوات الله علیه در برشت بود و هرگز ممکن نیست که کسی در
دنیا های خواهد یافت خوشتر و صرف و دلگشای تر از برشت
چون آدم را در آن مونس می بایست از رحم جنس خویش کسی را
نرسد که گوید ما را به رحم نفس ^{اهتیا} نیاید نیست چون چنین است
لا بد از رحم نفسی و یاری و قرینی چهاره نیست اکنون کار این است
تا بدانی که یار و قرین نیت ^{اهتیا} تا روزگار بر تو تپاه ننگد چنانکه
از آن آدم کرد صلوات الله علیه آدم از خدای تعالی مونس میخواست
خدای تعالی هوا را از پهلوی ^{اهتیا} آدم بیافرید گفت تا همین تو باش

تا ترادانگردد و صفت آدمی چنین است که بی مونس زندگانی نتواند کرد لایه
 نعم قرین بیاید و قرین شافی باشد از مرد و حرکات قرین نیله آمد سعادت
 در جهانی او بر آمد و حرکات قرین بد افتاد هلاک از روزگار او بر آمد
 پس حمد باید کرد با قرین نیله و نشسته و هاست تو با نیک مردان باشد
 تا روز قیامت حسرت و ندامت نباید خورد و اگر قرین بد باشد می باید گفت
 یالیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین هر آفتی که مردم را
 پیش آید از قرین بد پیش آید و هر تنگویی که یابد از قرین نیله یابد و
 قرین نیله در اصل و نسب و خویشی و قرابتی بسته است زیرا که
 جمیع قرابتی و نزدیکی از آدم صلوات الله علیه بیشتر خواهد بود که با هوای او
 مکر تا هوا آدم را از کجا ایجا افکنند و آن سگی که با اصحاب کربف قرابتی
 کرد بنگر که بسبب ادریقین ایشان می ده شد و حرها که خدا ایشان را
 بارگرد آن سگ را با ایشان یاد کرد چنان که در مصحف مجید می گوید یقولون
 ثلثة رابعهم کلیمهم ویقولون حجة سادسهم کلیمهم الی آخر القصة
 قرین نیله مرد را از درکات بدرجات رساند و قرین بد از درجات بد کات
 رساند پس نیله گوش باید داشت تا با حرکت می نشینی چون می نشینی
 را با حرکتی نشینی و با حرکتی قرینی تندی و با حرکتی سخن گوید بر

مقدار فهم و عقل مکاره نکی و راز خود با هر کسی نگوی و سخن هر کس فریفته
 نشوی در کار احوال انسان نباید نگریست و در اقوال و افعال ایشان
 و حرکت او بخوبی نشاید از و هذر برآورد و اگر تقدیر کنیم که
 قرین بد بکسی افتاد اگر او را بر نیک خود تواند کرد نیکو باشد زیرا که جمله
 مشایخ طریقت همه مفسدان و زندان و زردان را و مفسد عاقلان و
 گمراهان را بر نیک خویشی گردانند و اغلب مردان خدای را زنی و بوی باشد
 که حرکت آن نیک و بوی بشود و به پند هم از آن قوم گردد اما چنان باید که
 بر پند است این کار نیکند که آنگاه صحیفه نیک در مثل گویند فرشته که کرد
 آورد بنهاد در گوش و اگر قرین نه در راه کوشد که ترا از راه سپرد
 بی عقلی نباید کرد و هذر باید کرد پیش از آن که ترا هلاک کند
 اما بدانکه اکنون خود قرین بد کیت و نشان او هیت و قرین نیک کیت
 و نشان او هیت هر قرینی که تو او را بینی و با او نشست ^{فاوست} و هاست کن
 که خدای و یاد کرد خدای بر دل و زبان تو تازه دارد آنگاه او قرین نیک
 است و حرکت با او نشینی و او را بینی که خدای و یاد کرد خدای بر دل تو
 فراموش کند بحقیقت بدان که او قرین بد است از و هذر باید کرد
 و این اصل بزرگ در شناخت قرین نیک و بد اکنون باز آمدیم بدین
 عودت

طریقاً اهل صلاح و نیت و نیت در پیشان کسی که وی زاویه داری کند
 اول باری بدانکه زاویه داری کسی را مسلم شود که او زنده حرکتی بگیرد و در
 راه دین و سنت ^{تفریق} استیج و مجاور بود و قلع از شیرین باز داند و شور
 از ترس باز داند و بوی اند ^{تشنه} گند و حق از باطل و سنت از بدعت
 باز داند و کفر از ایمان باز داند و پال از لیب باز شناسد و طاعت
 از معصیت و خیر از شر بداند آنگاه در زاویه باز کشاید تا هر سازی
 از رفوم و هر طبقه که رسد بیسایند سخت نیک باشد و هیچ کار
 فاضله از آسایش دل مسلمانان نیست خاصه که غریب و اهل
 صلاح باشد و اگر کسی در ساری باز نهد تا غریب و مسلمانان راحت
 رسد چنان باید که آن مرد که در ساری باز نهد عیب پوش مسلمانان
 باشد نه عیب بین این و باید که آن مرد که در ساری باز نهد از بهر
 کتمان و مسافران چنان باید که هوا خرد و سختی طبع باشد و حرکت در ساری
 وی شود از بهر نان پرده او نهد و به همان هیچ طمع نکند و چیزی که
 ویرالابد بکار آید اگر دارد از وی دریغ ندارد و نان از سگ و گاو و مهر
 و ترسا باز نهد زیرا که حرکتی می آید روزی خویش می خورد و بدانکه
 روزی کسی بر دست تو بدور که پس منتی بر وی نتوان زیاد و چنان

باید که خود را بهر حال نداند و اگر نه چنین باشد او را در سرای باز نهادن
 مسلم نیست و همانا باید که از بهر نانی که یکسی زهی او را بسیاری
 ریبه نزاری و از هیچ نوعی بوی صفت نترس و در الحاقاد و مذهباد
 تصرف کنی و آن فوشی نیز در سری از کنی و چون بر راه راست باشی کنی
 هر کس در گوش نگذاری و هیچ مسلمان نباشد که او پیله تالی نان
 نیز در هر وقت که مؤمنی که در سرای تو در آید حرم مرد می که بتوانی کرد
 در بیخ نباشد و هیچ خدمت و مرامات و شفقت از مرهمان در بیخ نباید داشت
 چون در سرای باز نزاری بهر چیزی سبک سنگی نباید کرد و دل مرهمان
 نگاه باید داشت که ز غیرت است که بر دست مهران به ان جهان و فرستی
 و آنکس امانت است امانت خود را و حال و بقال فوشی را نکو
 کیل باید کرد تا فردا آن امانت نکو با تو رساند و هر روشن که با یکدیگر
 نشسته و خاست می کنند یقین می باید داشت که هر دو را در قیامت
 از حق یکدیگر پرسند هم از گفتار و کردار و از بد و نیک و هیچ ضایع
 نخواهد بود هر چه می کنند و می گویند همه بر زبان می نویسند چیزی همان
 باید کرد و گفت که از خواندن آن در قیامت شور نیابند تا حق نشسته
 و خاست بیا آورده باشی و این قوم که با یکدیگر می نشینند و کماع

میکنند و این مسئول می باشد تا ایشا را آن مسلم هفت یا بی بحقیقت
 بدانکه هر دو یکی که او را محبت نکند نگشته است که از هوا بسته است
 و محبت او بر عقل او چندان زور نکرده است که آن محبت کشنده گردیده است
 او را سماع مسلم نیست که از بهر آن می گویم تا چنین کسی نباشد او را
 سماع نگردد زیرا که چون ما شکر گردیم همه جمال مشوقه بیند و همه
 آواز مشوقه شنود او در محبت حق چنان غرقه باشد که حکمای دل او
 محبت حق دارد چون هر چه شنود همه از او شنود اگر بیته گوید و
 اگر شکر گوید او را دل برای چیز دیگر مسغول نشود مگر بچوب خویش
 از آن می گویم که او را سماع مسلم باشد اما زلف و هلال و سوی و قد و
 بالا و سیم بر و لاله رخ و شکلبه و باران چشم این و مانند این هرگز
 مسلم نگردد و هر که از این نوع چیزی بر همه بماند و تعالی سماع کند
 کفر است و تشبیه البته این و مانند این شاید لغت و از این چیزها که
 می زنند هیچ مسلم نگردد که سر از بند تربیت بیرون برد و اگر نه
 برای حال مسلم نگردد و هر چه کنند همه استغفار حاجت باشد و اگر
 نکنند و استغفار ^{لاینه} بیند شایسته از ضلالت اما اگر کرده شود
 و استغفار بر آن واجب بیند با استغفار ^{نگار} شود و در اصل می گردد

سره رسول صلی الله علیه و سلم صحابه او نکرده اند نباید کرد و اگر کسی استغفار
 بر آن واجب باید داشت و اگر نه شافی عظیم است از برکت اما آنکس که
 که ایستاد محبت غالب کرد از ان ایسان کار دیگر است و آن همچنان است که
 کسی مسافر گردد یا بیمار گردد اگر در آن کارهای وی بعضی تقصیر یافته
 معفو عنه باشد کسی که دیو یا پری سایه بروی افکند قلم فتوی از وی
 بریزد اگر دیگری را در محبت همه تعالی همان غرقه شود که ساعتی از
 خود فراتر شود بدان نیز با وی پذیرش توان گفت اما باید که همین باشد
 اما هر که این سخن بر دام بندد و نه این باشد زود بتمام زندگی رسد
 اما اگر این بود زود بتمام صدیقی رسد و هر چه زندگشوارد آن
 بهتر بود که مرد محقق گردان نگردد و چنان باید که در ایشان که
 چون بخلق نشینند از بهر تعلیم علم نشینند تا با صحابه رسول
 صلی الله علیه و سلم مانند کرده باشند نه از بهر بطر و کجای هوا آیترا اما
 از بهر تعلیم یاد کرد حق بمانه و تعالی باید نیست تا در عزت ابراهیم
 باشند ان شاء الله اگر در میان ایشان کسی را وقتی و حالش باشد از سر آن
 حالت نفی بگویند که با حالت وی راست ^{بواقف} آید و باحوال وی ساخته
 باشد آن زیانی ندارد زیرا که جمله شاخ آن رواداسته اند و کرده اند

آنچه قومی بنشینند و در هیچ طاعت و عبادت نباشند مگر بسجده و
 بسیار وقت باشد که نماز نیز در سر آن کنند و نشست و قامت همه
 در سرود گفتن و دف زدن و بالی زدن فرا سر آرند این هیچ کس از
 ارباب طریقت و اصحاب حقیقت مسلم ندانسته اند خاصه که اگر ابا باشد در
 حلقه درویشان نشاند و وقت باشد که مستورات نیز در آینه برخی بنظر
 و برخی نمودر عوی آن کنند که ما خود عین کاریم و مردان و زنان برهم در
 یک خانه آینه و نمودر محرم بکند اگر باشد البته که هیچ پیر و ارباب
 طریقت روانداشته اند و این راه خرم دنیا باشد نه طریقی درویشان
 جهان نباید کرد و در نماز نباید داد که بکنند که آنجا فرقا درها بسیار تولد
 کند این راه درویشان با قومی ناهو نمودن افتاد و فراب کردند چرا که
 دنیا کا اهل بی دینانی زندقه گوی منافع طبیعی بود درین راه درویشان
 آمدند و هر کسی مرقعی در بر افکنند و نمودر درین قوم بستند که این عالم
 درویشان عالم بلند است و ولایت فراخ و دولتی نهایت صرا پراسته
 و نافر اسیده روی باستانه دولت ایشان نهادند و نمودر در میان این قوم
 افکنند که ما از ایشانیم و هم ازین ناکان قومی به پیری نشستند و بر
 صری قومی مریدان گرد آمدند و برخواستند و گرد جهان بر می آیند و مشتی

حکایتی بدو رخ فرایافتند و ازین شهر بدان شهر و ازین ده بدان ده
 و ازین پیر بدان پیر و ازین زاویه بدان زاویه آمدند و فرار کردند
 و اسلام را فراب کردند و این همه از زاویه داران جاهل اقتدار است
 در میان درویشان که باز با کوف در یک آشنه خود آمدند تا ملامانی
 در سر این همین پاسبان شد و مصلحان اگر بدین کوی فرو شویم این را
 پایان نیست اما اگر دوستان ما را می باید که از زمره درویشان باشند
 چنان باید که با هر کسی نشینند و از هر جوی آب نخورند و هر کسی را
 آنجا بخورد راه ندهند که نه از صوره باشند و نشسته و نه است
 با ملاما کنند و دوستی با اهل تحقیق کنند و در راه دین و شریعت اقتدا
 به اهل تحقیق متقی متوکل کنند از اهل مجاز و ریغ و بدعت دور
 باشند و در راه حقیقت اقتدا با اهل صفا و درویشان رسول
 صلی الله علیه و سلم کنند و اگر راه و روشی بوری بهتر از آن درویشان
 رسول صلی الله علیه و سلم از خدای عز و جل خواستی که اللهم اینی مسکیناً
 و امثلی مسکیناً و امر یوم القیامة فی زمرة المسکین پس درست
 شد که بهترین نعمه همینها فقر است و بهترین همه طریقها طریق فقر
 بران باید پذیرفت و از هر کسی چیزی نباید شنید و در راه هر کسی باید رفت

مناقب شیخ الاسلام
 احمد الناقی الحامی قدس سره
 العزیز

کنیت وی ابو نصر احمد بن ابی الحسن است و وی از فرزندان
 جریر بن عبد الله البجلی رضی الله عنه که رسال رسول صلی الله
 علیه وآله وسلم ایمان آورده است و وی رضی الله عنه بسیار
 بلند قامت و با جمال بوده است و امیر المؤمنین عمر ویرا
 یوسف ابن امت نام زبانه است .

حضرت شیخ را هفت سمانه و تقالی چهل و دو فرزند داره
 برده است سی و نه پسر و سه دختر و بعد از وفات وی
 چهارده پسر و سه دختر باقی مانده بود و این چهارده پسر
 همه عالم و محامل و معارف و کامل و صاحب تصنیفات
 و صاحب کرامات و صاحب ولایت بوده اند .

وی قدس سره امی بوده است که در سن بیست و دو
 سالگی توفیق توبه یافت و کبیره رفته و بعد از هجده
 سال ریاضت در چهل سالگی ویرا به میان خلق

فرستاده اند و ابواب علم لدنی بر وی گشاده و زیاده از
 سی صدتای کافی در علم توحید و معرفت و علم سیر و حکمت و
 طریقت و اسرار حقیقت تصنیف کرده است که هیچ عالم و
 حکیم بر آن اعتراض نکرده است و نتوانسته و این تصنیفات
 همه بآیات قرآن و اخبار رسول صلی الله علیه و آله و سلم مقید
 و مؤید است شیخ قدس سره در کتاب سراج السائرین آورده
 است که آن نون شصت و دو ساله ام که تا این غایت صد
 و هشتاد هزار مرد است که بر دست ما توبه یافته اند و
 بعد از آن بسیار سال دیگر زیسته شیخ ظهیر الدین عینی که
 یکی از فرزندان ایشانست در کتاب رموز الحقایق آورده
 است که تا آخر عمر بر دست مردم شصت هزار کس
 توبه کرده اند و از راه معصیت بعلیق طاعت باز آمده
 ولادت حضرت شیخ دینیه احمدی و اربعین و اربعمانه
 بوده است و وفات وی در سنه ست و تلاتین و
 خمائه [۹۵ = ۶۶۱ - ۵۶۶] حجة الله
 علیه.

مکتوبات مکتوب نود و پنجم امام ربانی

بمقصود علی تبریزی در سوال او از کفر حقیقی و اسلام حقیقی صدور یافت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی صحیفه شریفه رسید استفسار بعضی از سخنان
 صوفیه رفته بود مخدوم وقت و مکان هر چند تقاضای گفت و نوشت نمیکند اما سوال را از جواب
 چاره نبود بضرورت چند کلمه نوشته آمد بمجمل کلام در حل جمیع آن مسأله است که در شریعت
 چنانچه کفر و اسلام است در طریقت نیز کفر و اسلام ثابت است و چنانچه در شریعت کفر شرارت
 و نقص است و اسلام کمال است در طریقت نیز کفر طریقت نقص است و اسلام طریقت کمال است
 کفر طریقت عبارت از مقام جمع است که محل استتار است و تمیز حق از باطل درین موطن مفقود است
 چه مشهور و سالک درین موطن در مراتب جمیل و رذیل محال و حدت محبوب است پس خیر و شر و
 کمال و نقص را جز مظاہر و ظلال آن وحدت نمیباید باجم نظر انکار که ناشی از تمیز است در حق
 او معدوم است ناچار همه در مقام صلح است و همه را بر صراط مستقیم میباید و باین گریه تر تم منماید
 مَا مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا هُوَ اَخَذَ بِنَاصِيَتِهَا اِنَّ رَبِّيْ عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ و گاهی مظهر را عین ظاهر
 دانسته خلق را عین حق می انگارد و مرئوب را عین رب میدانند این همه گلهاست که از
 مرتبه جمع می شکند منظور درین مقام گوید **كُفْرٌ يَدِينُ اللّٰهَ وَ الْكُفْرُ وَاِجِبٌ**
لَدَائِيْ وَ عِنْدَ الْمُسْلِمِيْنَ قَبِيْهٌ این کفر طریقت بکفر شریعت مناسبت تمام دارد هر چند
 کافر شریعت مزدود است و مستحق عذاب و کافر طریقت مقبول است و مستوجب درجات چه
 این کفر و استتار از غلبه محبت محبوب حقیقی ناشی شده است و غیر محبوب همدا فراموش کرده است
 پس مقبول بود و آن کفر از استیلائے جمال و تزیین پیداکشته ناچار مزدود باشد و اسلام طریقت
 عبارت از مقام فرق است بعد از جمع که موطن تمیز است و حق از باطل و خیر از شر اینجا متمیز است

این اسلام طریقت را با اسلام شریعت مناسبت تمام است بلکه چون اسلام شریعت کمال میرسد
 نسبت اتحاد باین اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام اسلام معنی اند فرق در میان اینها بظاهر شریعت
 و باطن شریعت است و بصورت شریعت و حقیقت شریعت تریزه کفر طریقت از اسلام
 صورت شریعت بلند تر است هر چند نسبت با اسلام حقیقت شریعت پست و آذون است
 آسمان نسبت به عرش آمد فرود + ورنه بس عالی است پیش خاک تود و آرمشایخ
 قدس الله تعالی اشرا ههم هر که بشطیحات مکلم نموده است و سخنان مخالف ظاهر شریعت
 گفته همه در مقام کفر طریقت بوده است که موطن سکروب تیزی است بزرگانیک بدو است
 اسلام حقیقت مشرف گشته اند از امثال این سخنان پاک و مبرر اند و بظاهر و باطن اقیقت را
 با نبیا دارند و متابع ایشانند علیهم الصلوات و التسلیمات پس شخصیکه تکلم بشطیحات نماید
 و با همه در مقام صلح باشد و همه را بر صراط مستقیم انگارد و در میان حق و خلق اثبات کسیر
 نکند و بوجود اثبانتی قائل نبود اگر آن شخص بمقام جمع رسید است و بکفر طریقت متحقق
 گشته است و نیان باسوی فرموده مقبول است و سخنان او ناشی از سکرا اند و از ظاهر معرو
 و اگر آن شخص بوصول این حال و بی وصول بد جا اولی از کمال باین سخنان متکلم است و همه
 را بر حق و بر صراط مستقیم میداند و تیز باطل از حق نمی نماید از زنادقه و ملاحد است که مقصود
 ابطال شریعت است و مطلوبش رفع دعوت انبیا که رحمت عالمیانند علیهم الصلوات و التسلیمات
 پس این کلمات خلافیه هم از محقق صادر میشوند و هم از مبطل محقق را آب حیات کاند و مبطل را
 ستم قاتل در رنگ باو نیل که بنی اسرائیل را آب خوشگوار بوده و قبلی را خون ناگوار این مقام
 منزله الاقدام است جمع غصه از اهل اسلام به تعلیم سخنان اکابر از باب سکرا از صراط مستقیم
 منحرف گشته پس کوه های صلات و خدایت افتاده اند و دین خود را بر باد داده اند و نالسته
 اند که قبول این سخنان مشروط بشر الط است که در از باب سکرا موجودند و در ایشان منقود معظم

این شرایط بسیار با سومی حق است سبحانه که دلیل آن قبول است و مصداق اعتبار محقق
از مبطل استقامت بر شریعت است و عدم استقامت بر شریعت آنکه محقق است با وجود سکرو
بے تیزی سومی از تکاپ خلاف شریعت نخواهد نمود منصور با وجود قول انا الحق در هر شب
در زندان باز نجیر گران یا صد کعبت نماز نافله ادا میکرد و طعماییکه از دست ظلمه بان میسرید
اگر چه از وجه طلال بوده میخورد و آنکه مبطل است ایتیان احکام شرعی بر دے چون کوه قاف
گران است کریمه کبر علی المشرکین ما ندعوههم الیه نشان حال شان رَبَّنَا ایتنا
مِن لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعِ الْهُدَى

النامق - احمد بن ابی الحسن علی بن محمد بن جریر
ابن عبدالله التامق ابوالنصر الجامی الحراسانی الصوفی توفی
سنة ۵۳۶ ست و ثلاثین و خمسمائة من تصانیفه انس المستأنسین .
ایس التائین . بحار الحقیقة . دیوان شعره فارسی . رساله
السمرقندی ؟ روضة المذنبین . وجنة المشتاقین . سراج السائرین
فی ثلاث مجلدات . السرالمکتوم فی الطلسمات . فتوح الروح .
کتاب الاعتقادات . کتاب التذکیرات . مفتاح النجاة وغیر ذلك .



مرثیه حضرت الشیخ مولانا السید عبد الحکیم آرواسی لثرفسطنطینی
 مولانا محمد حسین حلیمی الشیق (عشق) الاستا نبوی طال الله حیاته الخ

سید عبد الحکیم نامدار
 خلیفہ سید فریم آرواسی بود
 شہر خال دین زید شد دارالعلوم
 از فیوض قسطنطنیان لبر مند
 صد فسوس آن مہربانان شد بان
 سینزدہ صد و شست سال
 ۱۳۶۲
 تکر اینر دگر پیش بہت عشق
 از فیوض چارہ جو مسرور شد
 از رسالتش فہیمان خرمند
 از تو فوہ اسمی فد اغفران من

کوی چراغ راہ بود و کامدار
 بعد وفات او کثیر الدرس بود
 با علوم ظاہری باطن علوم
 جملہ با اسلام بولان لبر مند
 از فیوض ذات شد خالی جیان
 گشت نامش درج اسماء الرجال
 ابن روحانی حسین حلیمی عشق
 و از فیوض چارہ جو معرور شد
 کافی نادان مردان مستمند
 ہم برابر دوستان یا ذوالکین

نظم سنفتہ کافی محمد سید الحق مقام پر مولی ضلع مردان پاکستان

فہم تہ نامند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این کتاب (مفتاح النجاة) را شیخ الاسلام
قدوة الانام ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس سره
تصنیف کرده است ایشان در سال چهار صد و چهل و یکم تولد
و در سنه پنچ صد و سی و ششم وفات یافته است بنای این کتاب بر
هفت باب نهاده است باب اول در بیان ایمان و توحید است و باب دوم
در سنت و جماعت و باب سیوم در توبه و باب چهارم در استقامت
بر طاعت و باب پنجم در مباح بحجت و زهد و ورع و تقوی و باب ششم
در قناعت و باب هفتم در بیان راه صدیقان است اصل این کتاب در

بخانه عموم

وظ است

لیه دولت

استنبول

ط دست

سی گشته

بام ربانی

ربیان

۱۰۳۴ (۳۱۰)

سرهند است

آرواسی

عاصی

Baskı: İhlâs Matbaacılık ve Dağıtım A.Ş.
Cağaloğlu-İST. Tel: 520 97 82

İşbu (Miftâh-un-necât) kitabını Ahmed Nâmîkî Câmî yazmıştır. Kendisi Horasan âlimlerinden olup 536 "m. 1142" da vefât etmiştir. Kitabını yedi kısım olarak tertip etmiştir. Birinci kısım îmân ve tevhîd, ikinci kısım ehl-i sünnet ve cemâat, üçüncü kısım tevbe, dördüncü kısım tâat ve ibâdetle istikamet, beşinci kısım mübâh ve kazançlarda iyi niyet sâhibi olmak, altıncı kısım kanaat ve rızâ, yedinci kısım sâlih ve sâdik olmak üzerinde bilgi vermektedir. Sonuna İmâm-ı Rabbânînin kitabının ikinci cildinden doksanbeşinci mektubu eklenmiştir. İmâm-ı Rabbânî 1034 "m. 1624" senesinde Hindistanda vefât etmiştir. Kitabın hepsi farsçadır, içinde Osmanlıca yazı hiç yoktur.

This work, Miftâh-un-najât, was written by Ahmad Nâmîqî Jâmî. He was one of the 'ulamâ' of Khurasân and passed away in 536 A.H. (1142). His work is composed of seven parts giving information on:

İmân and tawhîd in the first part;

Ahl-i Sunnat wa 'l-Jamâ'at in the second part;

Tawba in the third part;

Direction in tâ'at and 'ibâdat in the fourth part;

Having good intention in mubahs and earning
in the fifth part;

Qanâ'at and ridâ in the sixth part;

Being sâlih and sâdiq in the seventh part.

The ninety-ninth letter in the second volume of İmâm-i Rabbânî's book is appended. İmâm-i Rabbânî passed away in India in 1034 A.H. (1624). The whole text is in Persian. It does not contain any Ottoman writing.

Price: 50 TL.

İşbu (Miftâh-un-necât) kitabını Ahmed Nâmîkî Câmî yazmıştır. Kendisi Horasan âlimlerinden olup 536 "m. 1142" da vefât etmiştir. Kitabını yedi kısım olarak tertip etmiştir. Birinci kısım îmân ve tevhîd, ikinci kısım ehl-i sünnet ve cemâat, üçüncü kısım tevbe, dördüncü kısım tâat ve ibâdetle istikamet, beşinci kısım mübâh ve kazançlarda iyi niyet sâhibi olmak, altıncı kısım kanaat ve rızâ, yedinci kısım sâlih ve sâdik olmak üzerinde bilgi vermektedir. Sonuna İmâm-ı Rabbânînin kitabının ikinci cildinden doksanbeşinci mektubu eklenmiştir. İmâm-ı Rabbânî 1034 "m. 1624" senesinde Hindistanda vefât etmiştir. Kitabın hepsi farsçadır, içinde Osmanlıca yazı hiç yoktur.

This work, Miftâh-un-najât, was written by Ahmad Nâmiqî Jâmî. He was one of the 'ulamâ' of Khurasân and passed away in 536 A.H. (1142). His work is composed of seven parts giving information on:

İmân and tawhîd in the first part;

Ahl-i Sunnat wa 'l-Jamâ'at in the second part;

Tawba in the third part;

Direction in tâ'at and 'ibâdat in the fourth part;

Having good intention in mubahs and earning
in the fifth part;

Qanâ'at and ridâ in the sixth part;

Being sâlih and sâdiq in the seventh part.

The ninety-ninth letter in the second volume of İmâm-i Rabbânî's book is appended. İmâm-i Rabbânî passed away in India in 1034 A.H. (1624). The whole text is in Persian. It does not contain any Ottoman writing.

Price: 50 TL.